

# راه آزادی

بی و بهمن ۱۳۷۱

# ۲۶

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی

رابطه ایران و آمریکا و  
تناقضات سیاست خارجی  
هاشمی رفسنجانی

تحولات الهیات اسلامی  
ایران

مروری بر آنچه انقلاب  
ایران نام گرفت

نیروهای چپ کدامند و چه  
جایگاهی دارند؟



جمهوری اسلامی  
در پی قربانیان جدید

جان دهها نفر از  
مخالفان رژیم در  
خارج از کشور در  
خطر است

توطئه نافرجام ترور  
دکتر حائری

RAHE AZADI

Nº: 26

Februar 1993

راه آزادی

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

بهاء: معادل ۱۲۰ ریال

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B.P. 23

F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

در این شماره می خوانید:

- ۲ جمهوری اسلامی در پی قربانیان جدید
- ۴ رابطه ایران و آمریکا و تناقضات سیاست خارجی هاشمی رفسنجانی
- ۹ تحولات الهیات اسلامی ایران
- ۱۳ امنیت جانی دهها نفر از مخالفان رژیم در خارج از کشور در خطر است
- ۱۴ مروری بر آنچه انقلاب ایران نام گرفت
- ۱۸ دعوت به هشیاری همگانی
- ۲۰ مصاحبه اختصاصی با فریدون آذرنور «قسمت سوم»
- ۲۶ راه ایران بسوی دمکراسی «بخش دوم»
- ۲۷ پاسخ به نامه يك «توده ای پیر»
- ۲۸ مشارکت در بحث مساله ملی «بخش آخر»
- ۳۱ آینه
- ۳۶ نیروهای چپ کدامند و چه جایگاهی دارند؟
- ۳۶ توطئه نافرجام ترور دکتر حائری

تذکر:

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر ترمیم به نشریه برسد، باامضاء درج نمیکند. چاپ مطالب باامضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

حق اشتراك يك ساله:

برای کشورهای اروپایی:

معادل ۵۰ مارک آلمان غربی

برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:

معادل ۶۰ مارک آلمان غربی

كمك های مالی و حق اشتراك خود را به

حساب بانکی زیر واریز نمائید:

MOTTAG

Konto No : 75308337

BLZ : 501 900 00

Frankfurter Volksbank eG

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:

RIVERO, B.P. 47

F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE

توجه:

از این پس كمك های مالی و حق اشتراك خود را به حساب بانکی زیر واریز نمائید:

MOTTAG

Konto No : 75308337

BLZ : 501 900 00

Frankfurter Volksbank eG

# جمهوری اسلامی در پی قربانیان جدید

یدام افتادن آدمکشی که در آلمان با ناپکاری نقشه ترور یکی از مخالفین دولت را در سر می پروراند، آنهم فقط چند ماه پس از کشتار فجیع برلن بروشنی نشان می دهد که جمهوری اسلامی علیرغم افکار عمومی بین المللی و با گستاخی و سماجت کم نظیری به شکار شخصیت ها و فعالین اپوزیسیون در خارج از کشور ادامه میدهد. همزمان با این حادثه اخبار حاکی از وجود فهرست چند ده نفره ای است که جمهوری اسلامی کمر به نابودی آنها بسته است و آدمکشان و گروه های مخوف تروریستی در کشورهای خارجی در پی فرصت مناسبی برای اجرای نیت شوم خویشند.

با آنکه سفارت خانه های جمهوری اسلامی و مسئولین وزارت امور خارجه پس از هر ترور مشارکت ایران را با اصرار تکذیب می کنند اما چالب اینجاست که همزمان مسئولین امنیتی جمهوری اسلامی این نقشه های اهریمی را انکار نمی کنند و فلاحیان وزیر اطلاعات دولت رفسنجانی در دو مصاحبه مطبوعاتی آخر خود در چهار ماه گذشته نه تنها بر این سیاست مهر تأکید گذاشته است، بلکه از ادامه آن نیز سخن به میان آورده است.

طی سالهای اخیر مقامات ایرانی کوشش می کنند به افکار عمومی، متخصصین، روشنفکران بنمایانند که وضعیت با گذشته تفاوت کرده است و در این راستا نشست ها برپا می شود، جعفری ها و نجاتی ها از سفارت خانه های جمهوری اسلامی و گاه حتی بنام دفتر ریاست جمهوری با فعالین اپوزیسیون و روشنفکران تماس می گیرند و از تغییر اوضاع در ایران سخن می گویند. اما فریبکاری و ریای این بست اندرکاران و سقوط اخلاقی حکومتی که خود را مدافع «معنویت» هم قلمداد می کند تا بدان حد است که در پس این ظاهر اغواگرانه با نقشه های شیطانی مخوف به سراغ آنها می روند و بر سر راهشان دام مرگ می گسترانند.

مجموعه اطلاعاتی که پلیس کشورهای مختلف اروپایی در جریات ترور شخصیت های مختلف اپوزیسیون طی ۴-۳ سال گذشته بدست آورده و بخشی از آنها در رسانه های جمعی منعکس شده است، همگی حاکی از وجود یک شبکه تدارکاتی با امکانات قابل توجه است که در سطح کشورهای اروپایی مقدمات عملیات آدمکشان را فراهم می آورد علیرغم همه ترسستی و مهارت گروه های آدمکش در جریان چند ترور وحشیانه و خونین سالهای گذشته پلیس شواهد و قرائن غیرقابل انکاری دال بر شرکت مستقیم جمهوری اسلامی در این عملیات بدست آورده است. اما واقعیت اینست که هیچ اقدام و واکنش مؤثری علیه این سیاست اتخاذ نشده است و هر سال پر فهرست طولانی قربانیان رژیم افزوده می شود. گذشته از جنبه سیاسی، حقوقی و اخلاقی مسئله، مماشات و مصلحت اندیشی های مقامات اروپایی بدون تردید گروه های مرگ را گستاخ ترمی سازد.

افکار عمومی غرب در سال های گذشته در قبال فتوای قتل سلمان رشدی از خود واکنش جدی و روشنی نشان داد و همبستگی با نویسنده انگلیسی به امری عمومی در اروپا و امریکا بدل گشت. اما این واکنش های وسیع نتوانستند دولت رفسنجانی و دیگران را در مسئله سلمان رشدی به عقب نشینی وادارند. غرب براین باور بود که «میانه رو ها» به رهبری رفسنجانی بتوانند به حل این مشکله بپردازند و «موانع» عادی شدن روابط با اروپا را بتدریج از سر راه بردارند، اما حوادث سه سال گذشته نشان می دهند که نه تنها سیاست جمهوری اسلامی تغییری نکرده است، بلکه گروه های آدمکش، عملیات تروریستی خود را از ژاپن، هند تا مصر، ترکیه و کشورهای اروپایی گسترانده اند و امروز شمار بزرگی از روشنفکران و فعالین اپوزیسیون ایران و برخی کشورهای دیگر بدون آنکه از امکانات امنیتی سلمان رشدی

برخوردار باشند، به همان سرنوشت گرفتار آمده اند و شمارش معکوس کشتن آنها آغاز شده است. آری امروز فتوای مرگ درباره ده ها تن از رهبران و شخصیت های اپوزیسیون ایران در عمل صادر شده است و گروه های مخوف وابسته به جمهوری اسلامی و رهبران آنها در کشورهای دیگر در انتظار فرصتی برای اجرای این احکام شیطانی هستند. دکتر قاسملو، دکتر بختیار، کاظم رجوی، کاک شرفکندی، فرخزاد، چیتگر، دکتر سامی، اورگور مومجو، مترجم ژاپنی کتاب آیه های شیطانی و... همگی قربانیان نظامی هستند که ترور و خشونت و سیاست رسمی آنها تشکیل می دهند.

در برابر این وضعیت چه می توان کرد؟ آیا باید بازهم نیت روی نیت گذاشت تا گروه های مرگ به شکار مخالفان ادامه دهند و هر از چند گاهی در سوگ قربانیان رژیم بنشینیم و به چند واکنش لحظه ای و احساسی و ابتکارات محلی که پیش از چند ماه دوام نمی آورند، بسنده کنیم؟ در سال های گذشته اپوزیسیون ایران نه تنها به هیچ واکنش جدی و مؤثری نرسیده است، بلکه از امواج وسیع مسئله نزد افکار عمومی نیز باز مانده است. مجاهدین خلق تنها نیروی سیاسی فعال اپوزیسیون در سطح بین المللی هستند که با پول و امکانات زیاد سعی می کنند از همه حوادث در جهت چا انداختن سیاست خویش و قبولاندن خود بعنوان تنها آلترناتیو جمهوری اسلامی بهره جویند.

تجربه های گذشته باید به اپوزیسیون دمکراتیک فهمانده باشد که سیاست های پراکنده، خود محور بیثانه، و شرط و شروط گذاشتن های بی مورد چه لطماتی به مبارزه همه وارد آورده است. امروز در برابر مسئله ای که به همه اپوزیسیون مربوط می شود بیش از هر زمان نیاز به همگامی و همدلی و کنار گذاشتن تنگ نظری ها بر سر مسئله مشخص احساس می شود. باوجود امکانات بسیار ناچیز باید فعالانه، با ابتکارات مؤثر به یک کار سراسری روشنگرانه برای بر ملا کردن اعمال تروریستی جمهوری اسلامی دست زد. ابتکارات محلی بسیار مهم و اساسی اند ولی باید صدای واحد و معتبری علیه این آدمکشی ها در سطح اروپا و جهان بلند شود. اکنون که بار دیگر مسئله سلمان رشدی در سطح وسیع طرح شده است باید به جهانیان گفت که سلمان رشدی تنها نیست و خطر مرگ صد ها تن مانند او را تهدید می کند. باید به سراغ روشنفکران، احزاب، رسانه های جمعی، تیرو های اجتماعی، سندیکا ها و انجمن ها رفت و از آنها برای پیشبرد این مبارزه یاری خواست. دولت های غربی فقط تحت فشار افکار عمومی خود به واکنش جدی در برابر سیاست های تروریستی جمهوری اسلامی نیت خواهند زد. باید پای وسیعترین گروه های روشنفکری، متخصصین، شخصیت های فرهنگی و علمی و اجتماعی ایرانی و غربی را به این مبارزه کشاند. این تنها سلاح ما در مبارزه علیه تروریسم دولتی جمهوری اسلامی است.

# رابطه ایران و آمریکا و تناقضات سیاست خارجی هاشمی رفسنجانی

ب. ا. مهرداد.

فارس و با ترکیه و مصر و الجزایر و تونس و اسرائیل قرار دارد. بر سر مساله سلمان رشدی و تروریسم بین المللی، با جامعه بین المللی و بازار مشترک اروپا رویاروست. لذا ریشه تیرگی مناسبات سیاسی ایران و آمریکا را، در اساس و عمدتاً باید در ذات سیاست خارجی جمهوری اسلامی جستجو کرد. مقامات مسوول جمهوری اسلامی، واقعیت‌ها را وارونه نشان می‌دهند. هاشمی رفسنجانی در مصاحبه مطبوعاتی اخیر خود (۱۱ بهمن ۷۸)، می‌گوید: «اگر سیاست آمریکا تعدیل شود، هیچ خصومتی وجود نخواهد داشت». حال آنکه برعکس اگر سیاستی باید تعدیل شود، همان سیاست خارجی و داخلی جمهوری اسلامی است که همچنان در جهت تحریک و توطئه در کشور دارد. و چون می‌داند که همین سیاست دنبال خواهد شد و طبعاً با عکس العمل آمریکا و سایرین روبرو خواهد گردید، با اطمینان اضافه می‌کند: «اما ما بعید می‌دانیم که آمریکا تعدیلی در سیاست‌های خودش بوجود آورد»!

در حقیقت، هاشمی رفسنجانی با حربه «اعتدال» و «واقع‌گرائی» و به مثابه مرد دیالوگ و تفاهم و با رسالت خارج ساختن جمهوری اسلامی از انزوای مهلك بین المللی وارد میدان شد. در آغاز نیز قدم‌هایی در جهت بین المللی و داخلی برداشت و توهم‌ها به وجود آورد. اما چون اقدامات او سطحی و غیربنیادی بود، بزودی رنگ باخت. هتجار های سیاسی و بین المللی جمهوری اسلامی که به ویژه در دوران ریاست جمهوری وی و در واقع با رهبری او تدوین یافت و پیاده شد، جمهوری اسلامی را در همه عرصه‌ها رو در روی جهانیان قرار داده است. با اطمینان و بر پایه داده‌های محکم، می‌توان اعلام کرد که پیامد های مخرب و تحریک آمیز سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی به تحمل ناپذیر ترین حد خود رسیده است. هرگز جمهوری اسلامی تا این حد در صحنه بین المللی منزوی نشده و فشار بین المللی و افکار عمومی، تا این اندازه متوجه جمهوری اسلامی نبوده است.

اسلامی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری آمریکا مرتکب شد و «داهیانه» پیش‌گویی کرد: «با توجه به اطلاعاتی که اخیراً افشا شده، در زمینه ارتباط کلینتون با کا. گ. ب. به نظر می‌رسد وی شانسی ندارد و پیش‌بینی می‌شود اگر رقابت بین بوش و کلینتون باشد، انتخابات منجر به پیروزی بوش می‌شود». اما با مسلم شدن انتخاب کلینتون به ریاست جمهوری آمریکا، تناقضات درون حاکمیت به اشکال مختلف، از جمله چراغ سبز نشان دادن‌ها، جلوه‌گر شد. از آن میان، برخی نوشته‌های تهران تایمز (نزدیک به وزارت امور خارجه و رفسنجانی) و یا کنفرانس اخیر از کارشناسان آمریکائی و ایرانی در واشنگتن و اظهارات هوشنگ امیر احمدی دایر بر تمایل مسولان سیاست خارجی ایران به برقراری رابطه با آمریکا تحت شرایطی، که موجب چنجال مخالفان آن شد و وزارت خارجه جمهوری اسلامی را مجبور به اعلام موضع کرد، می‌توان نمونه آورد. ولی دیری نپائید که خط «ضد آمریکائی» که ۱۴ سالست محور سیاست خارجی جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهد، فائق آمد و خامنه‌ای از موضع رهبر، با بکار بردن اصطلاحات کودخانه، اعلام کرد که جمهوری اسلامی با آمریکائی مستکبر «برای همیشه قهر است و هیچ‌گاه با آن آشتی نخواهد کرد»!

## جمهوری اسلامی با تمام دنیا در تعارض است

تاکید این نکته ضرورت دارد که رابطه ایران فقط با آمریکا نیست که خرابست. این از شگرد های گردانندگان جمهوری اسلامی است که دائماً با دامن زدن به هیستری ضد آمریکائی در افکار عمومی، ناکامی‌های خود را در روابط بین المللی، که اساساً ناشی از سیاست خارجی مخرب جمهوری اسلامی است، پپوشانند و ملت ایران را از آگاهی به واقعیت‌ها محروم سازند. چنانچه بعداً اشاره خواهد شد، رابطه ایران تقریباً با تمام دنیا خرابست. جمهوری اسلامی در تقابل و تعارض با کشورهای عربی منطقه خلیج

با روی کار آمدن بیل کلینتون در ایالات متحده آمریکا، بار دیگر مساله رابطه ایران و آمریکا به پیش صحنه بحث های ناظران سیاسی و علاقمندان به مسائل ایران کشیده شده است. علت آن در تأثیرات احتمالی است که روی کار آمدن دموکرات‌ها و ویژگی‌های کلینتون و سایر شخصیت‌های اصلی تیم او در اذهان تداعی کرده است.

سیمای جوان و منش او، خاطره‌چان‌کندی و گرایش‌های به حقوق بشر، جیمی کارتر را زنده می‌کند، که روی کار آمدن هر کدام، به ویژه کارتر، منشاء تغییر و تحولاتی در صحنه سیاسی ایران شد. البته اینگونه قرینه‌سازی‌ها تا حدزیادی ساده‌نگریست. و متأسفانه این پیامد های فرهنگ‌کاذبی است که قرن‌هاست در جامعه ما جا افتاده است که همواره راه حل مسائل ایران را در خارج از سرحدات ایران و به انکاء قدرت‌های بزرگ جستجو می‌کند، ولی جلو تأثیرات روانشناختی آنها هم نمی‌توان گرفت. به خصوص وقتی که سخن از زمامدار جدید قدرتمندترین کشور جهانست که در منطقه بیش از همیشه حضور دارد و در چند جبهه با جمهوری اسلامی درگیر است. کلینتون در جریان مبارزات انتخاباتی خود، با صراحت اعلام کرد که اشاعه دموکراسی و احترام به موازین حقوق بشر از پایه‌های اصلی سیاست خارجی وی خواهد بود. دکتر مارتن ایندیک مدیر تحقیقات موسسه واشنگتن در امور سیاست‌خاور نزدیک، معتقد است «این تنها یکی از مسائل در رابطه با کشور هائی نظیر ایرانست. مسائل دیگری که به نظر دولت کلینتون بسیار اهمیت دارد مخالفت ایران با روند صلح خاور میانه، حمایت ایران از حزب الله در لبنان و تلاش ایران در مورد صدور انقلاب اسلامی و تسلط بر خلیج فارس است». دکتر ایندیک در ارزیابی خود، محور های اصلی تقابل آمریکا با جمهوری اسلامی را پخوبی ترسیم میکند.

بدین مناسبات، روی کار آمدن بیل کلینتون موجبات نگرانی‌ها و سستی‌های مقامات جمهوری اسلامی را فراهم ساخته است. این حالت روحی در خطای سیاسی بزرگی مشاهده می‌شود که علی‌فلاحیان، وزیر اطلاعات و امنیت جمهوری

## هاشمی رفسنجانی از معماران اصلی سیاست خارجی است.

بی آنکه به نقش جناح «رادیکال» و نیز جناح بنیادگرای راست حاکمیت، به ویژه خامنه ای در موضع رهبر، کم بها دهیم و تاثیر آن ها را در سمت گیری سیاست خارجی نادیده انگاریم، خطاست اگر تصور کنیم که این سیاست خارجی به رفسنجانی تمایل شده است. جریانات سالهای اخیر نشان می دهد که رفسنجانی از معماران اصلی سیاست خارجی کنونی ایران است. ما نقش او را، هم در زمینه تعلیم و سازماندهی و تحریک تندرو های اسلامی در کشور های مسلمان و هم در بوجود آمدن ماجرای ایوموسی مشاهده کردیم. حادثه اخیر چنان بحرانی آفرید که همه کشور های عرب، حتی سوریه را در برابر ایران قرار داد و هنوز هم پایان نیافته است. همین نقش او در گسترش بی سابقه و گستاخانه ترور مخالفان ایرانی و اثیرانی در خارج از کشور و تداوم نقض حقوق بشر در کشور و نیز در مسابقه بی رویه تسلیحاتی مشاهده می شود، که کشور های همسایه خلیج فارس را به وحشت انداخته و بیشتر از پیش، بدامن آمریکا سوق داده است. بررسی مصاحبه اخیر رفسنجانی از این جهات و برای آشنائی با سیاست وی جالب توجه است. زیرا در این مصاحبه وی نامزدی خود را به پست ریاست جمهوری اعلام می کند و خطوط اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی را ترسیم می نماید.

هاشمی رفسنجانی در مصاحبه خود جمهوری اسلامی را از هرگونه اتهام و بدگمانی میری می داند. وی بدون احساس کورکترین تاراحتی اظهار می کند: «یک مورد بگوئید که بخاطر آن جمهوری اسلامی باید رفتار خودش را عوض بکند». رفسنجانی تمام اتهامات و مواردی نظیر «حمایت از بنیادگرایان اسلامی»، «سیاست هژمونستی در خلیج فارس»، «تسلیمات غیر عادی»، «مسأله سلمان رشدی»، «نقض حقوق بشر» را که از سوی خبرنگاران مطرح می شود، رد می کند و تبلیغات دشمن قلمداد می کند. رفسنجانی منکر حضور نظامی در سودان شده و ادعا می کند: «حتی یک نظامی در سودان ندارند و فقط جهاد در کار های عمرانی فعالیت می کند». (لا بد کماندو های جهاد صبح ها بیل می زنند و شب ها مسلسل بدست می گیرند!) وی این حرف ها را در پاسخ به خبرنگاران خارجی می دهد که بار ها اجساد پاسداران کشته شده و زخمی در سودان را هم زمان با میلیون ها بیننده از سراسر جهان، در پرده تلویزیون تماشا کرده و از رادیو ها شنیده اند. نقش جمهوری اسلامی در حمایت از تروریست های بنیاد گرا در مصر و حمایت مالی و تسلیحاتی و دادن تعلیمات چریکی و تروریستی به بنیادگرایان اسلامی در الجزایر و به جنبش حماس در فلسطین و حزب الله لبنان، و نیز نقش جمهوری اسلامی در گروگانگیری ها، با ده

ها داده و گزارش و اقراریه شهود، در مطبوعات جهان و گزارشات نهاد های حقوق بشر فاش شده است. آنوقت رئیس جمهور اسلامی این سیاست تحریک و توطئه و دخالت در امور کشور های دیگر را منکر می شود. اما برای هر ناظر آگاه روشن است که وقتی وی می گوید: «جمهوری اسلامی به همه کسانی که وی را چون مدل گرفته اند کمک خواهد کرد» و از فلسطینیان «با تمام وسائل ممکن پشتیبانی خواهیم کرده»، تأیید ضمنی همان مداخلات و تاکید بر ادامه همان سیاست، پس از انتخاب مجدد وی به ریاست جمهوری است.

علی رغم گزارش های کالیندو پوهل، فرستاده ویژه سازمان ملل و گزارش های سازمان عفو بین الملل و قطعنامه های متعدد کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و گزارش وزارت امور خارجه آمریکا و بسیاری دیگر، رفسنجانی در پاسخ به سوال خبرنگار در مورد نقض حقوق بشر به این اکتفا می کند که بگوید: «با زندانی های ما بهتر از زندانی های کشور های غربی رفتار می شود»؛ این گفتار چنان گستاخانه و دور از واقعیت است که ارزش پاسخ گفتن ندارد. می گوید: «در ایران زندانی سیاسی نداریم و آنهایی را که شما از آن به عنوان زندانی سیاسی یاد می کنید متهم به قاچاق مواد مخدر و یا تروریسم هستند»؛ رفسنجانی نمی گوید، ولی همان سوال کنندگان می دانند که در رژیم اسلامی، هزاران هزار زندانی سیاسی را به وحشیانه ترین وضعی کشتند تا در آستانه اوکین مسافرت کالیندو پوهل، زندان ها را بقول خونشان «پاکسازی» کرده باشند. اما علی رغم آن، گزارش های متعدد کالیندو پوهل و گفتگو های وی با زندانیان شناخته شده سیاسی، دروغ آنها را برملا کرد. همین چند روز پیش، به مناسبت سالگرد ۲۲ بهمن، روزنامه های جمهوری اسلامی نوشتند که خامنه ای ۱۱۶ نفر از زندانیان روحانی را آزاد کرد. آیا رفسنجانی می خواهد تلویحاً برساند که آنها نیز قاچاقچی مواد مخدر و تروریست بوده اند؟ در هفته های گذشته داستان انقلاب اسلامی گزارش داد که فقط ۷۰ درصد زندانیان را قاچاقچیان مواد مخدر و جانیان تشکیل می دهند. با این ترتیب، در میان ۳۰ درصد بقیه چه جماعتی را زندانی سیاسی و عقیدتی تشکیل می دهد؟ اخیراً لاچوردی، رئیس زندانها اعلام کرد با انتقال زندان اوین و یک زندان دیگر به خارج شهر، بخاطر قطع رفت و آمد خانواده های زندانیان، ترافیک شهر بطور محسوسی کاهش یافته است؛ این اقرار دلیل بی شمار بودن جمعیت زندانی را نشان می دهد، که بی تردید بخش چشم گیر آنها را زندانیان سیاسی و عقیدتی تشکیل می دهند. رفسنجانی حتی وجود شکنجه در زندان های جمهوری اسلامی را انکار می کند و می گوید: «شکنجه یک روش متداول در قبل از انقلاب در ایران بوده! رفسنجانی این حرف را زمانی می زند که نامه تکان دهنده امیر انتظام درباره شکنجه های وحشیانه ای که به وی و سایر زندانیان اعمال شده است،

ضمیمه آخرین گزارش کالیندو پوهل (نسامیر ۱۹۹۲) در اختیار نمایندگان سازمان ملل قرار گرفته و از طریق مطبوعات به همه جا رسیده است.

رفسنجانی با بازی با کلمات که مساله سلمان رشدی «یک امر کارشناسی» است و فتوای یک مجتهد است که تغییر آن فقط بدست فتوا دهنده است و اینک با مرگ خمینی برگشت ناپذیر است، برای همیشه جمهوری اسلامی را در برابر افکار عمومی جهانیان و در رو در روشی آشکار و چالش با همه دولت های غربی قرار می دهد که به شدت روی مساله سلمان رشدی حساسیت دارند. زیرا چگونه می توان پذیرفت که مقام روحانی یک کشور فرمان قتل شهروند کشور دیگری را، صرفاً بخاطر اظهار عقیده، ولو هر قدر نامطلوب برای آن مقام و نظام فکری و باور مذهبی وی باشد، صادر کند و جمهوری اسلامی برای سر او جایزه تعیین بکند! حسن صانعی، سرپرست و نماینده ولی فقیه در بنیاد پانزده خرداد علناً اعلام می کند که «داوطلبانی» برای اجرای فتوای قتل سلمان رشدی به خارج از کشور اعزام خواهند شد! پس از مصاحبه مطبوعاتی هاشمی رفسنجانی، خامنه ای به مناسبت مراسم ده فجر نطق شدیدالحنی علیه سلمان رشدی ایراد کرد و از دولت انگلستان خواست، وی را به مسلمانان جهان تسلیم کند تا رشدی را به مجازات برسانند. و تاکید کرد فرمان خمینی باطل نشدنی است و بی شک اجرا خواهد شد. خامنه ای با نطق خود بار دیگر آتش مصاف و چالش با جهانیان را دامن زد. با چنین روش و سیاست، جمهوری اسلامی چگونه می تواند انتظار داشته باشد که دولت ها و افکار عمومی جهان این ماجرا و نقض حقوق بین المللی و ابتدائی ترین موازین حقوق بشر را نادیده انگارند. بدنبال نطق خامنه ای، سلمان رشدی در پیامی به بیل کلینتون از دولت آمریکا لغو فتوای خمینی مدد خواست. فیلیپ لانگ سخنگوی وزارت خارجه آمریکا، بی رنگ به این پیام پاسخ داد و تجدید تهدید علیه سلمان رشدی را مخالف موازین جوامع بین المللی خواند و از جمهوری اسلامی خواست تا بهر ترتیبی شده برای لغو فرمان قتل رشدی اقدام کند. با این موضع گیری رسمی دولت جدید آمریکا، که می توان پیش بینی کرد که ادامه بیابد، باید معضل سلمان رشدی را به سلسله مشکلات موجود برای برقراری روابط عادی میان ایران و آمریکا اضافه کرد.

عکس العمل بین المللی در برابر ماجرای سلمان رشدی با این مبارزه طلبی که جمهوری اسلامی جهانیان را به چالش می طلبد، اجتناب ناپذیر است، زیرا اگر جامعه بین المللی جلو چنین اقداماتی را نگیرد، این شتر فردا در خانه هر نویسنده و هنرمند و اندیشمند خارجی خواهد خوابید که نوشته ها و گفتار و کردار آنها به مذاق گردانندگان جمهوری اسلامی خوش نیاید. در این ۱۴ سال، هزاران ایرانی نگرانیش در داخل کشور قربانی این سیاست بوده اند. سی تا چهل نفر از مخالفان رژیم در خارج کشور که

قاطبه آنها پناهنده سیاسی و زیر پوشش حمایت دولت های محل اقامتشان بوده اند، بدست آدم کشان حرفه ای جمهوری اسلامی به قتل رسیده اند. از لحاظ اخلاقی و موازین بین المللی و حقوق بشری، فرق ماهوی بین مورد سلمان رشدی و این قربانیان وجود ندارد. هم اکنون، جمهوری اسلامی دست اندر کار ترور مخالفان غیر ایرانی جمهوری اسلامی است. نمونه ی قتل های فضااحت بار اخیر در ترکیه نمودار آنست. عصمت سزگین، وزیر کشور ترکیه در ۴ فوریه ۱۹۹۳، صریحاً اظهار کرد قاتلان اوگور موجو روزنامه نگار مرفقی و لائیک جمهوریت و نو روزنامه نگار دیگر پنجاهای ستین امک و توران دورسان بدست تروریست های سازمان های پنیادگرای اسلامی صورت گرفته است که پس از دستگیری ۱۹ نفر از فعالان آن همراه با انبوهی اسلحه و مهمات، اعتراف کرده اند که آموزش های نظامی و سیاسی خود را در یک اردوگاه نظامی، در محلی بین قم و تهران دیده اند. در بین دستگیر شدگان، تعدادی حزب الله ایرانی نیز وجود دارند. همین سازمان ها، در عین حال به قتل نو دانشگاهی و یک کارخانه دار اسرائیلی و نیز سرگرد قلی زاده از سازمان درفش کاویانی متهم اند. (سازمان مجاهدین خلق در اعلامیه ۱۰ بهمن خود اظهار داشت این جسد متعلق به منصور امینی بوده است). گستاخی جمهوری اسلامی و بی اعتنائی او به موازین بین المللی و روابط با سایر کشور ها وقتی نمایان تر می شود که ترور اوگور موجو درست در آستانه سفر عبدالله نوری وزیر کشور به ترکیه صورت می گیرد که بنا به اظهاریه عصمت سزگین «مناسبات دوستانه بین ایران و ترکیه ... در ماه های اخیر به اوج خود رسیده است»!

در شرایطی که مدت هاست محتشمی ها دست شان از کار و اهرم های قدرت کوتاه شده است، دیگر بهانه ی انداختن مسوولیت اینگونه اقدامات به گردن «تندرو» ها، کسی را قانع نمی کند. این دولت رفسنجانی و وزارت خانه ها و سفارت خانه ها و سازمان های وابسته به آن و سفارت خانه های جمهوری اسلامی است که تمام این ترور ها و توطئه را در کشور های مختلف سازمان می دهد و از لحاظ مالی و تسلیحاتی و لوژیستیکی، مورد حمایت قرار می دهد.

هنوز خون رادمردانی که چند ماه پیش در برلین بدست آدم کشان جمهوری اسلامی به قتل رسیدند خشک نشده، دو هفته پیش، پلیس آلمان تروریست جمهوری اسلامی را در قرارگاه قتل دکتر مهدی حائری، روحانی مخالف رژیم دستگیر می کنند و از کیف دستی او اسلحه و یک چاقوی بزرگ به طول ۵۰ سانتی متر پدا می کنند! علی فلاحیان، وزیر اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی، در مصاحبه تلویزیونی در دیماه سال جاری در صحبت از مخالفان رژیم جمهوری اسلامی صریحاً اعلام کرد که «الان در خارج از کشور هم ما آنها را تعقیب می کنیم». چند ماه قبل نیز در آستانه ترور صادق شرفکندی و همراهانش، صریحاً از ناپودی مخالفان خود در خارج از کشور سخن گفته بود.

همانگونه که قبلاً گفتیم، رفسنجانی در مصاحبه مطبوعاتی خود، همه اتهامات را که در جهان علیه جمهوری اسلامی مطرح است و مواردی از آن ها را خبرنگاران خارجی سوال می کنند، رد می کند و در هر مورد گناه را به گردن دیگران می اندازد. رابطه با آمریکا نیز به همین روال است. اگر مناسبات ایران با آمریکا بد است، مقصود دولت آمریکاست. زیرا «آمریکا اموال ما را سال هاست مسدود کرده است و به دشمنی خود با ما ادامه می دهد». ولی رفسنجانی علت آن را نمی گوید. اما جهانیان بخاطر دارند که مسدود شدن دارایی های ایران بدنبال بی قانونی ترین اقدام دیپلماتیک جهانی صورت گرفت که جمهوری اسلامی با اشغال سفارتخانه یک کشور خارجی، که همه جا از مصونیت برخوردار است، و گروگان گرفتن بیش از ۵۰ نفر دیپلمات و کارمند سفارت آمریکا به مدت ۴۴ روز به آن دست زد. جمهوری اسلامی، قدرت مند ترین و متفوعن ترین دولت جهان را به چنین چالش تحریک آمیزی فرا می خواند و وقتی با عکس العمل او رو به رو می شود، فغان سر می دهد و همان را مستمسک قرار می دهد و می گوید آمریکا باید به دشمنی با جمهوری اسلامی پایان دهد تا حسن نیت خود را نشان بدهد!

### جمهوری اسلامی، کاسه از آش داغ تر

نمونه دیگر سیاست مخرب و تحریک آمیز خارجی جمهوری اسلامی در موضع وی نسبت به کنفرانس صلح خاور میانه، مشاهده می گردد. فراخواندن این کنفرانس به سادگی و بهر حال با رضایت و میل دولت اسرائیل نبوده است. وظیفه کنفرانس، تحقق قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل می باشد. و اساس آنها را پس دادن سرزمین های اشغالی به اعراب، قبول اصل حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین و تحقق آن، در برابر امضاء قرارداد صلح بین اعراب و اسرائیل و پایان دادن به حالت جنگی است که از ۴۵ سال پیش دوام دارد، و ۵ جنگ مخرب و هربار شکست خفت بار دولت های عرب را بدنبال داشته است. در برابر این واقعیت هاست که قاطبه کشور های عربی و به ویژه کشور های خط

اول جبهه و از همه مهم تر سازمان آزادی بخش فلسطین، با وجود تردید ها و نگرانی های بجائی که داشتند، به آن پیوسته اند. دولت اسرائیل نیز به زور ایالات متحده آمریکا به پشت میز مذاکره کشانده شده است. در این میان، جمهوری اسلامی کاسه از آش داغ تر شده و علناً و با تمام قوا برای شکست این کنفرانس، یک تنه وارد میدان شده است. سالانه دهها میلیون دلار به جنبش حماس کمک می کند و اسلحه و مهمات در اختیار وی می گذارد و صد ها نفر از آنها را در اردوگاه های ایران و لبنان تعلیم نظامی می دهد و برای عملیات تخریبی و تروریستی آموزش می دهد. خامنه ای در نطق خود (۷ بهمن ۷۱)، صریحاً می گوید، «دولت اسرائیل غاصب است و باید از بین برود و دولت فلسطین بجای آن بر سر کار بیاید». رفسنجانی نیز با زبان دیپلماتیک همان مقصود را بیان می کند. می گوید اسرائیل «دولت نامشروع است و باید از طرف همه کشور ها مطرود باشد». و اعلام می کند: «ما با همه وسایل از فلسطینی ها [بخوان جنبش حماس] حمایت خواهیم کرد». جمهوری اسلامی نمی خواهد از تاریخ درس بگیرد. زیرا در طول دهه ها از این کار های تروریستی، به مراتب گسترده تر و با امکانات مالی و نظامی صد بار بیشتر، صورت گرفته است. ولی شیوه های تروریستی و جنگ برای حل این معضل کار ساز نبوده اند. بخصوص در شرایط حاضر که دیگر اتحاد شوروی هم وجود ندارد تا برای هدف های استراتژیکی خود نیز شده باشد، به حمایت برخیزد.

جمهوری اسلامی با این سیاست و اقداماتی که بطور مشخص با واسطه تروریست های حماس و حزب الله لبنان انجام می دهد. عملاً خود را در تعارض با تصمیمات سازمان ملل و جامعه بین المللی قرار داده، روند انزوای کامل خود را سرعت می بخشد. جمهوری اسلامی با روش و اقدامات خود، عملاً آب به آسیاب افراطی های راست اسرائیل می ریزد. آخرین اقدام تروریستی حماس که بهانه بدست دولت اسرائیل داد تا با اخراج غیر قانونی و ضد انسانی ۴۰۰ فلسطینی، مذاکرات صلح را فلج سازد. نمایانگر آنست. روشن است که جامعه



بین المللی و آمریکا که ناظر این جریانات و اقدامات جمهوری اسلامی هستند، ساکت نمی نشینند و عکس العمل نشان می دهند. آن وقت، مقامات جمهوری اسلامی، قیافه حق بجانب گرفته و از اقدامات خصمانه و دشمنی غرب و آمریکا سخن گفته و به خورد خلق الله می دهند!

رفسنجانی در مصاحبه اش در مورد شرایط برقراری روابط ایران و آمریکا می گوید: «ما بارها اعلام کرده ایم همه چیز بستگی به این دارد که آمریکا سیاست خود را در مقابل مسلمانان و جمهوری اسلامی اصلاح کند» و در جای دیگر می گوید تجدید رابطه با واشنگتن «با هدف های ایران مغایر نخواهد بود، به شرط اینکه سیاست های آمریکا اصلاح شده! خلاصه اگر پوسته زبان دیپلماتیک و دو پهلوئی رفسنجانی را کنار بگذاریم و جوهر آن را در پرتو عملکرد های جمهوری اسلامی در چند سال اخیر و به ویژه دوران ریاست جمهوری وی، آنگونه که به اجمال نشان داده شد، مد نظر قرار دهیم، سیاست خارجی جمهوری اسلامی و شرایط وی را برای عادی کردن روابط خود با جهان، در حال و آینده نزدیک را می توان چنین ترسیم کرد: جمهوری اسلامی همچنان به تحریک و حمایت مالی و نظامی بنیادگرایان اسلامی و آموزش تروریست های آنان در کشور های مختلف، به ویژه در میان فلسطینی ها، مصر و الجزایر و تونس، ترکیه و عراق و کشورهای عربی خلیج فارس و جمهوری های مسلمان نشین شوروی سابق و هر جای دیگر که امکانش را داشته باشد و سلاحشان باشد، به اشکال مختلف و با شدت و ضعف، ادامه خواهد داد. قصد جمهوری اسلامی، متزلزل کردن این کشور ها، ضربه به اقتصاد آنها و تقویت حزب الله تا کسب قدرت در آن کشور ها و نیز اعمال شانتاژ و باج گرفتن از آنهاست. جمهوری اسلامی با تمام نیرو برای تخطئه و شکست کنفرانس خاورمیانه از هر وسیله ای استفاده خواهد کرد. جمهوری اسلامی به سیاست ترور و قتل مخالفان سیاسی و عقیدتی خود در خارج کشور، چه ایرانی و چه خارجی ادامه خواهد داد. جمهوری اسلامی هم چنان سیاست محور آزادی ها و نقض حقوق بشر و سرکوب و حبس و اعدام مخالفان در داخل کشور را دنبال خواهد کرد. رفسنجانی و خامنه ای و سایر قدرتمندان جمهوری اسلامی، اینها را سیاست اصولی و تعهدات شرعی خود می دانند و لذا عملاً سیاست تا به امروز را ادامه خواهند داد. و همانگونه که رفسنجانی به خبرنگاران گفت: بر سر این اصول مصالحه نخواهند کرد. وی اضافه می کند، اگر آمریکا می خواهد با ایران رابطه داشته باشد، شرط آنست که سیاست های خود را اصلاح کند. خبرنگار بی بی سی در سوال پرمعنائی، جوهر گفتار های رفسنجانی و سیاست خارجی وی را چنین بیان می کند: «بر اساس آنچه از کنفرانس مطبوعاتی شما فهمیدیم، دیگران همه باید تغییر کنند. آمریکا، انگلیس و سایرین. اما ایران تصمیمی به تغییر ندارد!» پاسخ رفسنجانی به این سوال چالب

توجه و افشاگرانه است: «ما آنجا داریم که کار بدی نکرده ایم و سعی داریم نکنیم! پاسخ او تأیید تحلیل ما و صحت تشخیص خبرنگار بی بی سی است.

در واقع رفسنجانی و خامنه ای، پهلوان پنجه وار از چنان موضع قدرتی صحبت می کنند که کاملاً فاقد آندند. البته جمهوری اسلامی می تواند اینجا و آنجا و تا مدتی مزاحمت ایجاد کند و مشکلاتی بیافریند. و این کاری است که انجام می دهد. اما جمهوری اسلامی ضعیف تر از آنست و چنان غرق در مشکلات عدیده مالی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است که فاقد توانائی لازم برای تأثیرگذاری جدی در سیاست جهانی است. لذا ادامه این سیاست فقط به انزوی کامل تر ایران منتهی شده و سدمات آن به کشور وارد خواهد شد و فلاکت و بدبختی های بیشتری را بر مردم ایران خواهد آورد.

### تنها راه خروج از انزوی بین المللی

برخلاف تبلیغات زمامداران جمهوری اسلامی، کلید برون رفت ایران از انزوی کشنده بین المللی نه در خارج بلکه در دست حاکمان کنونی است. جمهوری اسلامی اگر می خواهد به جامعه بین المللی راه بیاید و با کشورهای معتبر جهان و از جمله آمریکا روابط متعادل و معقول، برپایه عدم دخالت در امور یکدیگر، برقرار سازد، باید قوانین بین المللی و اصول و موازین منشور سازمان ملل را رعایت کند و در راه تحقق آن به اقدامات عاجل زیر دست بزند:

- ۱- از دخالت در امور داخلی سایر کشور ها، به ویژه الجزایر و مصر و تونس و ترکیه و سودان و جمهوری های مسلمان نشین شوروی سابق و نیز سایر نقاط جهان، به طور جدی و واقعی خودداری کند؛
- ۲- از تحریک و حمایت های مالی و نظامی و تعلیم و تربیت تروریست های حزب الله و حماس و ترکیه و جا های دیگر، دست بردارد. حل اختلاف میان اعراب و اسرائیل را بخود آنان واگذار کند و با سازمان آزادی بخش فلسطین که نماینده رسمی فلسطینی های داخل و خارج است، رابطه دوستانه برقرار کرده و از خواست های آنها حمایت سیاسی و معنوی کند.
- ۳- سیاست همکاری و مودت با کشور های خلیج فارس، به ویژه امارات متحده عربی و عربستان سعودی را از سر بگیرد.
- ۴- از آزار رسانی و ترور مخالفان رژیم جمهوری اسلامی در خارج از کشور، که به طور گسترده ای جریان دارد، دست بردارد. زیرا اضافه بر تعارض این سیاست با منشور حقوق بشر، اساساً مداخله در امور داخلی و تجاوز به حوریم حاکمیت ملی این کشور هاست. در همین رابطه به ماجرای فرمان قتل سلمان رشدی پایان دهد و راه شرعی برون رفت از آن را، مثل هومورد دیگری که می خواسته اند، بیاید.
- ۵- به هیستری تصنعی ضد آمریکائی و شعار های تو خالی «هند استبداری» خاتمه

داده و آمادگی خود را برای عادی کردن مناسبات خود با آمریکا و حل مسائل مورد اختلاف، از جمله آزاد کردن دارائی های مسدود شده ایران اعلام نماید.

تمامی این اقدامات، چیزی جز میدل شدن جمهوری اسلامی به یک دولت عادی و متعهد به قوانین و موازین بین المللی نیست. منتهی لازمه آن تغییرات اساسی در سمت گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی می باشد. و آن هم بدون تغییرات معین و جدی در سیاست داخلی و روش و منش دولتمداری و استقرار حکومت قانون و تامین قانونی و واقعی امنیت جانی و مالی افراد و آزادی عمل و تضمین فعالیت های تولیدی و اقتصادی، میسر نمی باشد. ولی اگر تجربه ۱۴ سال گذشته و به ویژه ۴ سال ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی را که آخرین برگ برنده روحانیون حاکم بود، از نظر بگذرانیم، ملاحظه خواهد شد که زمام داران کنونی، حتی ظرفیت و قابلیت همین اندازه تغییر و تحول در چارچوب همین قانون اساسی جمهوری اسلامی را نیز ندارند. زیرا استقرار حکومت قانون و تامین امنیت حقوقی اقتصادی در جامعه، جز پایان دادن به مراکز قدرت، کوتاه کردن دست گروه های مسلح و ضربتی نظیر سپاه و بسیج و کمیته های رنگارنگ و حذف قدرت های پارالل روحانیون و نهاد ها و بنیاد های گوناگون (که منابع اصلی درآمد ها و ثروتمند شدن آنهاست) میسر نخواهد شد. بخش ناگزیر چنین سیاستی، بحساب آوردن جامعه مدنی و شرکت دادن واقعی وی در اداره امور خود می باشد. واقعیت اینست که هم اکنون جدائی برگشت ناپذیر بین حکومت گران و حکومت شوندهگان به وجود آمده است. قاطبه مردم ایران دیگر به این حاکمیت اعتماد ندارند و از آن فاصله گرفته اند. گسترش دامنه اعتراضات و شورش ها، بدگویی ها و انتقاد ها بر سر هر کوچه و برزن، در اتوبوس ها و تاکسی ها و در صف های طولی روزمره، ناشی از همین سلب اعتماد عمومی و انعکاس و خامت زندگی مردم و مشکلات عدیده معیشتی و مسکن و سرگردانی و بیکاری جوان هاست. به همین مناسبت، اعمال چنین سیاستی، جز با تغییر کیفی در ترکیب حکومتی و سپردن آن بدست نیرو ها و جریان های مورد اعتماد مردم، غیرممکن است. و الا انفجار یا تمام عواقب مخرب و حساب نشدنی آن هستی است.

رفسنجانی با رسالت حل همین معضلات اقتصادی و اجتماعی و حتی سیاسی، وارد میدان شد و اختیارات وسیعی گرفت. اما در طول چهار سال بر مشکلات کشور در همه زمینه ها افزوده شد. رفسنجانی اعلام کرد که دولت های قبلی ۱۲ میلیارد دلار قرضه خارجی به او گذاشته اند. اما هم اکنون بدهی های جمهوری اسلامی به مرز ۴۰ میلیارد دلار رسیده است. بنا به ارزیابی بانک جهانی ۷۰ درصد آن قرضه کوتاه مدت است و جمهوری اسلامی سالانه حدود ۸۰۰ میلیون دلار فقط بهره می پردازد. ماه هاست که دولت قادر به پرداخت بدهی های خود

نیست. طرف های اصلی معاملات خارجی ایران، نظیر آلمان و ژاپن و فرانسه، از بازکردن اعتبارات جدید، تا پرداخت بدهی های معوقه دولت، امتناع کرده اند. جنبه های دیگر ناکامی های دولت رفسنجانی در مقاله های متعدد راه آزادی مطرح شده اند.

جمهوری اسلامی به خاطر همین ناتوانی در حل معضلات کشور و توجیه خود در افکار عمومی، به ویژه در افشاری که بدلیل مختلف هنوز پایگاه اجتماعی رژیم را تشکیل می دهند، نیاز به برافراشته نگه داشتن مترسک خارجی دارد. هیاهو و تبلیغات دائمی درباره خطر آمریکا و استکبار جهانی، هجوم فرهنگی غرب و... بی تردید چنین هدفی را دنبال می کنند. تحریک جریان های بنیادگرای اسلامی در کشور های مختلف و ایجاد مزاحمت ها برای دولت های کشور های اسلامی لائیک، نظیر مصر و الجزایر و تونس و ترکیه در جهت تضعیف و تزلزل آنها و برای قدرت نمایی در افکار عمومی ایرانیان و با انگیزه شانناژ با دولت های بزرگ و دولت های منطفه است، تا جمهوری اسلامی را بحساب آورند و به گذشت های مختلف وادار کنند. زمینه های اولیه عقیدتی این حرکات در انقلاب بهمین، با به فساد افتادن هرچه فزاینده تر روحانیت حاکم، رنگ باخته است. بنابراین، هرگونه امید بستن به دولت رفسنجانی برای تغییر اساسی سیاست خارجی، بیهوده است. اینکه، غیرواقعی بودن توهم هایی که در دوران اول زمام داری او میان برخی از سازمان های اپوزیسیون و شخصیت ها به وجود آمده بود، با سیاستی که وی در این چهار سال دنبال کرد، به ظهور رسیده است.



### رفسنجانی، نامزد ریاست جمهوری

اصلی ترین پیام رفسنجانی در مصاحبه مطبوعاتی اش در واقع همان اعلام نامزد بودن وی برای دور جدید ریاست جمهوری است. به همین جهت. همان گونه که مخبر واشنگتن پست بیان کرد، پاسخ های وی به سوالات مختلف کلیشه وار بود و پیام جدیدی نداشت. هیچ نشانه ای وجود ندارد تا بتوان گفت که رفسنجانی پس از انتخاب مجدد به روش دیگری جز بندبازی های گذشته دست بزند. البته رفسنجانی نشان داده که قادر به

مانور است. اما در شرایط فعلی تناسب نیرو ها و تاثیرگذاری آنها در تدوین سیاست جمهوری اسلامی و به ویژه با سیاست ماشاات گری و ناپیگیری هایی که رفسنجانی تا بحال از خود نشان داده است، تصور اینکه وی بتواند متشاه تغییرات جدی و اساسی در سیاست های داخلی و خارجی جمهوری اسلامی باشد بسیار بعید است. خصوصاً اگر توجه شود که دولت رفسنجانی، همان گونه که قبلاً اشاره کردیم، از معماران اصلی سیاست خارجی مخرب و مداخله گرانه جمهوری اسلامی بوده است. حال آنکه برای دخول ایران به درون جامعه ملل و برای عادی کردن روابط ایران با کشور های جهان، سیاست خارجی ای که کاملاً در جهت عکس سیاست خارجی کنونی جمهوری اسلامی باشد، مورد نیاز است. روشن است که برقراری روابط عادی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با کشور های بزرگ جهان از جمله با آمریکا، بهیچ وجه به معنی از دست دادن استقلال کشور و حاکمیت ملی نمی باشد. در جهان کنونی همه کشور های بزرگ و کوچک علاقمند به برقراری رابطه سیاسی و اقتصادی عادی با آمریکا هستند. اگر بعضی کشور ها حالت وابستگی پیدا کرده اند، عامل آن در وجود روابط سیاسی و اقتصادی نیست. بلکه این وابستگی در نفس آن دولت ها و طبقات حاکم آن کشور هاست. هیستری

### چه باید کرد؟

آنچه مسلم است، برای تغییر وضع و سمت گیری جمهوری اسلامی، راهی جز فشار و اعمال زور و مبارزه، باقی نمانده است. اما چنین مبارزه ای باید با اتکاء به مردم ایران و نیرو های سیاسی آزادی خواه آن در داخل و خارج کشور سازمان داده شود. چشم های امید را تماماً به خارجیان و آمدن و رفتن حکومت های آنان دوختن و به حساب نسیه آنان سرمایه گذاری سیاسی کردن، راه برون رفت واقعی نیست. برخی احزاب و سازمان ها و شخصیت های سیاسی ایرانی، هنوز دولت کلینتون روی کار نیامده و قبل از آنکه سیاست خود را به طور روشن پیاده کند با عجله و مشغوفانه به ارسال پیام ها و تلگراف های تبریک پرداخته اند و سرنوشت خویش و ایران را می خواهند با آن گره بزنند.

علی رغم نشانه هایی از احتمال تشدید تضاد میان آمریکا و جمهوری اسلامی، نباید از نظر دور داشت که دولت های خارجی و از جمله ایالات متحده آمریکا، قبل از هر چیزی در فکر و نگر منافع خود و پیشبرد هدف های استراتژیک جهانی خویش اند. نباید این احتمال را از نظر دور داشت که دولت جدید آمریکا ممکن است در برابر مانور های احتمالی دولت جمهوری اسلامی، بعد از انتخاب جدید رفسنجانی، سیاست کج دار و مریز و شل کن سفت کن را دنبال کند. البته امیدوارم چنین پیش نیاید. زیرا مردم ایران، در مبارزه دشوار و نابرابری که با جمهوری اسلامی دارند، نیازمند پشتیبانی جهانی هستند.

بدین ملاحظات، بار اصلی مبارزه در راه استقرار آزادی و حکومت قانون و تامین حاکمیت مردم، به دوش مردم ایرانست. در خارج کشور نیز، این وظیفه ایرانیان و سازمان های آزادی خواه و ملی ایرانست که با تجهیز افکار عمومی جهانیان و به اتکاء آنان، دولت ها و نهاد های بین المللی را بحرکت در آورد، و برای اتخاذ تصمیمات مشخص و قاطع علیه جمهوری اسلامی تشویق نماید. در حال حاضر، جمهوری اسلامی به مثابه یک دولت تمام عیار تروریستی بین المللی شناخته شده است. ما باید با اقدامات متحد و توضیحات خود این پیام را به جهانیان برسانیم که اگر جامعه بین المللی بطور جدی و قاطع به مقابله با روش ها و سیاست های مخرب جمهوری اسلامی بر نخیزد، وی گستاخ تر خواهد شد و سیاست شانناژ و باج گیری بین المللی را همچنان ادامه خواهد داد.



# تحولات الهیات اسلامی ایران

بهار زنده رودی

مقدمه:

از اواسط سال ۶۷ «عبد الکریم سروش» مباحثی تحت عنوان «قبض و بسط تئوریک شریعت» در نشریه کیهان فرهنگی عنوان کرد. این مباحث در آغاز، در سطح اندکی از روشنفکران مذهبی، بازتاب یافت و حتی مورد مناقشه قرار گرفت. بتدریج با توجه به ضرورت های جامعه، این مباحث در سطح گسترده تری در جامعه مطرح شد و از حیطه محافل صرفاً مذهبی، به محیط های دانشگاهی کشیده شد. و حتی، عبد الکریم سروش و همکارانش که بیشتر نقطه نظریات خویش را در کیهان فرهنگی طرح می کردند، نشریه ای بنام «کیان» انتشار دادند و بطور منظم و سیستماتیک به دفاع از نقطه نظریات خویش پرداختند. تا اینکه در روز وحدت حوزه - دانشگاه، سروش در دانشگاه اسفهان به ایراد سخنرانی پرداخت و مطالب خود را تحت عنوان انتظارات دانشگاه از حوزه ارائه داد. بدنبال این سخنرانی، ناصر مکارم شیرازی و حجت الاسلام غرویان در جواب سخنرانی مذکور مطالبی را اظهار داشتند. سروش در این سخنرانی، مباحث تئوریک خویش را، به عرصه سیاست کشاند و به نقد روحانیت پرداخت. او گفت:

مشخصه دیگری که در حوزه دیده می شود و در حال حاضر در دانشگاهها دیده نمی شود، عبارت است از دسترسی حوزه علمیه به قدرت. این مطلب کوچکی نیست. بعد از انقلاب، روحانیت مدیریت کشور را به عهده گرفت و نظریه ای که اینک کشور را اداره می کند نظریه ولایت فقیه است که الزام می کند در رأس حکومت یک فقیه باشد... اقتضای حکومت دینی قدرتمند شدن روحانیان و حوزویان است و این امر بدیهی و بی چون و چرا است. علوم دینی بالفعل، برای کسی که واجد آنهاست، امروز قدرت می آورد. شخص روحانی امروز قاضی می شود، در مراجع قدرت می نشیند، نماینده ولایت فقیه می شود. نفوذ سخن پیدا می کند و قداست و حرمتی می یابد که دیگران از آن برخوردار نیستند. حتی طنز و نقد نویسی در بهترین مجله طنز کشور دامن همه را می گیرد ولی دامن او را نمی گیرد. و آنگاه ادامه میدهد که:

«روحانیت، همیشه یک حزب منسجم بوده و اینک حزبی است به قدرت رسیده که سایر احزاب را کنار زده است.»  
او در پایان به نتیجه می رسد که امر اتحاد حوزه - دانشگاه ممکن است وقتی که:

اتحاد بین حوزه و دانشگاه عملی نخواهد شد مگر اینکه معرفتی را که حوزه به شاگردانش می آموزد، معرفت بشری غیر مقدس بداند و با آراء بشری برخورد بشری کند و یک رأی بشری را فوق چون و چرا، نظراً و عملاً نماند. در مقابل سروش، ناصر مکارم شیرازی از حوزه های علمیه به دفاع برخاست و مطالب سروش را ناشی از عقده ارزیابی کرد. نظر به اهمیت این مباحث، برای اطلاع خوانندگان، ریشه های تاریخی بحث را در چارچوب «تحولات الهیات اسلامی ایران» ادامه می دهیم.

درآمدی «اجمالی بر: تحولات الهیات اسلامی ایران»  
«الهیات اسلامی ایران» در بستر چهار جریان بزرگ فکری بوجود آمد. این چهار جریان بزرگ فکری، بطور عام عبارتند از حکمت اشراق، حکمت مشاء، علم کلام، تصوف و عرفان که مجموعاً «الهیات

اسلامی ایران» را تشکیل می دهند.

پایه ای ترین موضوع مورد اختلاف، فی مابین حکمت مشاء و حکمت اشراق، در باب موضوع ادراک بود. یعنی اینکه چگونه برای آدمی ادراک صورت می گیرد، مشائیون در این مورد، بحث و برهان، استدلال و تعقل را اصل می دانند و منطق را ابزاری مفید برای این منظور معرفی می کنند. و اشراقیون به کشف و شهود متصل می شوند. اگر مشائیون و اشراقیون دو جبهه بزرگ فلسفه در گستره الهیات اسلامی، به بیان و تبیین هستی می پردازند، علم کلام و عرفان طرق رسیدن به حقیقت دینی را مطرح می کنند. علم کلام، علمی که برای فهم دین و دفاع از ایمان و عقیده دینی، به نیروی عقل و استدلال و لاجرم به منطق متکی می شود، از این جنبه متکلمین در جبهه مشائیون قرار دارند، اگر چه نزاع و مناقشه فلاسفه و متکلمین، نزاع و درگیری، و فکری شیرین و جاذب در گستره تاریخ الهیات اسلامی ایران است. اگر متکلمین، طرق رسیدن به «حقیقت دینی» را منطق و استدلال می دانستند، جبهه بزرگ عرفان، متصوفان، طریق راه به مقصد را که همانا «خداست» راه سیر و سلوک و تزکیه نفس می دانند و از این طریق و از این مجراست که با نیرو های ماوراء طبیعی می توان ایجاد ارتباط کرد و از این رهگذر قلب را منبع الهام و اقیانوس الهی قرار داد.

سرتاسر تاریخ «الهیات اسلامی» مشحون از نزاع و مناقشه بین این چهار حوزه تفکری بود. تا اینکه، «ملا صدرا» همه عناصر جدی دوران خویش را در یک مجموعه به هم پیوسته در هم آمیخت و حکمت خویش را پایه گذاری نمود. او به ترکیب فلسفه مشاء و فلسفه اشراق اقدام کرد، یعنی در مناقشه بزرگ که در بین فلاسفه بر سر «اصالت وجود» «اصالت ماهیت» درگرفت، اصالت را با «وجود» دانست و خود را «اصالت وجودی» نامید و با آنکه گرایش به عرفا و فلاسفه اشراقی داشت که آنان به یکپارچگی وجود اعتقاد داشتند، به وحدت و تکثر وجود اعتقاد پیدا کرد.

بقول احسان طبری:

«اگر با چشم چپ مشائیان، به جهان بنگریم، وجود متکثر و عینی واقعی است و اگر با چشم راست اشراقیون نظر کنیم وجود واحد است و تکثر سایه هایی است که از آن وجود واحد و انعکاس خورشید حقیقت است» (برخی بررسیها در جهان بینی و جنبشها صفحه ۲۷۸)

و صدرا جهان را چنین دید، با چشم چپ مشائیان و با چشم راست اشراقیون، و وحدت را درعین کثرت و کثرت را درعین وحدت دید.  
«ملا صدرا» در مناقشه بزرگ که در رابطه با ذات باری یا عالم خلقت درگرفته بود، که چگونه از خداوند که قدیم و لایتغیر است یعنی اینکه، خلق شده است، می تواند علت جهانی گردد که حادث و متغیر است. چه، بر اساس اصول سنخیت فی مابین علت و معلول منطقاً باید سنخیت باشد، در صورتیکه میان خدای قدیم و لایتغیر و جهان حادث و متغیر چنین سنخیتی وجود ندارد. یا در مناقشه دیگر، که چگونه از مبدا واحد، جهانی متنوع پدید می آید؟

صدرا در مناقشه اول، استدلال مشائیون را می پذیرد که بین خدا و جهان یک جهان وسطی است که آن فلك دوار است. که از یک جهت قدیم است و با خدا (علت اولی) سنخیت دارد و از جهتی متحرک است که با جهان هم سنخ است و در باب مناقشه دوم «صدرا» اشراقی می شود و خدا را بسیط واقعی می داند که جمیع اشیاء را شامل است، پس بار دیگر کثرت را بوحده تبدیل می کند.

ملا صدرا بقول ط. جادی:

«ترکیب بدیع از حکمت مشاء، حکمت اشراق، علم کلام و عرفان نظری ایجاد کرده و اندیشه صرفاً ایرانی را با حکمت نبوی و عرفان مبتنی بر امامت و ولایت در هم آمیخت حکمت الهی ملا صدرا در حقیقت اوج و پایان فلسفه کلاسیک است» (نشریه اختر شماره ۲ تأملاتی درباره تجدید)

هنگامیکه، ملا صدرا حکمت خویش را پایه ریزی کرد، توانست در حقیقت تمامی فلسفه دوران خویش را در یک سیستم منطقی جای دهد. اما او، با مخالفت همه جانبه فقها روبرو شد و آنچنان فقها، عرصه را بر او تنگ کردند که او مجبور به ترک دیار خود شد. سلسله جنبان فقها در دوران صدرا یعنی دوران استقرار حکومت مرکزی توسط بنیانگذاران صفوی، محمد باقر مجلسی، نویسنده بحار الانوار و حلیه المتقین بود که معارف دینی و الهیات را به آداب

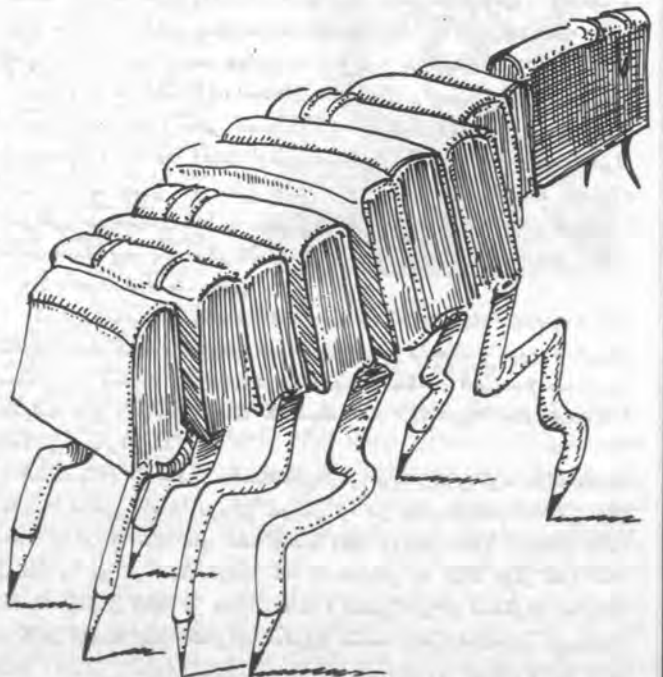
جماع و رابطه جنسی زن و مرد، چگونگی مستراح رفتن، چگونگی آروق زدن و آب دهان بیرون انداختن منحصر کرد و آنچنان در این ابتدال پیش رفت که اندیشه و تفکر را از حوزه الهیات اسلامی ایران، بیرون راند و جهالت را جانشین آن ساخت. ابتدالی که بقول «صدرا» جز جهالت که از زبان فقاقت زبانه می کشد، چیزی نیست، این ابتدال بعد ها، بوسیله «صاحب جواهر» در کتاب معروفش «جواهر» ادامه یافت و کماکان گریبان روحانیون ایران را رها نکرده است و روحانیون ایران هنوز از دغدغه رساله نویسی بعنوان مهمترین وظیفه خویش لحظه ای فارغ نشده اند.

صدرا در این مورد می گوید:

از حکمت روی پرتافتند و با عناد در منع آن کوشش ها ابراز داشتند. طبایع را از حکما منفور نمودند، عرفای صافی مشرب را مطرود ساختند تا بدانجا که هر کس در دریای جهالت و حماقت بیشتر غوطه ور و از ضیاء علوم معقول و منقول دور تر مانده به اوج قبول و علو اقبال پیوسته نزد ارباب عصر دانا تر و برتر جلوه می شوند. (تشریحی اختر شماره ۳)

می توان گفت، با انزوا و گوشه گیری «ملا صدرا» در حقیقت فلسفه، کلام، عرفان از صحنه حکمت الهی ایران، گوشه گیر شد و از صحنه خارج گشت و ذهن و نوآوری الهیون اسلامی ایران، عقیم گردید، و در حقیقت، کشتی اندیشه در حوزه الهیات اسلامی ایران، در شن زار فقه به گل نشست و از هرگونه پیشروی با روح زمانه عملاً عاجز گشت. بعد از ملا صدرا فقها مانع از آن شدند، تا که کوششی جدی برای پی افکندن شالوده جدیدی مبتنی بر روح زمانه، در حوزه الهیات انجام گیرد. تنها کوشش جدی و قابل بیان را در این مورد میتوان متعلق به ملا هادی سبزواری دانست که «شرح منظومه» را نگاشت که تنها تفسیر و خلاصه ای از فلسفه صدرا بود و نکته جدیدی بر انبان الهیات اسلامی ایران اضافه نکرد.

تسلط فقها بر آسمان الهیات اسلامی ایران راه را بر هر نوع نوآوری و خلاقیت و متناسب ساختن این الهیات با روح زمانه مسدود ساخت و عملاً الهیون ایران در بهترین مراکز آن بدور از روند پرشتاب جامعه ایران و جهان در حوزه های علمی شرح بر آثار قدما می نوشتند و شرح بر شرحها می نگاشتند و بر یک حکم فقهی، گاه بیش از صد گزینه ارائه می دادند. هجوم همه جانبه اندیشه های آتیه نیتیستی حزب توده ایران، علیه الهیات اسلامی ایران نیز حوزه های علمی ایران را از خواب گران بیدار نکرد. تنها در این میان، علامه محمد حسین طباطبائی به احیا حکمت صدرا پرداخت تا بتواند به مقابله با اندیشه های حزب توده ایران برآید. هر چند او به خاطر تدریس «اسفار اربعه»، تحت فشار علما و زعمای حوزه علمی قم قرار گرفت و شهریه طلبه هایی که نزد وی «اسفار» می خواندند از سوی آیت الله بروجرودی قطع گشت اما به هر حال، با کوشش او،



فلسفه و تفکر به حوزه های علمی، نه بطور گسترده و همه جانبه، بلکه در حد محدود بازآورده شد.

علامه محمد حسین طباطبائی، در سلسله دروسی که بنام «اصول فلسفه و روش رئالیسم» نام گرفت. از پایگاه فلسفه سنتی به مقابله با مارکسیسم حزب توده ایران پرداخت و البته توانست تا اندازه بسیار تناقض های مارکسیسم سطحی ارائه شده از سوی حزب توده ایران، نکتر تقی ارانی را که با روح فلسفه نقاد مارکسیسم بیگانه بود، برملا کند. او از آنجا که تلاش می کرد با یک فلسفه جدید به مقابله بپردازد، لاجرم در تدوین دروسش از بحث شناخت آغاز کرد. یعنی امر شناسایی را در مرکز توجه خود قرار داد. در الهیات سنتی هر چند به مبحث شناخت پرداخته می شد، اما هیچ کجا این مبحث بطور مستقل موضوع بحث قرار نمی گرفت، اساساً در فلسفه غرب نیز موضوع معرفت و شناخت و حدود آن، با فلسفه کانت هویت ویژه برای خویش کسب کرد.

علامه طباطبائی، موضوع معرفت و تئوری شناخت را که قبلاً بطور پراکنده به آن پرداخته می شد، در این موضوع، اصلی بحث خود قرار داد. و در شش درس اول به معرفت و تئوری شناخت پرداخت. بدون شک کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم مطرح ترین کتاب نیم قرن اخیر در حوزه الهیون اسلامی ایران است.

محمد حسین طباطبائی، در مقاله ششم این کتاب، در مبحث «ادراکات اعتباری» به منظور تبیین مبانی «اخلاق»، به نتایجی می رسد که در چارچوب «فلسفه اسلامی» مباحث نو و تازه ای است. مرتضی مطهری، که پاورقی مبسوطی، بر اصول فلسفه و روش رئالیسم، نگاشته است، از آنجا که با این اصول که در مبحث ادراکات اعتباری، طرح شده بود مخالف بود، از نوشتن پاورقی و حاشیه بر این مقاله خودداری ورزید و بعد ها نقد مبسوطی بر آن نگاشت.

طباطبائی، ادراکات را به دو دسته تقسیم می کند، ادراکات حقیقی، ادراکات اعتباری و در توضیح ادراکات اعتباری می گوید: انگیزه های ما، متناسب با قوای فعاله ما عمل می کنند، چه آنها هستند که در خواست چیزی را در درون ما، بوجود می آورند. یعنی اینکه طبیعت مادی و تکوینی ما به اموری نیازمند است و این امور را می طلبد، مثلاً وقتی میل به غذا خوردن در انسان پدید می آید، در ذهن «ادراک» «من باید سیر بشوم» پیدا می شود و برای انجام دادن اعمالی که منجر به سیر شدن می شود، اقدام می شود. برای این اقدام به دو نوع ابزار نیاز هست. دسته اول، ابزارهایی که خارجی اند، اینها قوای مادی جسم هستند. دسته دوم، ابزارهای فکری هستند و تفاوت انسان با حیوان نیز در همین است که می تواند برای مقاصد عملی خویش از ابزارهای فکر استفاده کند و آنها را بکار بگیرد. اینها همان «ادراکات اعتباری» هستند که اولاً رابط بین انگیزه و قوای جسمانی با عالم خارج هستند ثانیاً خواست های ما را توجیه می کنند.

بدین ترتیب، به این نتیجه می رسد که عقل در حقیقت توجیه گر اعمالی است که ریشه در طبیعت تکوینی و مادی انسان دارد. لذا «حسن و قبح» اعمال و پدیده ها تابع خواستها و نیازهای مادی هستند. نه خواستها و نیازهای مادی، تابع «حسن و قبح»، پس حسن و قبح مطلق وجود ندارد و لاجرم اخلاق مطلق نیز وجود ندارد و عملاً به «اخلاق نسبی» که متناسب با نیازها و خواسته های فردی است، می رسد. او برای یافتن مبانی «اعتبار حسن عدل» که در فلسفه سیاسی مورد استنتاج قرار می گیرد، همین نتیجه را می گیرد که انسان بنا بر هدایت طبیعی و تکوینی خویش پیوسته از همه سود خود را می خواهد (اعتبار استخدام) برای سود خود سود همه را می خواهد (اعتبار جامع) برای سود همه، عدل اجتماعی را می خواهد (اعتبار حسن عدالت).

مرتضی مطهری، در مقاله «جاودانگی اخلاق» که در نقد مقاله ششم اصول فلسفه و روش رئالیسم نوشت. این گونه فرموله کردن، ادراکات اعتباری و لاجرم «حسن و قبح» اعمال را «اخلاق ماتریالیستی» ارزیابی کرد و آنرا عدول از اخلاق الهی دانست. او با بیان و تفکیک دو «من علوی» و «من سفلی» تلاش می کند حسن را ریشه گرفته از «من علوی» و قبح را ریشه گرفته «من سفلی» بداند و به اخلاق مطلق می رسد. عبد الکریم سروش در کتاب «دانش و ارزش» آنرا گونه ای اخلاق که متکی به غریزه است و لاجرم به «دارونیسیم اجتماعی» نزدیک می شود، ارزیابی کرد.

«حوادث سیاسی سالهای اخیر که منجر به قدرت دولتی رسیدن روحانیون ایران گردید، حوزه های علمیه ایران را که در خواب غفلت چند صد ساله خود آرمیده بودند با بزرگترین مسائل فکری روبرو ساخت. آنان که در چنبر تقلید و تکرار قرار داشتند و بقول سید جواد طباطبائی، نویسنده کتاب «در آمد فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران»، خود را نقطه پرگار وجود فلسفی می دانستند، اما از دیدگاه اندیشه فلسفی جدید در دایره تحشیه و تعلیق سرگردان بودند، با صد ها مسئله ریز و درشت که هر کدام بنیان ایمان فلك را به باد می داد، روبرو ساخت.

قبل از انقلاب اسلامی، مرتضی مطهری بواسطه نزدیکی با محیط های دانشگاهی، تا اندازه ای به این ضرورت و آگاهی رسیده بود که، الهیات اسلامی ایران را بازسازی کند و حتی نظام و سازمان روحانیون محتاج تغییرات اساسی و بنیادی است. اما او علیرغم تلاش و کوشش بسیار، از آنجا که با روح فلسفه جدید، و مسائل فکری دوران نو، آشنا نبود، تلاشهایش همه در سطح لغزید و هر چند بعد از انقلاب اسلامی به شهرت رسید و القابی چون متفکر و فیلسوف گرفت. اما واقعیت او این بود که او شارح درجه دوم فلسفه صدرائی، و یک خواننده تیز هوش اندره پتر (نویسنده مارکس و مارکسیم) تاریخ چیست (۱. چ کار) و سیر حکمت در اروپا (مجموعه علی فروغی) بیشتر نبود. آنچه به او ارزش می بخشید فهم و آگاهی او به این معضل بود که الهیات و سازمان روحانیون ایران، پایستی دگرگون شود، تلاش تئوریک او در مجموعه اش بنام «مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی» بیشتر یاد آور دن کیشوت بود که با عصای چوبین به جنگ آسیابهای بادی می رفت. تا يك تلاش همه جانبه در توضیح و تبیین مسائل فکری جامعه و انسان مدرن ایرانی، ترور او در اوائل انقلاب اسلامی، مجال به او نداد که نشان دهد، چسان با مسائل الهیات اسلامی ایران روبرو خواهد شد.

بعد از انقلاب اسلامی، هنگامیکه الهیات سیاسی فرونشست و جمهوری اسلامی توانست نیرو های اپوزیسیون را بطور وحشیانه سرکوب کند، گرایشهای فلسفی گوناگون در چارچوب الهیات اسلامی ایران، خود را نشان دادند.

بطور عام، سه گرایش عمده خود را در این زمینه نشان دادند. موسسه راه حق- زیر هدایت حجت الاسلام محمد تقی مصباح یزدی، این موسسه از پایگاه فلسفه صدرائی تلاش می کند، در حوزه های فلسفه اخلاق، فلسفه تاریخ، به مباحثی بپردازد، سلسله دروس حجت الاسلام مصباح در این زمینه، مهمترین آثاری هستند که این موسسه انتشار داده است. مصباح تلاش می کند از پایگاه فلسفه صدرائی به تفسیر جامعه مدنی بپردازد و نقد های معینی در زمینه فلسفه اخلاق، فلسفه تاریخ بر علامه طباطبائی و مطهری وارد می آورد. مصباح در زمینه فلسفه تاریخ درک مطهری راجع به جامعه را که آنرا «واحد حقیقی» می داند، مخدوش و متأثر از جریانات چپ می داند. و به ادراکات اعتباری، علامه طباطبائی انتقادات جدی وارد می کند. در يك تحلیل کلی می توان، موسسه راه حق را نماینده الهیات سنتی ایران دانست که پا در عصر جدید نگذاشته است و حتی به پرسش های جامعه مدرن نرسیده، تا چه رسد به پاسخگویی آن، ایتمان همچنان در خواب گران قرون وسطی خویش آرمیده اند و آنچنان اذهانشان آغشته به طبیعت شناسی کهن و سنت فلسفی ارسطویی است که مانع از آن می شود که به درک دانش مجری و فهم روح نوران نو مبادرت ورزند.

گرایش دوم - «متکلمین جدید» شاخص ترین و معروفترین چهره این گرایش عبد الکریم سروش است که تحت تاثیر فلسفه تجربی می باشد او با اتکاء به سنت متکلمین اشعری، بویژه ابو حامد محمد غزالی در تاریخ کلام اسلامی ایران و با متدلوژی جدید ترین، «تئوری های علم» سنت به ترکیب و امتزاج می زند و «کلام جدید» را در الهیات اسلامی ایران، پایه گذاری می کند. در واقع آن سنت کلام اشعری، بویژه ابو حامد محمد غزالی که با اسلوب منطقی به نقادی فلاسفه می پرداخت، به سروش کمک کرده است تا موضوع نو و جدید خود را که از فلسفه اروپایی اخذ کرده است به الهیات ایران وارد کند و بتواند پایه های تاریخی - سنتی برای آن بیابد و تلاش کند، این متدلوژی نو را با ریشه هایی از تفکر قدیم به هم پیوند زند.

سروش در برخورد با الهیات اسلامی سنتی، مجهز به اسلوب ویژه کانت یعنی فلسفه نقادی می شود و معرفت شناسی را به حوزه

کلام اسلامی ایران می برد. سروش می گوید:

«کانت نگاه معرفت شناسانه به فلسفه کرد و بعبارت دیگر، آنچه را تاکنون به نام فلسفه بوجود آمده است او در مقابل خویشی قرار داد و از بیرون به فلسفه نگریست.» صفحه ۲۳ کتاب قبض و بسط تئوریک شریعت

سروش تلاش می کند، به اثبات این موضوع برسد که «معرفت دینی» يك معرفت بشری است.

«معرفت دینی نیز يك معرفت تاریخمندبا هویتی جمعی است، يك معرفت غیر خالص، و ناقص و متضمن خطا هاست و اینها همه عین معرفت دینی است» اکنون نکته ای که تا کنون گفته شد می افزائیم و آن اینکه، معرفت دینی به این معنا که گفتیم، یعنی معرفت در مقام تحقق از منظر معرفت شناسانه پسین، معرفتی است بشری، بدین معنی که محکوم به احکام بشری است، ما از معرفت بشری معنای خاصی را اراده می کنیم، البته معرفت بشری يك معنای ظاهری و کاملاً مقبولی دارد، یعنی معرفتی که بدست انسانها ساخته شده و نزد انسانها یافت می شود ولی ما از این تعبیر معنای دیگر را نیز اراده می کنیم. وقتی گفته می شود که معرفتی بشری است، غرض این است که اوصافی که بشر دارد، بدان ریزش کرده است، نه فقط وصف عاقل بودن او، قوه عاقله اصیل ترین ابزارش منطقی است و با آن صحت و سقم و صحیح می گردد و سعی می کند که اعراض و احوال و ملاحظات را کنار بگذارد و فقط و فقط منطق و برهان را حاکم کند و داوریهایی سنجیده انجام دهد. مدعای ما اینست که معرفت، هر معرفتی، که انبیا را از گزاره هاست، فقط محکوم به احکام قوه عاقله و آینه آن نیست، بلکه اوصاف دیگر بشری هم در آن تاثیر می گذارد. یعنی اگر دنبال منافع خود می گردیم اگر يك موجود اجتماعی هستیم، جاه طلب، حسود، حق جو و بت شکن و در داد و ستد خودمان انواع ملاحظات را در میان می آوریم، اگر وجود وجودی است که ارتباطات و تعلقات فراوان به این سو و آن سو دارد، اینها اثر خودش را در علم ما می گذارد. همان طور که در هنر و صنعت ما هم اثر می گذارد.

محصولات بشری به هر حال آینه وجود او هستند و از او سرچشمه می گیرند و مهر بشری بر آنها قهرا می خورد (صفحه ۲۸ قبض و بسط تئوریک شریعت)

او در انتقاد به مطهری در توضیح بنیادهای فکری خویش می گوید:

مرحوم مطهری در آشنائی با علوم اسلامی می آورد که فلسفه کانت پیش از فلسفه به منطق شبیه است همینطور است، فلسفه وی اصلاً فلسفه نیست. متافیزیک نیست، فلسفه نقدی است، یعنی نگاهی نقادانه و از بالا به فلسفه کهنسال موجود است، این نگاهی است که فیلسوفان، هیچگاه بر فلسفه نکرده اند و از آن سود نجستند، نقد فلان برهان در صورت و قدیم عالم یا در باب پساصلت نفس امثال آنها فلسفه نقدی نیست، بلکه بحث هایی در درون فلسفه است، نه بیرون آن (قبض و بسط تئوریک شریعت)

آنگاه سروش اسلوب کارل پوپر در تئوری علم را که می گوید: «روش صحیح علمی در معرض امکان اشکال نهادن مستمر يك نظریه است» (صفحه ۲۲۷ درآمدی تاریخی بر فلسفه علم) در نقادی علوم پکار می گیرد و آنگاه به تئوری معرفت شناسی دینی، بنا بر «قبض و بسط تئوریک شریعت» می رسد.

اساس این تئوری بر این اصل استوار است که: چون سرمایه علمی و اندوخته فرهنگی مجموعه بشر در تحول است، این تحول ناگزیر در جمیع شئون رخنه می کند و همه مدرکات از آنجا که همنا و هماهنگ هستند، لذا، آدمی که فهمش از همه چیز در سیلان و جریان است، فهم دینی خود را نیز نو خواهد کرد و با سایر فهم ها تناسب برقرار خواهد کرد، لذا از آنجا که فهم انسان متأثر از علوم در حال تغییر است و از آنجا که علوم نیز خصالت کاشفیت حقیقت را ندارند و آنچنانکه پوپر در کتاب حسنها و ابطالات نگاشته است، تئوریهایی علمی هر کدام در معرض فرو ریزی و اگر هم در معرض این فروریزی نباشند، اساساً علمی نیستند، پس معرفت آدمی در جمیع عرصه ها در حال تحول است. پس درک و معرفت دینی از این قاعده مستثنی نیست و از آنجا که این سیلان فهم در جهت کمال است، پس درک معرفتی معاصران از

◀  
 قدما غنی تر و قابل اتکا تر است، لاجرم پایه معرفت دینی قدما سست می شود و استنتاجهای فقهی آنها نیز، در زمان حاضر فاقد ارزش می شود. پس آنچه اهمیت پیدا می کند، ذهن و معرفت بشری است و این ذهن و معرفت هم یقینی نیست، پس هر معرفتی ناقص است، پس معرفت دینی علمای دین در حوزه های علمیه فاقد تقدس و الوهیت است.

در مقابل «متکلمین جدید» و تئوری قبض و بسط تئوریک شریعت، نقد های مختلفی از جنبه های متفاوت صورت گرفته است، صادق لاریجانی در کتاب معرفت دینی، حسین غفاری در کتاب نقد شریعت صامت جعفر سبحانی، رضا داودی، دکتر حبیب اله پیمان، هر کدام این نظریه را مورد مناقشه قرار داده اند.

هایدگرایان مسلمان (۱) - این گرایش با اسلوب ویژه مارتین هایدگر، در نقد تجدد و عقلانیت، در صدد انقلابی همه جانبه علیه دستاورد های تجدد و مدرنیته که در فرهنگ و تمدن مغرب زمین تبلور یافته است برآمده است تلفیقی از اسلوب هایدگر، رنه گنسون و عرفان اسلامی زمینه ساز دفاع همه جانبه از دنیای قرون وسطی ایران شده است، پایه استدلال این گرایش بر این اصل استوار است که بعد از آنچه فلسفه اروپا به اتمام می رسد چه بعد از آن تاریخ غرب چیزی جز نیهیلیسم نیست، و تمدن غرب بدین شکل رو به اضمحلال دارد. لذا پدیدار شناسی (Phänomenologie) که بعد از آنچه فلسفه جدی معاصر است به وضعیت این تمدن بخاطر دوری از تفکر و لاجرم هستی اعتراض دارد. چرا که فلسفه پدید آمده که تمدن امروز بر آن استوار است متکی به متطق جدید و علم جدید است و این همه مشتبی مطالب خشک انتزاعی است که اگر آدمی به آن مشغول شود چیزی جز غفلت و دور شدن از تفکر نیست. در واقع پایه این استدلال بر این نکته استوار است که بعد از آنچه شبه فلسفه، فلسفه علوم که در حقیقت متدلوزی علم است و در واقع چیزی جز ضد فلسفه نیست حاکم شده است و از آنجا که فلسفه نیست با تفکر سنخیت ندارد.

رضا داوری اردکانی، سخنگوی اصلی این گرایش که در سالهای قبل از انقلاب، در کنار سید حسین نصر و داریوش شایگان در انجمن شاهنشاهی فلسفه، قرار داشت در این مورد می گوید:

«اگر ماهیت غرب را درنیافته باشیم، نه فقط تاریخ صد ساله اخیر را در نمی یابیم، بلکه ممکن است که نادانسته تعلق به غرب داشته باشیم، در این صورت انقلابی هم نیستیم، هیچ انقلابی در عالم صورت نمی گیرد مگر آنکه اساس غرب زیر و رو شود، من نمی گویم در غرب همه چیز بد است، اما می گویم که یک انقلابی به آثار و نتایج و انتخاب خوبها نمی پردازد، بلکه به ویران کردن بنای ظلم می اندیشد، اگر دنیا از خدا غافل شدن است، تاریخ غرب، تاریخ تحقق دنیاست، بشر همواره در دنیا بوده است، دنیا دوستی و دنیا پرستی هم امر تازه ای نیست، اما در دوره اخیر بشر عین تعلق به دنیاست» (صفحه ۱۷ وضع کنونی تفکر در ایران)

در واقع داوری و همفکرانش، با اسلوب «پدیدار شناسی روح» مجموع غرب را دارای یک موجودیت واحد می پندارند که فلسفه ها و ایدئولوژیها و علوم و تکنیک، سیاست همه شئون مختلف و جلوه های غرب هستند. داوری از خلال تفکر هایدگر می گوید:

در علم جدید، تفکر جایی ندارد، و نباید این علم را، با تفکر اشتباه کرد و یا آنرا از انحاء تفکر دانست، عقل اروپایی که علم جدید با آن محقق شده است، عین فلسفه اروپایی است و هیچ قدمی بدون برخوردارگی از این عقل در علم و تکنولوژی به جایی نمی رسد، این عقل عین فلسفه است» (وضع کنونی تفکر در ایران)

داوری متدلوزی علوم در حوزه های مختلف علوم طبیعی، انسانی را که تلاش می کند به عینیت موضوع بپردازد، پژوهش می پندارد و این متدلوزی را عناصر غلبه بر تفکو می شمرد.

به این اعتبار است که گفتیم: تاریخ غرب تاریخ دوری از حق و حقیقت و پشت کردن به تفکر است. اما اکنون می گویم یا غلبه پژوهش، تفکر منتفی می شود، مقصود اینست که برای اصل پژوهش چیزی که ابرکتیو نباشد قابل اعتنا نیست. (وضع کنونی تفکر در ایران)

و هنگامیکه هایدگر نشان از غروب عقل در غرب می کند و پرسش هایدگر که تاکنون «برهان وجود» وظیفه داشت تا در برابر مسئله وجود اشیاء پاسخ درخور دهد، اما اینک هایدگر نمی خواهد



برای «وجود» مفهومی پیدا کند، چرا که مفهوم خود عین دوری از وجود است. بلکه او می خواهد معنایی برای «نفس بودن» بیابد. بودن، دفاع از واژه یا مفهوم چرا که اختلاف بین وجود اشیاء و وجود فی حد ذات را اختلاف برهان وجود می نامد و بدین سان در برابر پرسش از نفس هستی چه می توان پاسخ داد، انسان از آن لحاظ که چیزی موجود است به نفس وجود متعلق است، این نفس وجود هستی که هایدگر آنرا می جوید، هاید گریان مسلمان را به آنجا کشانده که آنرا در فلسفه اشراق و عرفان بیابند و بدین ترتیب از ترکیبی از تفکر هایدگر در باب «نفس بودن» و تفکر رنه گنون، در کتاب معروفش «سیطره کمیت و علائم آخر الزمان» به احیا سنت و رمز و راز جهان قرون وسطی برسند.

رضا داوری و احمد فرید، معروفترین عناصر این جریان فکری در محدوده الهیات اسلامی در جمهوری اسلامی هستند. و رنه در طیف نیرو های سلطنت طلبان، افرادی چون سید حسین نصر، داریوش شایگان، از این آیش خور فلسفی جرعه می نوشند. هر چند که آقای شایگان، متناسب با استراتژیهای نیرو های معیشتی در سطح بین المللی، دست به تغییرات در تفکر و تئوریهایش می زند. چنانچه، در کتاب «انقلاب مذهبی» «نگاه شکسته» با همین اسلوب به نتایج کاملاً متفاوتی رسید. اما اخیراً در کتاب «هنری کرپن آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی» بار دیگر با تغییرات اندک به این فکر بازگشت. که ضرورت دارد، به طور جداگانه به این تغییر و تحولات پرداخته شود.

احمد فرید که واژه غرب زدگی» که با نام «جلال آل احمد» عجین شده است از اوست. در سخنرانی در سال ۶۸ در دانشگاه تهران مبانی فلسفه اسلامی را با اتکاء به این برداشت از هایدگر و عرفان بیان کرد.

داوری که نقطه نظراتش را در «کیهان تهران» بازتاب می دهد و گاهگاه در «بیان» نیز می نویسد در مقابل «متکلمین جدید» می گوید:

«دین اتصال به امر قدسی و ورود به عالم قدسی را ایجاب می کند، وقتی این اتصال منتفی شود دین منتفی می شود، با تلقی پوپر دین چیزی نیست بلکه دین شناسی مهم است»

«با تبدیل دین، به فهم دینی، اگر از اطاعت چیزی بماند مشتبی عادت است که با قلب هیچ ارتباط ندارد، قیاس دین با علم جدید، موجب می شود که دین از جوهر خود خارج شده و آشفتگی پریشانی در عالم علم راه یابد مصاحبه با کیهان تهران تابستان ۶۹»

دین اگر به فهم دین تحویل شود، نسبی می شود و فهم نسبی نسبت به زمانه و علم زمانه، این دین نه فقط بشری است بلکه با مبدأ قدسی هم نسبت ندارد»

این منتفی خود بینی است که بشر فکر و رای خود را ملک و ضابطه فهم و وحدت می داند با این خود بینی عدل تابع فهم بشری می شود، حال آنکه در حقیقت فهم بشری تابع عدل است

و در پایان مصاحبه که در چندین شماره کیهان تهران با رضا داوری انجام گرفت، داوری درک متکلمین جدید را درکی ماتریالیستی، لیبرالیستی می نامد او می گوید:

## بنا به تحقیقات پلیس آلمان:

# امنیت جانی دهها نفر از مخالفان رژیم در خارج از کشور در خطر است.

در نشریه های نیمروز و کیهان لندن و نیز در اطلاعیه جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران (شعبه برلین)، برخی از این اسامی حذف شده و بعضی دیگر اضافه شده اند و همین امر به ابهامات افزوده است. از سوی دیگر این لیست کامل نیست. افراد دیگری هم در آن قرار دارند. پلیس آلمان بطور روشنی چگونگی بدست آوردن این لیست را توضیح نداده است و مقامات رسمی ظاهراً برای ملاحظات سیاسی از بیان آن احتراز دارند. آنچه مسلم است، بعد از انتشار بیرونی این لیست، پلیس آلمان به چند نفر از آنها مراجعه کرده است که تأییدی بر واقعیت آن می باشد. در ملاقاتی که پلیس آلمان با خانمبابا تهرانی داشته است، به وی گفته اند بنا به مدارکی که در دست ماست شما در خطر هستید و آمادگی خود را برای حفاظت از وی اعلام کرده اند اضافه بر ایشان، تاکنون سراغ آقایان حسن شریعتمداری، علی بابائی، رفیع و کامبیز روستا نیز رفته اند. در جریان گفتگو اظهار کرده اند که وضع مشابه وی را ۱۲ نفر در فرانسه، ۱۱ نفر در آلمان، سه نفر در انگلستان و یک نفر در آمریکا دارد، ولی از ذکر نام آنها خود داری کرده و گفته اند که در ایالات مختلف آلمان، با افرادی که در لیست هستند تماس خواهند گرفت و در جریان قرار خواهند داد. هم اکنون با تعدادی از آنها تماس گرفته اند. پلیس آلمان گفته است که لیست افراد را در اختیار مقامات فرانسه، انگلستان و آمریکا قرار خواهند داد.

شماره، چاپ شده است. طبق اظهارات ایشان، پلیس آلمان لیستی را به وی نشان داده است. و در نظری که به آن انداخته، تعدادی از اسامی مندرج در آن را بخاطر سپرده است که عبارتند از: محمود رفیع، کریم لاهیجی، ابوالحسن بنی صدر، حاج سید جوادی، حسن شریعتمداری، منتظر حقیقی، حسن نژی، احمد مدنی، احسان شریعی، بابک امیرخسروی، مهدی حائری، داودی، مهدی خانبابا تهرانی، احمد علی بابائی، منصور گنجی، جلال گنجه ای، منوچهر هزار خانی، نادر نادرپور

انتشار لیست افرادی از مخالفان رژیم جمهوری اسلامی که امنیت آنها از سوی تروریست های جمهوری اسلامی در خطر است، سوالات و ابهامات متعددی را پیش آورده است. توضیحات زیر را بر اساس اطلاعاتی که از دکتر مهدی حائری و برخی از افرادی که نامشان در لیست بوده و در چند روز گذشته پلیس آلمان به سراغشان رفته است، بدست آورده ایم و برای روشن شدن خوانندگان در اختیارشان قرار می دهیم. منبع لیست آقای مهدی حائری است که جریان سوء قصد ناکام به ایشان در همین

## پایان سخن:

«الهیات اسلامی ایران» که چهار صد سال در خواب غفلت آرمیده بود. مورد هجوم همه جانبه اندیشه های «بوران نو» قرار گرفته است. اندیشه هایی که نیروی اجتماعی که محصول رشد اجتماعی - اقتصادی هفتاد ساله گذشته ایران است، آنرا حامل است. نیروی اجتماعی که به «خرد انسانی» متکی است و از پرتو این خرد به جهان می نگرد. و لاجرم مدتهاست که جهانش یکپارچگی خود را از دست داده است، پس به حقیقت مطلق نمی اندیشد بلکه هر کسی را واجد بخشی از حقیقت می داند و تفسیر آنرا نیز در انحصار کسی نمی داند. چه به اندازه احاد انسان، حقیقت وجود دارد که مورد تفسیر است. باشد که با نوسازی «الهیات اسلامی ایران» یکی از ستونهای مهم جامعه یعنی نهاد مذهب خود را با روح زمانه یعنی جامعه ای متکی به «اومانیزم» «خرد» «قانون» مدارا، هماهنگ سازد.

کانت کتابی دارد بنام «دین در حدود عقل» یعنی همین که روشنفکران چنانچه انبیا شوند من نمی گویم، دین و عقل با هم منافات دارند. سؤال می کنم، دین در حدود کدام عقل، آیا عقل و فهم متغیر میزان و مدرک است و دین در آن محصور است یعنی اسم و عنوان دین بماند و مضمون آن عصری شود. بپهر حال این تلقی نسبت به دین تلقی مادی است، تنهاتریالیستی که اذعان نمی کند. لنین گفته بود کانت ماتریالیست محبوب بوده است، اگر در مورد کانت لنین اینطور می گفت در بسیاری از تفسیر های فلسفه کانت، بعضی حوزه های نو کانتی فلسفه نثر پوزیتیویستی این حکم درست است. کسی به معنای جدید رتالیست می شود (نه به معنی ارسطویی) قهراً ماتریالیست است با این تفاوت که بشر را اصل می گیرد. این رتالیست از ماتریالیسم به این عنوان تبری می جوید که می گوید من با واقعیت بیرون ماده کاری ندارم. من می گویم علم بشر مطابق با خارج نیست بلکه محدود به خارج است وقتی علم محدود به علم مادی باشد، همه چیز از ماده شروع می شود و به ماده ختم می شود، اسمش را هرچه بگذارید این چیزی جز ماتریالیسم پوشیده نیست (مصاحبه با کیهان تابستان ۶۹)

اگر این گرایش، جریان «متکلمین جدید» را ماتریالیسم می خواند، سروش در مقابل آنان را فاشیزم می گوید:

«به اشاره بسنده کنیم که نوعی فاشیزم فکری - فلسفی چندی است در جامعه اسلامی نوپای ما، از ناحیه پاره ای از دنیا داران بی اعتبار ترویج می شود. اینان که سوابق سوء بی اعتقادی و ارتکاب ملامی و منهی شان، پر آگاهان پوشیده نیست، اینک می کوشند تا در پناه فلسفه های فاشیستی برمسند ولایت فقیه نیت فاسد خود را رنگ و لعاب دینی و عرفانی بزنند و از طرح هر فکر نو، با برچسب غرب زدگی، جلوگیری کنند. برای اینان «دمکراسی غرب» بد است اما فاشیزم آن مقدس است. اینجانب در خطابه ای با عنوان «مبانی فلسفی فاشیزم» در دانشگاه تهران کوشیدم تا پرده از تزویر و تبهکاری این نفاق برگیرم» (کیهان فرهنگی - تابستان ۶۸)

• بعلت کمبود جا، از ارائه منابع و مأخذ، خود داری می شود.  
۱- برای هایدگونیان مسلمان، می توان «پسا مدرن ارتجاع» نام گذاری کرد. چرا که نقد مدرنیته از موضع ارتجاعی صورت می گیرد با متد «پسا مدرنی».

۹۳/۱/۷ برلین



# مروری بر آنچه

## انقلاب ایران

### نام گرفت

ر. موزبان

از ۱۲ تا ۲۲ بهمن، روز هایی بر ایران گذشت که بار قرنی را به دوش می کشید. برهه انتقال قدرت؛ روز های جا بجایی قدرت از سرسپردگان شاه به شورای انقلاب، و ناکامی پایانی وفاداران به رژیم شاه در ارتش. و روز ۲۲ بهمن، روزی بود که با تسخیر کاخ های سلطنتی، ستاد بزرگ ارتشداران و ستاد سازمان امنیت، نقطه پایان بر فصل سلطنت و دیکتاتوری پنجاه و چند ساله خاندان پهلوی - که خود با قانون اساسی مشروطه ایران در تناقض بود - گذاشته شد.

آن روز ها، و روز های پیش از آن که سراسر با بیم و امید و دلیری و نگرانی آمیخته بود، پراستی روز هایی پر شکوه بودند، روز های حماسه و غرور و تجلی گوهر انسانی اعتماد به خویش و اعتماد به جمع، در صف های دراز نان و نفت، زمستان هم از مهربانی مردم، ملایم و مهربان می نمود. باریکاد خیابانها، شعله های دود انبوه آتش، که گاز های اشک آور متراکم را می بلعید، کامیونتها و اتوبوسها و اتومبیل های نیم سوخته که از جنگ خیابانی تازه پایان یافته یی خیر می داد. و درگیری های رودر روی آنها که می گفتند مرگ بر شاه، و کاروان نظامی، که سربازان مسلسل به دست را، به مقابله آنها آورده بود، صدای رگبار مسلسل ها، و صدای تک تیر ها، تاریکی شبها و هجوم هلی کوپتر های جنگی به آسمان شهر، و موج های گسترده اعتصاب، که از کارخانه ها برخاسته بود و به روزنامه ها و دانشگاه ها و مدارس و بیمارستانها و سراسر سازمان های دولتی کشیده شده بود، اراده مردم ایران را، برای آزادی و پایان بخشیدن به دیکتاتوری وابسته نمایش می داد.

شاه نخستین کسی بود که در مقام قدرت حرکت انقلاب را احساس کرد و در پیامی که هنگام انتصاب دولت نظامی برای سرکوب انقلاب، فرستاد، به مردم گفت: «صدای انقلابیان را شنیدم». و بعد کارگزاران او انقلاب را «شورش کور» نام دادند اما این شناخت ها و نام گذاری ها چیزی را در روند وقایع تغییر نداد، و نمی توانست تغییر دهد. انقلاب پدیده ای آنی نبود، ریشه در گذشته ای دراز مدت داشت و هرچه بر شمار سرکوبها و فشار اختناق اجتماعی افزوده شد شکافی که پدید آمده بود بیشتر به اعماق نفوذ کرد، تا آنجا که سرانجام انفجار ۲۲ بهمن، ضد انقلابی تاریخی را، پس از نیم قرن و بیشتر از منزوی شدنش - در شرایط اجتماعی - سیاسی معین - در رأس ها در رأس توطئه هایی با مشارکت خان ها، علیه رضا شاه قرار داد. انقلاب قرار داد.

آگاهی روبه‌په در جامعه است. فرهنگ و آگاهی معارض با وضع حاکم، و در هر انقلاب، زایش اجتماعی تازه یی صورت می گیرد.

بذر افشانی انقلاب مشروطه، با تنبیه قشر آگاه حکومت استبداد ایللی، از جنگهای ایران و روس آغاز گشت. و سرانجام با شکست محمد علی شاه از ملت، دولت و سازماندهی تازه متناسب با تکامل اجتماعی تثبیت گشت. آنچه با انقلاب مشروطه شکل گرفت و تولد یافت، ملت بود. ملت در برابر دیوان و سلطان. وجدان حاکم بر انقلاب مشروطه در آغاز وجدان مبارزه با استبداد ایللی بود که تحدید قدرت مطلقه شاه را از جانب رجال دیوانی و روحانیت صاحب داعیه، هدف قرار داده بود. و هنگامی که انقلاب اوج گرفت دیگر نمی توانست جوابگوی تکامل اجتماعی آغاز شده در ایران باشد؛ و قانون اساسی که با آن بهای گزاف برای ملت، بدست آمد تنها سند مشارکت دیوان و روحانیت در حکومت و تقسیم قدرت بود که چابایی تزیینی و

نمایشی هم برای ملت و حق سیاسی ملت در آن باز گذاشته بودند. در حالی که دوران دراز مدت مبارزه برای تحدید قدرت مطلقه شاه زیر شعار «حکومت قانون» به تولد بیداری اجتماعی دفاع از حقوق ملی و مطالبات ملی در قبال حقوق دیوانیان و روحانیان انجامیده بود. و روشنفکرانی که از کنار خانواده های روحانی، بازرگانان و کارگزاران دیوانی برخاسته بودند اما با بیداری اجتماعی پیوند خورده بودند به دفاع از «حقوق ملی» و «آزادی»، در مقابل این تقسیم قدرت ایستادند. و کارگزاران عمده حکومت که اشراف محافظه کار دیوانی، شاهزادگان و خدمه شاه بودند، با آنکه از سهم گزافی که روحانیت در قانون اساسی بدست آورده بود، راضی نبودند باز از سر اضطرار و سیاست کنار روحانیت به مقابله با مدافعان حقوق ملی و آزادی کمر بستند و مبارزه در مرحله تازه به چنان بن بست می رسید که تکفیر و ترور و آشوب و گسیختگی رشته حکومت، ثبات و ایمنی اجتماعی را از میان برداشت و آینده جامعه را از تاریکی ابهام فرو برد. و شرایط بین المللی پس از جنگ جهانی نخست، و بن بست داخلی، راه را برای کودتای اسفند ۱۲۹۹ هموار ساخت.

کودتا، که نقطه قطع جنگ مدافعان حقوق ملی و مشارکان قدرت بود، هر دو جبهه را در شرایط تذبذب و سرگردانی به موضعگیری در برابر خویش واداشت. روحانیت که در مقابل شعار جمهوری قرار گرفته بود و آنرا خطر مستقیم برای جایگاه خود در قانون اساسی مشروطه می یافت با سر کودتا بر سر سلطنت وی به توافق رسید. و مدافعان حقوق ملی و آزادی که به سردار سپه نزدیک شده بودند تا در مبارزه شان تکیه گاهی از قدرت داشته باشند، زود به خطای خویش پی بردند. سلطنت مشروطه با قانون اساسی حامل استیلای روحانیت بر نظام جامعه به سردار سپه انتقال پیدا کرد. اما دیکتاتوری سردار سپه هم آزادیخواهان و مدافعان حقوق ملت را از صحنه بیرون کرد و هم زیاده طلبی روحانیت و خان های معارض قدرت را مهار کرد. دوران ۱۶ ساله سلطنت رضا شاه، دوران استقرار نظام اداری مدرن و قدرت متمرکز دولت استیلای حکومت نظامی - پلیسی بر ایران بود. و او بر تمام امور نظارت مستقیم داشت. و جای همه تصمیم می گرفت. قدرت مطلقه او هر نوع آزادی را از جامعه سلب کرده بود. در اثر اصلاحات اجتماعی که لازمه دوران ثبات است، رضا شاه ناگزیر شد قدرت اجتماعی روحانیت را که مخالف هر نوع تجدید و اصلاح اجتماعی بود زیر فشار بگذارد و از تظاهر آن بکاهد. و روحانیت بار ها در رأس توطئه هایی با مشارکت خان ها، علیه رضا شاه قرار گرفت.

سرانجام گرایش سیاسی رضا شاه به آلمان، زمینه اشغال ایران را در جنگ جهانی دوم از جانب انگلیس، اتحاد شوروی و امریکا فراهم ساخت و ۲۶ روز بعد رضا شاه از سلطنت استعفا داد و ایران را ترک کرد و پسر و ولیعهد وی بجای پدر در برابر مجلس شورای ملی سوگند خورد و به سلطنت رسید. اشغال نظامی ایران بی آنکه در نظم رضا شاهی تغییری پدید آورد، به اختناق سیاسی دوران او پایان بخشیده بود؛ همزمان خان ها به ایل های خود بازگشتند، روحانیت به تجدید سازمان نمایش های متروک شده مذهبی پرداخت و این نمایش ها را ابزار حضور سیاسی و طرح مطالبات خود کرد. کارگران و روشنفکرانی هم که مشمول قانون ۱۳۱۰ شده بودند به آزادی رسیدند و از پی دفاع از آزادی و مطالبه عدالت اجتماعی برآمدند و بیشتر دوران اجتماعی تازه یی شدند که با زایش اجتماعی مردم و حق حاکمیت مردم در عرصه سیاسی همراه بود. و مدافعان حقوق ملت که

گویا باید برای تبیین انقلاب ۲۲ بهمن نگاهی به دور دست انداخت؛ انقلاب عصیان جامعه بر نظام حاکم است. تب اجتماعی است که نشان می دهد نارسایی و فساد در ارگانیکسم جامعه، از تحمل آن فزونی یافته است. تهاجم دفاعی جامعه است که سد ها و موانع حرکت را از راه خود می روید، ویران می کند تا بعد آباد شود راه نوشدن را می گشاید. انقلاب اجتماعی، در جبهتی پیش می رود که سمت و سوی حرکت تاریخی آنست. و وجدان انقلاب با تغذیه دراز مدت از فرهنگ مخالف وضع موجود شکل می گیرد. انقلاب کور است از آن رو که خشم است، کینه و نفرت تبلور یافته دراز مدت است که به انفجار تبدیل شده است. و دست آورد های انقلاب متناسب مستقیم با عامل وجدانی برانگیزنده آن دارد. بنابراین عامل ذهنی انقلاب فرهنگ و

خانه نشین شده بودند یا زبان بسته بودند به عرصه سیاسی بازگشتند. عرصه ای که در آن دربار پهلوی نقش دربار قاجار را به عهده گرفته بود و به بازیگری های سیاسی بین صف های اجتماعی می پرداخت و از جدایی پیروند ناپذیر آنها با یکدیگر به سود حفظ و تحکیم جای خود بهره می بود. حمایت دربار و دولت مأمورش از روحانیت و نزدیکی بخش عمده و اصلی روحانیت به دربار - و نیز همین پیوستگی با خان ها - بی آنکه به آنها جواز حضور مستقل سیاسی داده شود. در ایجاد صف مشترک حکومت کودتا و محافظه کاران قدیم در مقابل مدافعان آزادی و حقوق ملت و حق حاکمیت مردم و عدالت اجتماعی، نقش هدایت کننده داشت. و پایگاه اجتماعی شاه علاوه بر ارتش و سازمان حکومتی و قشر فعال مالکان بزرگ و صاحبان صنایع و بازرگانان عمده روپیده در نظام دیکتاتوری بیست ساله. محافظه کاران قدیم روحانیان و خان ها را نیز دربرمی گرفت. و شاه متکی به این پایگاه در مقابل مطالبات سیاسی جامعه: آزادی، رهایی از وابستگی، حقوق ملت، حاکمیت مردم و عدالت اجتماعی ایستاده بود تا راه را برای گذار به دیکتاتوری کامل - چون دوران پدر - هموار سازد. اما رشد سیاسی جامعه در داخل، و حضور رقابت آمیز آمریکا در عرصه سیاسی ایران، به عنوان فاتح اصلی جنگ جهانی دوم تا مدتی به این آرزو مجال تحقق نداد. جنبش ملی نخست با حرکت دفاع از آزادی انتخابات و جلوگیری از مداخله وزارت کشور و ارتش در انتخاب نمایندگان مجلس شورای ملی، نخست با حرکت دفاع از آزادی انتخابات و جلوگیری از مداخله وزارت کشور و ارتش در انتخاب نمایندگان مجلس شورای ملی و با تمسک در دربار آغاز گشت و به رهبری دکتر مصدق به ملی شدن نفت و خلع ید از کمپانی بریتیش پترلیوم در جنوب ایران انجامید.

دربار در این مدت از دلجویی روحانیت در نجف، قم و پایگاه های روحانی شهرهای بزرگ، غافل نبود. در نخستین توطئه تروریستی روحانیت، پس از شهریور ۲۰ که تروریست ها به نام مذهب «کسروی» متفکر و مبارز فرهنگی برخاسته از انقلاب مشروطه را همراه منشی وی، روز روشن در کاخ دادگستری و در اتاق بازپرس و برابر چشمان قاضی، با کارد پاره پاره کردند و با هیأت خون آلود از کاخ دادگستری فریاد زنان به خیابان سرازیر شدند که: «ما کسروی را کشتیم» و کسی متعرض آنها نشد، اگر دربار دست اجرایی نداشت، این تصمیم مشترک نجف - قم که در تهران اجرا شد از حمایت دربار برخوردار بود و تئیس شبکه «فدائیان اسلام» را به همراه آورد؛ شبکه ای که از سال ۱۳۲۵ به مدت ده سال بطور فعال بر عرصه سیاست کشور سایه انداخت، و چند نخست وزیر و چند وزیر و دانشگاهی را ترور کرد: نکتز زنگنه، هژیر، رزم آرا، دکتر حسین فاطمی روزنامه نویس و وزیر امور خارجه دکتر مصدق و... و رزم آرا، نظامی پر قدرتی بود که دربار را به شدت نگران ساخته بود. (پس از ترور رزم آرا بود که رهبر تروریست ها توفیق ملاقات با شاه را پیدا کرد). اما تا سال ۱۳۲۰ طبق قاعده ای که رضا شاه گذاشته بود آخوند صاحب هویتی به مجلس نرفت. در دوران ملی شدن نفت بود که آیت الله کاشانی به ریاست مجلس شورای ملی رسید.

در کودتای ۲۸ مرداد سال ۲۲ که توطئه ای خارجی بود - روحانیت رکن عمده کودتا شد. و پس از پیروزی کودتا، سهمی مطالبه می کرد که بسیار گران بود: بازگشت روحانیت به اقتدار مدنی گذشته. و این مطالبه را با عمل آمیخت: حضیرة القدس، کانون مذهبی - فرهنگی فرقه بهائی در تهران، قهرآمیز تصرف، غارت و تخریب شد. حکومت نظامی محل را پس گرفت و خود در آنجا مستقر شد. اما کوشش متقابل شاه برای گرفتن فتوای تکفیر روشنفکران نزد قم بی نتیجه ماند. پس از توطئه ناکام ترور علاء که جاننشین زاهدی شده بود، و دستگیری برق آسای گروه رهبری فدائیان اسلام و سرانجام، قتل آنها، تیرگی روابط از نو جانب شدت یافت و هر دو سو سیاست فریب متقابل را بکار بستند.

کودتای ۲۸ مرداد که عقد قرارداد نفت با کنسرسیوم؛ و نابودی چپ را در ایران، هدف قرارداده بود، با رسیدن به هدف، سطوت خود را از دست داد و در سال ۱۳۳۹ مبارزه انتخاباتی به عرصه مبارزه برای آزادی بدل گشت. تجربه جهانی در شرق آسیا، ضرورت تحولی را در جهت تغییر ساختار کهنه اجتماعی ایران، اصلاحات ارضی - پیش از رسیدن طوفان ضروری نشان می داد. این احساس، در محافل سیاسی نزدیک به دولت، همزمان با واقعه آذربایجان، در تهران پدید آمد. نخستین بار حسن ارستجانی مشاور مطبوعاتی قوام السلطنه بود که

در روزنامه «داریا» ضرورت اصلاحات ارضی، و تقسیم اراضی زراعی بین دهقانان را مطرح کرد. و با آنکه به قوام نزدیک بود و از قلمرو املاک او به وکالت انتخاب شده بود، در جو سیاسی بعد از فتح آذربایجان مجلس اعتبار نامه او را رد کرد. و ملک الشعرائی بهار را به ادای این جمله تاریخی واداشت که: «ارتجاع دارد از آزادی انتقام می گیرد».

درگیر و دار ملی شدن نفت، مطالبه اصلاحات ارضی، که یکی از اصول برنامه حزب دموکرات ایران در سالهای پیش از کودتای ۱۳۳۹ بود، در حد یک مطالبه افراطی چپ، باقی ماند. و دولت دکتر مصدق با تمام صلاحیت ملی خویش به وضع تصویب نامه قانونی کاهش یا حذف یکی از انواع «عوارض» دوران استبداد که در نوره های بعد از انقلاب مشروطه نیز وسیله مالکان از کشاورزان وصول می شد، اکتفا ورزید. و این زمانی بود که شاه نگران از آینده و در مقابله با فعالیت چپ در روستا ها، به فروش تدریجی املاک سلطنتی به دهقانان و تاسیس بانک عمران - برای وصول اقساط اراضی - مبادرت کرده بود.

ابتکار عمل را در طرح مجدد اصلاحات ارضی در ایران، نه جنبش روشنفکری برخاسته در دانشگاه تهران، که مبارزه مطالبه آزادی را جان می بخشید، بلکه دکتر امینی عاقد قرارداد با کنسرسیوم نفت و سفیر ایران در آمریکا، و طراح سابق آن - حسن ارستجانی - بدست گرفتند. (و این به دنبال مطالعاتی بود که در سالهای ۲۴ و ۲۵ هیأت امریکایی وابسته به اصل ۴، در روستا های ایران بطور سراسری انجام داده بود و گزارشی فشرده از این مطالعات را موسسه کیهان منتشر کرد).

شاه بار دیگر به جایی رسیده بود که دیکتاتوری آرمانی وی در خطر بود. و او برای «ماندن و دیکتاتور بودن» به اجرای طرح «انقلاب سفید» تن داد و خود «رهبر انقلاب» شد. «انقلاب سفید» ی که باید پایگاه اجتماعی او را از وی می گرفت. مالکان، خان ها، فرماندهان نظامی و روحانیت از او جدا شدند بی آنکه شاه در موضعی باشد که بتواند در میان دهقانان و زحمتکشان شهری هم پیوند با دهقانان پایگاهی برای خویش بسازد. چنین بود که برنامه اصلاحات ارضی، برنامه ای که اگر در شرایط وجود آزادی و دموکراسی بود، اجرای آن می توانست مبنای تغییری بنیادین در پیشرفت اجتماع باشد، در سستهای حریص شاه و عاملانش، که خیلی زود از بین کادر های سازمان امنیت بیرون آمدند، به برنامه ویرانی روستا ها و توسعه روزافزون تراکم فقر و پریشانی حاشیه شهر ها، تبدیل شد. و حاصل اجتماعی اصلاحات ارضی بدست شاه، برای وی چنین بود: ۱ - تمکیم پایه دیکتاتوری سبع او برای یک دوران گذار. ۲ - از دست رفتن پایگاه اجتماعی الزاماً تاریخی وی ۳ - پدید آمدن و پروار شدن نیروی اجتماعی بی شکل و هویتی که بعد ها سپاه انقلاب را برای سرنگونی شاه تشکیل داد.

شاه بار دیگر روزنه های کوچکی را که برای آزادی پدید آمده بود - در روز هایی که پایگاه اجتماعی سابق وی به دشمن خوئی او تبدیل شده بود - سرب اندود کرد. روحانیت منتظر فرصت، در کنار خان ها و مالکان بزرگ، به مبارزه با شاه کمر بست، و از ارتجایی ترین موضع به شاه حمله ور شد: نفی حق رای زنان و مشارکتشان در انتخابات و حمایت از حق مقدس مالکیت اربابان پر زمین. در همین زمان حلقه ای از مبارزه دانشگاه به رهبری مهندس بازرگان متوجه قم شده بود و پایه ائتلاف آینده را می گذاشت. روز ۱۵ خرداد ۴۲ که ائتلاف قم با مالکان بزرگ و خان ها، موج حمله بسیج شده در میدان امین السطان را از راه بازار تهران به میدان ارگ روان کرد، دانشگاه تهران نیز در شمال شهر، گرم تظاهرات بود. تقارن این دو، اصالت حرکت دانشگاه را در مبارزه با اختناق شاه خدشه دار می ساخت.

سرکوب سریع حرکت کور و ویرانگر بازار، اگر چه راه استیلائی قم را بست اما راه تحکیم هرچه بیشتر حکومت ترور و اختناق شاه را هموار کرد. و چکمه مأموران امنیتی روی سر و سینه روشنفکران معترض استوار ماند. کار اختناق به جایی رسید که موج حرکت چریکی را بین روشنفکران جوان برانگیخت. و نبود آزادی بیان و اجتماع، حتی روشنفکران بی اعتماد به روحانیت را هم به تدریج به سوی قم جذب کرد. و سانسور که تنها می توانست ابزار اندیشه و ارتباط روشنفکران را از آنها بگیرد، در مقابله با روحانیت به ابزار تبلیغ ملا ها بدل گشت تا آنجا که روشنفکران خلع سلاح شده را هم در خدمت تبلیغ آنها قرار داد و حجت الاسلام خمینی را که پس از

شکست ۱۵ خرداد «آیت الله خمینی» نام گرفته بود همچون مظلومی که رأفت عمومی را برمی انگیزد، جلوه گر ساخت.

جامعه از درون و برون مستخوش التهاب بود، برنامه های کوتاه و بلند شاه، در دوران طلازایی چاه های نفت، جای حرکت موزون، به رشد ناموزون و بی تناسب آن انجامیده بود: اصلاحات ارضی، طرح های صنعتی شدن، حضور بانک های خارجی و سرمایه گذاری های خارجی که در مجموع به خروج شتابناک سرمایه از ایران خدمت می کرد، تلاش ناموفق شاه در پی ریزی سیستم تکنوکراسی برای اداره کشور، فساد خاندان شاه و نعام کسانی که گرد آنها را گرفته بودند، انبوه کوچ کنندگان روستا ها و شهر های کوچک که بی انقطاع به زندگی طفیلی در شهر های بزرگ در و پایتخت رو آور می شد، تورم ناشی از سیاست های غربی در مورد کشور های صاحب نفت، و سربار آنها، سیاست تسلیحاتی و نظامی شاه که حاصل درآمد نفت را سود چربانه به زرانخانه های خارج تحویل می داد، و حضور مستقیم امریکا در حکومت شاه، آسیب پذیری رژیم ترور و اختناق شاه را در برابر حوادث چریکی و برخاستن امنیت از زندگی اجتماعی که زیر تفتیش و فشار پلیسی دائم قرار داشت، ایران را یکسر بر سر آتش نشانده بود. و غرب، خاصه امریکا - که تجویبه های خاور دور را اندوخته بود - خطر انفجار نزدیک را در ایران دیدند. و شاه بیمار و مفرور را طعمه عاجل حوادث یافتند؛ چاره گری غرب آغاز گشت. این گونه، غرب در درون جنبش های مخالف رژیم شاه به کاوش پرداخت و روزی که پس از چهارده سال با يك اشاره تهران بغداد آیت الله خمینی را از عراق راند، و کویت به احترام شاه، اورا نپذیرفت، ناگهان تمام امواج رادیو - تلویزیونهای جهان و آنتن خیرگزارها متوجه پاریس گشت و از يك روحانی مظلوم ستم دیده، سیمای جهانگیر ساخت و این زمانی بود که غرب تصمیم خود را گرفته بود و در ایران به استقبال انقلاب می شتافت و «توف لوشاتو» کانون خبری سراسر جهان بود.

جنبش روشنفکری ده ها هزار نفری ایران در خارج از کشور همانند جنبش روشنفکری درون کشور با سحر وسائل ارتباط جمعی غرب چانو شد. نه در ایران کسی به یاد آورد و نه در خارج، که روحانیت، آشتی ناپذیر تر از شاه با روشنفکران دشمنی دارد. همه در تب انتظار سقوط شاه می سوختند و کسی به فدای انقلاب نمی اندیشید. شاه سقوط کرد. او که ایران را ترك می کرد، انقلاب سراسر کشور را پوشانده بود، به تدریج جای فرهنگ صریح و روشن انقلاب، تبلیغات سرشته از خدعه و نیرنگ ملا ها در بمبستر انقلاب موج می زد: يك شب امام را در ماه می دیدند، و يك روز تاری از موی امام را لای قرآن کهنه خانواده - در سوره بقره - پیدا می کردند. و وعده تقسیم خانه به خانه درآمد نفت را به مستضعفان می دادند.

خمینی که آمد بر بال امواج خروشان انقلاب آرمید. سیمای او با همه بیگانگی که برای روشنفکران داشت، زیر تابش امواج رادیو - تلویزیونی جهان می درخشید و انقلاب همچنان راهی را که در پیش داشت می پیمود: شاه، نه!

انقلاب پیروز شد و جای نیرو های انقلابی و نمایندگان آنها، روحانیت، ردای قدرت را به دوش خمینی افکند. و همزمان سرکوب و تفتیش تازه و لجام گسیخته بی همه جا جانشین سرکوب و تفتیش رژیم شاه شد، کمیته های انقلاب که به سرعت از نیرو های غیر مذهبی تصفیه و تجدید سازمان شده بود، مجری مقررات حکومت نظامی، حمله به خانه ها، توقیف اشخاص و ضبط اموال گشت و گروه های فشار و جوخه های هجوم شبانه روزی، زیر حمایت کمیته ها، راه افتاد.

وسائل ارتباط جمعی نخستین هدف حمله ملا ها بود: اداره تلویزیون که همزمان با سقوط ستاد بزرگ ارتشداران به دست نیرو های انقلابی آنجا افتاده بود چند روز بعد با بازی حمله شبانه، از چنگ آنها درآمد و روزنامه های اطلاعات و کیهان به «مفتح» و «بیهستی» سپرده شد. و طی چند ماه هر دو روزنامه را از کادر روزنامه نویسان حرفه ای خالی کردند؛ رانده شدگان همانها بودند که در امتصاب بزرگ ۶۲ روزه مطبوعات پافشوده بودند. کمر به تعطیل آیندگان و پیغام امروز بستند. و تظاهرات خیابانی را که به نفع از آزادی مطبوعات برپا شد به خون کشیدند. هنوز هفته بی از پیروزی انقلاب نگذشته بود که کمیته های انقلاب، در خیابان های تهران، سر چهار راه ها، حد شرعی جاری کردند و «می خوردگان» و «زنان بد



حجاب» را شلاق زدند و در مدارس و ادارات شرط حضور زنان را «حجاب اسلامی» قرار دادند و ده ها هزار دبیر و آموزگار زن و مرد را به جرم خود داری از تظاهر مذهبی یا به جرم روشنفکری از مدارس بیرون راندند و به بیکاری رها کردند. و تصفیه را به دانشگاه ها بسط دادند و دانشجویان و دانش آموزان نیز به گناه خود داری از تظاهر مذهبی از دانشگاه و دبیرستان اخراج شدند. احکام قصاص، اینجا و آنجا، بی اعتنا به دادگستری و قانون از سوی ملا های مصدر کمیته های انقلاب، در شهرستانها به اجرا سپرده شد. در کرمان دو برادر دانشجو را که از امریکا بازگشته بودند، چریک بودند و در پیشبرد انقلاب جانبازانه شرکت کرده بودند به اتهام سرقت بانک، بست بریدند. و باز در کرمان، و کرمانشاه، نو زن را به جرم هم بستری با «نامحرم» سنگسار کردند. و در محاکمه های به اصطلاح انقلابی که به صورت دادگاه صحرائی انجام می گرفت متهمان را به جرم نداشتن اعتقاد مذهبی به جوخه اعدام سپردند. کشتن بهائیان و مصادره اموال آنها رواج یافت. سنگر به سنگر نیرو های انقلابی مذهبی و روشنفکر را عقب راندند. در کرستان، خوزستان و گرگان جنگ را به مردم تحمیل کردند و در پاره بی مناطق به ابطال آزمایشی اصلاحات ارضی دست یازیدند. «آیت الله خمینی» در این مدت در قم اقامت داشت و از آنجا وسیله پیک ها شورای انقلاب را در تهران اداره می کرد و در قم از محل اموال مصادره شده، به انبوه جمعیتی که ملا های مأمور، از اطراف به «زیارت آقا» می بردند، بذل و بخشش می کرد.

دو سال پس از پیروزی انقلاب بود که ثوبت تصفیه مذهبی به دانشگاه - دژ آزادی و انقلاب - رسید و این زمان قانون اساسی «ولایت فقیه» جانشین آرمانهای انقلاب شده بود: کشور رئیس جمهوری داشت و ضد انقلاب به تقلید «انقلاب فرهنگی» مانور چین شورای انقلاب دانشگاهی تأسیس کرد و زمام امور دانشگاه ها را به دست این شورا سپرد و کمیته های انقلاب مأمور تسخیر دانشگاه ها شدند. دانشگاه تهران در جنگی سخت میان دانشجویان پیشگام و پاسداران و نیرو های حزب الله سقوط کرد. دژی که شاه نتوانسته بود آنرا بگشاید زیر تلعین ملا ها چندین سال به تعطیل کشانده شد و پس از گشایش مجدد، زیر رهبری حوزه علمیه قم در آمد. هجوم های تفتیش و تعطیل آزادی، سازمانها و احزاب سیاسی فعال در انقلاب را، تک تک و با فاصله کم، از هم پاشید. سندیکا های کارگری و اتحادیه های صنفی را منحل ساخت و صد ها هزار روشنفکر و فعال سیاسی و اجتماعی را بازداشت کرد و در زندانها، با شکنجه و آزار، شخصیت انسانی آنها را درهم شکست و بعد آنان را کشت یا مدتها نیم مرده در زندان نگاه داشت.

چهارده سال پس از ۲۲ بهمن ۵۷ این سؤال هنوز مطرح است که آیا آنچه در ایران اتفاق افتاد انقلاب بود؟ و طرح کنندگان آن سلطنت طلبان شکسته انقلابند که باز جان گرفته اند و می کوشند انقلاب را انکار کنند. پاسخ کوتاه این سؤال را از منظومه «شعر سیاسی» می آوریم که ۱۲ سال پیش مرده شده است. آری:

در ایران انقلاب بود از اعماق برخاسته بود پرچمی سرخ داشت از خون کارگران و روشنفکران ارتجاع با انقلاب آمیخت این پرچم دیگر سرخ نیست علامت خلافت ملا ست امّا...



کتاب درسی بودند (و این در اجرای اصل ۱۸ قانون اساسی مشروطه بود که: «تحصیل و تعلیم علوم و معارف آزاد است مگر شرعاً ممنوع باشد») و در میان مأموران سانسور وزارت فرهنگ و هنر نیز که در مقام «پرس» «میز» یا «ناظر شرعی» عمل می کردند کسانی مثل حجت الاسلام محمد رضا حکیمی مدرس مدرسه سپهسالار حضور داشتند که در «میزی» کتابهای عمده تاریخ ایران بعد از اسلام و تاریخ فلسفه در اسلام تنها به میزی اکتفا نکرده است بلکه در حواشی و تعلیقاتی هم که بر متن کتابها افزوده به دفاع از نقش سیاسی - مذهبی خمینی - در دوران اقامت وی در عراق - پرداخته است.

و این سانسور که راه هر نوع رابطه را بین روشنفکران و جامعه می بست، جای بستن راه رابطه روحانیت با مردم، ابزار تبلیغ آنها در جامعه بود. زیرا آنها بیش از آنچه مردم می دانستند، حرفی برای گفتن نداشتند و منع وعظ فلان ملا یا یازداشت ملای دیگر جای آنکه به خاموشی آنها بینجامد، باعث رواج نام و اعتبارشان می شد و این حربه منفی حتی روشنفکران را به جانب آنها می کشاند بی آنکه فاصله عمیق بین آرمان، اندیشه و عمل آنها را با خویش به یاد بیاورند.

عامل چهارم، سازمان شکل یافته روحانیت بود که سازماندهی آن به دوران صفوی می رسید و در عصر قاجار، با استقلال مالی، نظام یافته بود، و در دوران شاه نیز گرچه از اوقاف و انواع بودجه های مخفی یا رسمی دولت برخوردار بود، استقلال مالی خود را از طریق دریافت مالیات شرعی، خمس و زکات و سهم امام و رد مظالم و... تأمین می کرد و هنگام انقلاب بیش از سی هزار طلب در این شبکه می گنجید و این جدا از سازماندهی های بی هزینه روحانیان در محله ها بود که از دوران خلافت عباسی پدید آمده بود و به صورت هیات های عزا داری، اجتماعات هفتگی و ماهانه تشکیل می شد و میلیونها نفر را در اجتماعات پراکنده دربرمی گرفت و حکومت نمی خواست و نمی توانست با این شبکه وسیع سنتی درافتد. خاصه که در لحنه های نشوار ازین نیرو ها در سرکوب روشنفکران و حرکات آگاه اجتماعی بهره می گرفت. و این سازماندهی سنتی هیچ ربطی به سازماندهی سیاسی و آگاه دانشگاهیان و روشنفکران انقلابی نداشت که باید در اختفای کامل انجام می شد و در بهترین شرایط هر تشکل چند ماه بعد از تشکیل زیر ضرب پلیسی - نظامی حکومت بود و جمعی که با دلیری گرد آمده بودند کشته یا زندانی می شدند.

عامل پنجم، تشتت و سکتاریسم درون دسته های پراکنده و کثیر روشنفکران بود که نیروی پالنده و جوان بودند اما از گذشته تجربه بی نیاموخته بودند. هر گروه و دسته می پنداشتند که با سقوط شاه قدرت به آنها تعلق خواهد داشت. سالخوردگانی هم که زیر سقف نام جبهه ملی و دکتر مصدق گرد آمده بودند در عمل نشان دادند که ظرفیت رهبری جنبش انقلابی را ندارند و به دنبال روان وقایع بدل گشتند. در چپ سالخوردگانی نبودند. چه آنها که از خارج آمده بودند و چه آنها که از زندانها بیرون ریختند و از دانشگاهها و دبیرستانها درآمدند تنها مبارزه برای سرنوشتی را آموخته بودند، و به چیزی که نمی اندیشیدند لزوم تصرف ماشین قدرت بود. همه می خواستند ماشین قدرت را بشکنند. اعضای کنفدراسیون، نه متشکل، که پاره پاره به ایران رسیدند و هر پاره شیوه خاص خود را پیش گرفت تا به دنبال سقوط شاه، نظام اجتماعی را نیز اراده گرایانه و قهرمانی متلاشی کند، راهی که نیرو های پراکنده داخل نیز پیش گرفته بودند و جای پرداختن به مسائل و امور پس از سقوط شاه، به تشنج فضا، به نفع حرکت خزنده ملا ها، دامن زدند. و این در حالی بود که روحانیت که از چند سال پیش طرف مشورت بین المللی قرار گرفته بود، به همراهی مؤتلف ۱۷ ساله خود مهندس بازرگان و یارانش، شورای انقلاب را تشکیل داده بود و یک به یک مواضع قدرت را که از رژیم شاه پس گرفته می شد، تصرف می کرد و در آنها مستقر می گشت. و نیرو های پرشور انقلابی را پشت در می گذاشت. جامعه نیز که از هجوم اراده گرایان جوان و چپ بستخوش نگرانی شده بود به تدریج خود را تسلیم قدرت روحانیت کرد.

عامل پنجم، نقش خارجی بود: جبهه آراییی درو بلوک در ایران موقع حساسی پدید آورده بود. مسکو در حوادث ایران حضور نداشت و دل مشغول بن بست افغانستان، از حضور درین حوادث پرهیز می کرد، ناتو - واشنگتن که پیشاپیش وقایع حرکت می کرد، نگران از حضور محتمل مسکو، که حضوری سرنوشت ساز در موازنه بین المللی بقیه در صفحه ۲۵

چرا انقلاب، در بستر ضد انقلاب افتاد؟ پیش از هر عامل باید به سراغ اختناق سیاسی - فرهنگی دوران پنجاه و چند ساله دیکتاتوری نظامی خاندان پهلوی رفت، اختناقی که با سلب آزادی سیاسی - فرهنگی از جامعه نقش ارتجاعی روحانیت را در انقلاب مشروطه، از زمان تدوین قانون اساسی تا مرز کودتای حوت ۱۲۹۹ از حافظه تاریخی جامعه زدود. تکفیر تقی زاده و تاراندن او به اروپا، تکفیر و دهخداى روزنامه نویس، تورور روشنفکران، هم پیمانی با اشراف دیوانی و غیر دیوانی قاجار و پا خان ها در کار انحراف بستر انقلاب از مجرای طبیعی آن، و مخالفت بنیادی با تمام اصلاحات روبنایی و زیربنایی جامعه از استبداد رها شده، همه در غبار زمان از نگاه جامعه پنجاه سال بعد دور ماند. و تنها این تصویر از روحانیت مظلوم باقی ماند که استبداد رضا شاهی آزادی عمل روحانیت را در ترویج دینی سلب کرده بود. و حضور سیاسی کسانی چون خالصی زاده، آیت الله کاشانی و آیت الله بهبهانی را، کسی به حساب کل روحانیت نمی گذاشت. و حتی فاجعه قتل کسروی که از نجف و قم جواز داشت، روشنفکران را پیدا نکرد.

عامل دوم را باید نزد روشنفکران انقلابی جست، که جای کاوش در تاریخ اجتماعی کشورشان، به تفحص در متون انقلاب های چریکی یا انقلاب های منجر به حکومت سوسیالیستی، از انقلاب اکتبر به این سو، رو آورده بودند. و نا آشنا با شنا در دریای خوبی، به مطالعه شنا در دریاچه ها و دریا های بیگانه سر می کردند. در میان انبوه آثاری که تنها از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به بعد در اروپا و ایران، درباره انقلاب، فراهم آمده، تعداد آنها که به انقلاب مشروطه و حوادث آن، بطور ریشه یی پرداخته اند، بسیار ناچیز است و اغلب این آثار نیز کلیشه یی و الگو برداری است و با تحقیق عینی در جامعه ایران و محک زدن اسناد گذشته فاصله دارد. نمونه برجسته بیگانگی با مقوله انقلاب در ایران، انعطاف گروهی از دانشگاهیان عضو جبهه ملی به قم و ائتلاف با «حوزه علمیه» بود. کسانی که آیت الله کاشانی را در ائتلافش با جبهه ملی از نزدیک آزموده بودند. (آیت الله بهبهانی را که علتی دست در دست دربار داشت کنار می گذارم.) و تدارک ائتلاف آنها از سال ۱۳۴۰ آغاز شده بود.

یا روشنفکری چون جلال آل احمد، که از مارکسیسم - لنینیسم عدول کرده بود و صاحب داعیه دفاع از آزادی فردی و فرهنگی بود. و از سفر اسرائیل که برگشت از «پیامبران نامرسل» که در آن سرزمین حکومت می کنند، سخن گفت و فاصله یی نشد که راه کوتاه قم را انتخاب کرد و به نبرد با غرب زدگی برخاست که يك سوی آن، ناگزیر بازگشت به «دیسپوتیسم مذهبی» بود. بی آنکه خود در عمل به این «دیسپوتیسم» معتقد باشد!

عامل سوم، سانسور فرهنگی حاکم بر کشور بود که سانسور سیاسی - خبری رژیم اختناق را تکمیل می کرد: درین سانسور، دست بالا را «شریعت» داشت و دکتر بهشتی، و دکتر باهنر «ناظر شرعی»



از هرچه زیبا تر در خطه ی خاک  
تا بخواهی به درون دریاست...  
فکر با همت والا کن...  
(نیما یوشیج)

از چهار چیز مگدر گر عاقلی و زیرک  
امن و شراب بی غش، معشوق و جای خالی  
(حافظ)

## دعوت به هشیاری همگانی

آلودگی خطرناک اتمی دریای خزر توسط کارخانجات هسته ای منطقه کازاخستان.  
سلامت بافت طبیعی و انسانی ایران و جهان را دریابیم!

۲۵٪ افزایش یافته است!!!

\* در کاهش چشمگیر تنوع و تعداد حیوانات وحشی و گیاهان مختلف متعلق به طبیعت ایران.  
\* در عدم وجود برنامه های آموزشی فراگیر در افکار عمومی به سود دفاع از محیط زیست و نقش حیاتی آن در سلامت فردی و جمعی و طبیعی.  
\* در عدم وجود ارگان های مسئول و فراگیر دولتی و غیر دولتی با امکانات کافی در امر مبارزه با فاجعه های طبیعی مختص طبیعت ایران نظیر زلزله، سیل و باران های شدید فصلی، خشکسالی و غیره...

کنفرانس جهانی اخیر «ریودونانیرو» در امر دفاع از محیط زیست - با تمام کمبود ها و نارسایی های فاحش خویش - بر همگان آشکار ساخت، که این نسل آلودگی ها دیگر مرز و عقیده و مذهبی نمی شناسد. تا وقتی سران همه دول به همراه افکار عمومی جهانی نپذیرند که از ریشه باید این ناپسامانی ها را درمان کرد، باید منتظر بود که تجاوز آشکار به حقوق طبیعت و در نتیجه به حقوق و سلامت جامعه بشری همچنان ادامه یابد و آینده کره زمین خاکی ما در همین دو سه دهه آینده در گل زیر علامت سؤال برود!

### ریشه های ناپسامانی های محیط زیستی و انسانی در سطح جهانی

بحران جهانی امروز بویژه بعد از فروپاشی بلوک کمونیستی بر هر وجدان روشن و دوراندیشی روشن ساخته است که ریشه این ناپسامانی ها به شکل عمده در موارد زیر است:

۱ - عدم قدرت اجرایی واقعی و عادلانه برای «سازمان ملل متحد» بعنوان مدل حقوقی و مدنی و متعادل اداره امور جهانی و عدم اجازه به حضور فعال تر کشور های جنوبی و در حال رشد و ملیت ها و اقوام کوچک با رأی برابر در تصمیم گیری های آن با اتکاء به اصول خدشه ناپذیر عدالت اجتماعی، امنیت عمومی و تعاون بین المللی، که همگی نیز از جمله در «بیانیه جهانی حقوق بشر» بعنوان کارپایه و منشور اصلی سازمان ملل متحد درج گردیده است. چا دارد که مفاد منشور های سازمان ملل متحد در این رابطه کامل تر و اصلاح گردد. از جمله در تدوین بیانیه جهانی در امر دفاع از «حقوق طبیعت» که خود سرچشمه هستی و حقوق بشر است!

در کنار فعالیت جهان گستر و متعادل سازمان ملل بی شك حضور و گسترش سازمان های غیر دولتی بین المللی که همین اهداف را دنبال می کنند به پیشبرد امر تعاون و رابطه مسالمت آمیز ملل مختلف و همگامی آنها با طبیعت یاری خواهد کرد. امروز امکانات غنی ملی و بین المللی می تواند به شکل همه جانبه در خدمت قانونیت دادن به امر «شهروند جهانی» بودن در کنار «شهروند ملی» بودن برای تک تک افراد بشری به گونه ای تمام و کمال قرار گیرد. به رسمیت شناختن و پذیرش همین حق طبیعی «شهروند جهانی» بودن، زیر بنای متعادل و حیاتی جامعه جهانی است! بدینسان در نفس و روان و تربیت و خلوت خود هر فردی از افراد بشری می آموزد و می داند که به قول آن بزرگ و فرزانه ادب ایرانی «نیما یوشیج»: «دنیا خانه من است...» و طبیعتاً با چنین حق و آگاهی و گسترش وجدانی دیگر هیچ عضوی از خانواده بزرگ بشری خواهان چنین افراط ها و

طبق گزارش مستندی در ۲۲ سپتامبر ۱۹۹۲ در کانال ۲ تلویزیون فرانسه در برنامه Marche du Siecle - که توسط خبرنگاران مستقل و به کمک جامعه اکولوژیست های شوروی سابق تهیه گردیده بود؛ با کمال تأسف صریحاً افشا و آشکار گردید که دریای هستی بخش خزر تحت آلودگی مستقیم و غیر مستقیم زیاله های اتمی کارخانجات هسته ای منطقه کازاخستان است. نوار این برنامه تکان دهنده بعنوان شاهد و سند روشن در آرشیو کانال ۲ تلویزیون فرانسه موجود و در اختیار همگان است.

بر فرد فرد ایرانیان بشر دوست و دوراندیش، مسئولین دولتی و احزاب و گروه های سیاسی و انجمن ها و سندیکا ها و تشکل های غیر دولتی، همچنانکه بر شخصیت های مختلف اجتماعی، فرهنگی و هنری است که همراه جامعه اکولوژیست های جهانی به این آلودگی فاجعه انگیز قویاً اعتراض کرده و افکار عمومی ایران و جهان، سازمان ملل متحد و ارگانهای مسئول دولتی و غیردولتی را در سطح داخلی و بین المللی به واکنش فوری وادارند. هیچ انسان و وجدان سالمی نمی تواند بپذیرد که در سهل انگاری ها و ندانم کاری های هول انگیزی ازین نسل، سلامت امروز و آینده بافت طبیعی و انسانی میهن ما در معرض تهدید و نیستی جدی قرار گیرد.

بی شك می توان به طرق مختلف از جمله تشکیل «انجمن های دفاع از محیط زیست» در بین ایرانیان داخل و خارج از کشور، حساسیت لازم را نسبت به امر سلامت محیط زیست و رابطه مستقیم آن با سلامت اقتصادی، فرهنگی و روانی جامعه ایرانی و جهانی برانگیخت و از دامن گرفتن آلودگی های خانمانسوز اتمی، صنعتی، شیمیایی با اتکاء به رأی آزاد مردم و روشنی افکار عمومی جلوگیری بعمل آورد.

### پرخشی ناپسامانی های محیط زیستی در ایران

در چند دهه اخیر در ایران ثمرات منفی این بی توجهی ها و سهل انگاری ها - چون در بسیاری از سایر کشور ها، در موارد زیر، پرورشی آشکار گردیده است:

\* در امر صنعتی شدن ناموزون و بی رویه کشور و آلودگی های فزاینده ناشی از آن.

\* در آلودگی های صنعتی و شیمیایی شهر های بزرگ و بویژه آلودگی خطرناک هوای تهران که طبق گزارش کارشناسان محیط زیست سازمان ملل متحد عملاً بعد از سال ۲۰۰۰ هوای آن غیرقابل استنشام خواهد بود. (در این مورد مراجعه کنید به مقاله جامعی در مجله علمی معماری و شهر سازی - چاپ تهران - آذر اسفند ۶۹).

\* در افزایش خطرناک و بی رویه جمعیت ایران و زیان های جبران ناپذیر آن برای سلامت و تعادل جامعه و محیط زیست.

\* در پانگرفتن یافت سالم روستایی و کشاورزی و مهاجرت اجباری و بی رویه روستائیان به شهر ها.

\* در جنگل بری های بی وقفه و ازبین رفتن فاحش مناطق سبز ایران. طبق آمار رسمی در داخل ایران در فاصله سالهای ۴۱ تا ۶۹، سطح جنگل های کشور از ۱۸ میلیون هکتار به ۱۲ میلیون هکتار رسیده است و در این بین ۴۶٪ جنگل های شمال کشور بکلی ازبین رفته است و امروز تنها ۱/۹ میلیون هکتار از آنها باقی است. در فاصله همین سالها سطح مراتع کشور از ۹۰ میلیون هکتار به ۵۰ میلیون هکتار رسیده است و برعکس سطح کویر و نمزار های کشور

متحد جهانی - متشکل از اقوام و فرهنگ های مختلف - در همزیستی و تعاون قرار بگیرد و پیشداوری ها و نفرت های کور ملی و مذهبی و عقیدتی را نیز بی اثر گرداند. این میلیارد ها دلار را می توان در خدمت آموزش و پرورش و بهداشت و فرهنگ فرزندان امروز و فردای جامعه بشری قرار داد و از ثمرات آن بسود سلامت امروز و فردای جامعه انسانی و هماهنگی آن با طبیعت هستی بخش پیرامونش بهره ها برد.

جوآنمردی و لطف است آدمیت همین نقش هیولایی مپندار...  
(سعدی)

این خواست های انسانی و بر حق امروز از چهار گوشه جهان از طرف همه وجدان های آگاه و قلوب روشن و فرزانه تمام اقوام و ملل مطرح می گردد و بی شک نیز بتدریج فراگیر تر و مردمی تر خواهد شد. چنانکه در خود فرانسه مبارزه روشنگرانه و مسالمت آمیز علیه مراکز اتمی شهری و نظامی و آزمایشات هسته ای دولت فرانسه، یکی از کوشش های اصلی اقشار مختلف مردم و احزاب و انجمن های اکولوژیستی و بشر دوست فرانسوی را شامل می شود و تحت تاثیر همین روشنگری ها دولت فرانسه برای اولین بار در سال گذشته آزمایشات هسته ای خود را در اقیانوس آرام به مدت یک سال بطور یکجانبه قطع کرد. این اقدام قدم مثبتی بود اما آیا کافی است؟ آیا برآستی وقت آن نرسیده است که همه دول با درایت و نوراندیشی همه سلاح های خانمانسوز اتمی و غیراتمی خود را بر زمین بگذارند و در تعاون و همزیستی ب فکر آتیه خویش و این کره خاکی باشند؟ گفته اند: «دو عاقل را نباشد کین و پیکار...»

### پایان سخن

امروز آلودگی اتمی دریای خزر توسط مراکز اتمی منطقه کازاخستان در شوروی سابق یکی از ثمرات شوم همین عدم تعاون و ناپسامانی ها و افراطگری های در سطح جهانی است. و اگر اقدامی جامع و همگانی از طرف همه دول و افکار عمومی جهانی صورت نگیرد، دیگر ذره ای از این کره خاکی در امان انواع آلودگی های اتمی، صنعتی و شیمیایی و در نتیجه فرهنگی و روانی نیز نخواهد بود. جامعه بشری در آغاز قرن بیست و یکم امکانات غنی و سرشاری را در اختیار دارد که از این پرتگاه چهل و انفعال و خودپرستی افسار گسیخته پرهیز کرده و اداره امور جهانی را به راه تعاون و تعادلی پایدار و دراز مدت رهتما باشد.

«دلگشا هست جهان، چشم چرا بستن از آن؟...» نیما یوشیج

تداوم آبی نیلگون دریای خزر و ژرفنای سبز و شکوفای جنگل ها و طبیعت رنگین و سرشار ایران و سلامت بافت طبیعی و انسانی ایران و جهان به روشن اندیشی، بیداری وجدان و عکس العمل زنده و مسالمت آمیز اما مؤثر فرد فرد ما بسته است. تفاهم شمال و جنوب، تفاهم شرق و غرب، تفاهم سنت و تجدّد اصیل، تفاهم انسان و طبیعت، بسود تداوم و همزیستی جامعه بشری و هماهنگی با طبیعت هستی بخش پیرامون ما امری شدنی و ممکن است. در اتفاق و تعاون ما، در رادمنشی و دورانیشی خردگرایانه و مهرآفرین ما، این کره خاکی و آبی، تا آن زمان که خورشید گرم دل بر آن یرتابد، هنوز میلیون سال آینده جان افزا و دلنشین را در صلح و آزادی و هستی رنگین چهر و کوشای خویش در پیش دارد.

طبیعت شود مرد را بخردی به امید نیکی و بیم بدی...  
(سعدی)

آن بسته از افرادی که هنوز به این کوشش و همت انسانی به سود آبادی و آزادی و تعاون جهانی یاور ندارند و از همین لحظه مایوس اند، می توانند نگاهی به این حکمت عمیق و طنز دلنشین آن دیگر فرزانه و بزرگوار ایرانی «عبید زاکانی» بیندازند که می فرماید: «المایوس: پیر زن از کار افتاده...» پس ایشان دیگر خود دانند... عاشقان و شهروندان رادمنش ایران و جهان!

...خاموش نشینیم و به یاری و سرشاری خویش و جهان و طبیعت کمر همت نهیم! به شیوه های مسالمت آمیز و با به گوش رساندن صدای رای آزاد و مؤثر فرد فرد ما به سود سلامت بافت طبیعی و انسانی ایران و جهان، با اقدامات فردی و جمعی مبتکرانه در این جهت و با تشکیل انجمن ها و تشکل های دفاع از محیط زیست، همت والای خویش را آشکار سازیم! این اولین قدم است... «قطره» «قطره» جمع گردد وانگهی دریا شود!...»

کیاری رادمهر دانشجوی ایرانی مقیم فرانسه آبان آذر ۱۳۷۱

نابسامانی های فاحشی در «خانه خود» نخواهد بود! و آیا برآستی غیر از این است که به گفته پر حکمت استاد اول «سعدی»:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند  
۲ - اقتصاد نامتعادل و بیمار جهانی که به فاصله دهشتناک «شمال و جنوب» در همه زمینه ها انجامیده است و نقش منفی و محوری که در این رابطه تفکر «تولید گرایی مضاعف» به بهانه «پیشرفت اقتصادی» (!) ایفا می کند. بر اساس این تفکر که شالوده آن در نظام کمونیستی و نظام سرمایه داری فعلی مشابه است، روند اقتصادی جامعه بسوی تولید هر دم افزون تر گرایش پیدا می کند و آن هم بدون هیچ رابطه معقول و دورانیشانه ای با سلامت محیط زیست و امکانات و محدودیت های طبیعت پیرامون ما که شدیداً تحت خطر و نیستی کامل قرار گرفته است. تفکر بی سرانجام «تولید گرایی مضاعف» در سیستم اقتصادی کمونیستی از طریق «برنامه های پنج ساله»، «سیستم تک حزبی» و «کادر های حزبی» اجرا می گردید و دو نمونه از نتایج مخرب آن «فاجعه چرنوبیل» و «خشک شدن دریاچه آرال» بخاطر کشت وسیع و اجباری پنبه بود!

در سیستم سرمایه داری فعلی حاکم بر جهان نیز کمک مالی «بانک جهانی» به پروژه جنگل بری های بی وقفه منطقه آمازون و حیف و میل مواد اولیه و ذخایر معدنی و ثروت طبیعی کشور های جنوبی به سود غنای کشور های صنعتی پیشرفته، نمونه ای از بی سرانجامی این نظام اقتصادی ناقص است. حضور رژیم های مستبد و فاسد در بسیاری از کشور های «جهان سوم» و «در حال رشد» در رابطه مستقیم با همین منطق وارونه و نامتعادل اقتصاد جهانی است. بدون اتخاذ روش های مدبرانه و مسالمت آمیز به سود انجام اصلاحات عمیق در سیستم اقتصاد جهانی و به سود تعاون بین المللی و تقسیم عادلانه ثروت جهانی، کره ای از مشکلات کور امروز جامعه بشری گشوده نخواهد شد.

۳ - میل به «نظامی گرایی» در سیستم اقتصاد جهانی که با دامن زدن به اختلاف ها و نفرت های کور ملی و مذهبی و عقیدتی به برادر کشی های خونین و بی سرانجام ختم می شود. طبق آمار رسمی جهانی امروز به شکل نسبی برای مسلح کردن یک نظامی ۵/۵ برابر بیشتر از امر آموزش و پرورش یک کودک خرج می شود! بنا بر اعتراف «گوماندان کوستوه» - زیست شناس و اقیانوس شناس معروف فرانسوی - که در مصاحبه ای بعد از کنفرانس جهانی «ریودوژانیر» صورت گرفت یکی از اولین و فوری ترین اقدامات لازم برای جلوگیری از نابسامانی های فاحش جهانی «نصف کردن بودجه نظامی تمامی کشور ها بدون استثناء است.» در غیراینصورت به گفته ایشان «بشریت در آغاز قرن بیست و یکم به طرف بزرگترین کشتار های نژادی و طبیعی تاریخ خویش و نابودی نهایی این کره خاکی پیش خواهد رفت» این هم اظهار نظر و هشدار دانشمند مطلعی که در سطح جهانی شناخته شده است. البته این فریاد اعتراض علیه نظامی گری هیچ دلیل موجهی ندارد که بهمین جا و به «نصف کردن بودجه نظامی» صرفاً ختم گردد، ولی این اولین قدم است و تمامی دول جهانی بتدریج می توانند تعهد کنند که بسود تداوم حیات بر روی این کره خاکی با روحیه تعاون و همزیستی بطرف غیرنظامی کردن کل سیستم اداری امور جهانی پیش بروند. میلیارد ها دلار هزینه بودجه نظامی تمامی کشور ها می تواند امروز در خدمت بنای جامعه عادلانه، چنگر و



کیانوری در سال ۱۳۳۳ یکبار بوسیله مأمورین فرمانداری نظامی دستگیر و پس از مدت کوتاهی بدستور تیمسار بختیار آزاد میشود.

\* طراح اصلی کودتا دولت انگلستان و سازمانهای جاسوسی این کشور و اجرا کنندگان آن عوامل «سیا»ی امریکا بودند.

\* بر اساس يك سند محرمانه «ساواک» مظفر فیروز به رابطین انگلیسی خود گزارش میدهد که خاله اش مریم فیروز همسر کیانوری با وی در ارتباط میباشد و اطلاعاتی در اختیار او قرار میدهد.

\* کیانوری یگانه فردی از دستگاه رهبری حزب توده ایران است که در کلیه رویداد های چندین دهساله اخیر نقش مؤثر داشته است.

\* مدارک، شواهد و قرائن موجود فعالیت های کیانوری را در رابطه با دولت انگلستان مورد شک و تردید قرار میدهد.

نیرو های عمل کننده و برخی تعیین کننده در کودتای ۲۸ مرداد بودند بی توجه و بی تفاوت هستیم. اگر چه درباره این موارد مدارک قرائنی انتشار یافته است ولی هنوز گفتنی های زیادی باقیمانده است.

اما در پاسخ شما باید خاطر نشان سازم که مسئله وابستگی احزاب به شوروی به اشکال و درجات مختلف یکی از انحرافات همه گیر جنبش سوسیالیستی بود که بحث درباره این پدیده نامطلوب بقدری گسترده است که اگر روزی به نگارش تاریخچه آن پرداخته شود و فصول عمده و پراهمیتی را در تاریخ این جنبش بخود اختصاص خواهد داد. ولی وضع ویژه کیانوری در این کادر نمی گنجد، زیرا او بعنوان جاسوس و کارگذار بیگانه عمل کرده است.

درعین حال با نظر شما کاملاً دقیق است که کودتای مرداد ۱۳۳۲ طبق برنامه امپریالیستهای انگلیسی - امریکائی صورت گرفته است و من بخود اجازه میدهم که به نقش امپریالیسم انگلستان بعنوان مبتکر اصلی کودتا تاکید ورزم که با کشاندن تدریجی و خزنده، سپس با شتاب امریکا که مداخله اش در این ماجرا تعیین کننده بود اشاره کنم که او را قادر ساخت تا دولت مصدق را سرنگون سازد. چنانچه همه میدانند، نظر به اینکه حکومت ملی دکتر مصدق و مبارزات مردم ایران، در درجه اول هدفهای استعماری دولت انگلستان را زیر ضربه قرار داده بود که در نتیجه ملی شدن صنایع نفت ایران، کلیه منافع اقتصادی و سیاسی خود را از دست داده، دچار خفت بار ترین شکست در تاریخ امپراطوری خود گردیده، از کشور رانده شده و قدرت و حیثیت امپراطوری او در خاور میانه و دنیا بشدت متزلزل گردیده بود. لذا طراح اصلی کودتا نمیتوانست جز دولت انگلستان و سازمانهای جاسوسی این کشور باشد که باتکیه به عوامل نفوذی خود در دستگاههای دولتی، مجالس مقننه، احزاب و شخصیت های سیاسی و دیگر امکانات «سنٹی» سرنگونی حکومت قانونی و ملی ایران را تحقق بخشد. در این رابطه آنچه که مربوط به حزب توده ایران میباشد مدارک و قرائن بدست آمده بیانگر وجود عوامل نفوذی سازمان «انتلیجنت سرویس» انگلستان و رخنه آنها در مقامات سطح بالای حزب است. و یک جستجوگر بیطرف هر قدر دایره تحقیق، بررسی و تجزیه تحلیل خود را بر اساس نشانه ها و مدارک و قرائن موجود تنگ تر سازد تنها شخصیت ماجراجو و ارتباطات مشکوک کیانوری در مرکز این دایره لغتی قرار می گیرد. این برای کیانوری بمنزله ضربه مضاعف خورد کننده ایست که علاوه بر روابط مسلم با شوروی، به همکاری با دستگاههای امنیتی غرب نیز متهم گردد. میل

### یادآوری:

قسمت اول و دوم مصاحبه «راه آزادی» با فریدون آذر نور که به موضوعات مربوط به قدرت و توانائی سازمان افسری، همخوانی سیاست شوروی با اهداف امریکا و انگلیس در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و نقش بازدارنده کیانوری در مقابله با کودتا پرداخته شده بود به اطلاع خوانندگان عزیز رسید.

در این شماره فریدون آذر نور با تحلیل مختصری از نفوذ سنٹی انگلستان در سازمانها و شخصیت های ایرانی و ارائه يك سلسله مدارک، نشانه ها و قرائن، کیانوری را یگانه فردی از دستگاه رهبری معرفی میکند که در ارتباط مستقیم و یا غیرمستقیم با انگلستان قرار میگیرد.

راه آزادی: آنچه بیان داشتید نشان دهنده مواضع شورویها در کودتای ۲۸ مرداد و بیانگر وابستگی حزب توده ایران به سیاست شوروی بود که بطور عمده تبلور آن در وجود کیانوری بازتاب داشت. بطوریکه معلوم است این کودتا طبق برنامه و نقشه امپریالیستهای انگلیسی - امریکائی انجام گرفته است. شما که از ارتباطات کیانوری با بیگانگان صحبت می کنید و بقول خودتان يك اسم جمع است، طبیعتاً وجود ارتباط با چند جریان خارجی را تداومی میکند. منظور شما بغير از شورویها کدام يك از احزاب یا کشور خارجی را شامل میشود.

آذر نور: بطوریکه گفته شد کودتا یکی از اهداف استراتژیکی امپریالیستها بود که با منافع و مصالح تاکتیکی شورویها انطباق پیدا میکرد. قبل از پاسخ به سؤال شما، یادآوری این نکته را ضروری میدانم که ما در چارچوب واقعه کودتا، از مواضع چه، تنها نقش منفی حزب توده ایران، خطا ها، کجرویها و اشتباهات آنرا بررسی میکنیم که چون طبیعتاً یکنوع رابطه ارگانیک با جنبش چه جهانی پیدا میکند لذا ناگزیر پای شوروی نیز بمیان کشیده میشود. بنابراین مبادا چنین تصویری پیش بیاید که ما نسبت به مداخلات، تجاوزات و توطئه های امپریالیستها، نقش ارتجاع وابسته داخلی، همچنین خیانت برخی جناحهای وابسته به جبهه ملی و غیره بویژه عدم قاطعیت و مسئولیت دکتر مصدق نخست وزیر که درعین حال وزیر دفاع ملی کشور بود که هرکدام از آنها به تناسب موقعیت خود جزو

و آرزوی شخص من اینست که اسناد معتبر و قانع کننده تازه تری بدست بیاید تا بتوانند این شایعات و اعتبار نسبی این مدارک و قرائن را منتفی سازند، و با حکم قطعی به این فرضیه خطرونک پایان بخشند.

نخست به شایعاتی اشاره می کنم که در این زمینه و در سطوح مختلف حزبی بین کادر ها و محافل حزبی جریان داشت.

کیانوری خود در نامه اش (شماره ۲۳ راه آزادی) به شکل گله آمیزی چنین مینویسد «بطوریکه اعضای ساده سازمان میدانند در کمیته مرکزی دو دستگی وجود دارد و کیانوری عامل امپریالیسم است و خرابکاری میکند» و در جای دیگر «عده ای از رفقا مدتهاست در تمام شبکه های حزبی در تهران، در شهرستانها، حتی شهر های کوچک آذربایجان و فارس، در زندان، در تبعید با پیگیری اینطور تبلیغ میکنند که یک جناح منشویک خیانتکار عامل امپریالیسم در کمیته مرکزی هست که نمایندگان آن قاسمی، فروتن و کیانوری هستند و بخصوص کیانوری نقش بریا - اسلانسکی را بازی میکند و تمام شکست های حزب محصول خرابکاری اوست. مثلاً اینکه کیانوری مسبب غیرقانونی شدن حزب در ۱۵ بهمن است و یا اینکه روز ۲۸ مرداد، کمیته مرکزی تصمیم به قیام مسلح گرفت کیانوری خیانت کرد و آنرا عقیم گذاشت.»

دکتر جهانشاهلو از گروه مشهور به ۵۳ نفری دکتر ارانی و از کادر های با سابقه حزب که ضمناً معاون پیشه وری بوده، در خاطرات خود تحت عنوان «ما و بیگانگان» کیانوری را قره توکر بی چون و چرای روس، در جایی عامل نشان دار و جاسوس دو سوپیه روس و انگلیس و با تکیه به یک سند محرمانه ای از «ساواک» وی را بهمراه همسرش مریم فیروز سه سوپیه میخواند.

احسان طبری در کتاب «کڑ راهه» درباره نقش جاسوسی-تخریبی امپریالیسم در پرور خطا ها و اشتباهات این حزب، پس از شرح اتهامات رهبری بهمیدیکر، مینویسد: «رادمش و اسکندری، کیانوری را مستقیم و غیرمستقیم (یعنی بعلمت همسریش با مریم فیروز) متهم میساختند. اسکندری در آغاز ورود به مهاجرت شوروی، ضمن گزارش، با توضیح روش کیانوری درمورد دولت مصدق، آنرا به راه نوری مربوط میکرد و مینوشت: «وقتی پیوند کیانوری با خانواده فیروز را می بیند، ناچار به این نتیجه میرسد که اقدامات غلط و اشتباهات او از کدام سرچشمه آب میخورد.» طبری در همین مورد ادامه میدهد:

«کشاوری در مذاکرات خصوصی خود میگفت کیانوری عامل امپریالیسم است ولی این مسئله را به شکل رسمی نگفت. اخیراً در مقاله ای که در «لوموند» نشر داده کیانوری را «دست مسکوه» نامید.»

این نوع شایعات در سطوح پائین تر حزب نیز، مستقل از آنچه در داخل رهبری جریان داشت به اشکال مختلف مورد بحث قرار میگرفت که من برای جلوگیری از اطاله کلام از شرح چگونگی آنها صرفنظر می کنم.

باید بگویم، وابستگی کیانوری به سازمانهای امنیتی غرب در گذشته، بطور یقین در تصور من نمی گنجد، گذشته از آن من در مقایسه با دیگر اعضای کمیته مرکزی، در شخصیت کیانوری، صرفنظر از نقاط ضعف و خصوصیات بسیار منفی او، لایق ترین فردی می دیدم که قادر است پس از انقلاب بهمن، بنحو شایسته ای تجدید حیات حزب را تحقق بخشد و چنانچه میدانیم در این راه قدمهای بزرگی نیز برداشت. اما حمله تدارک شده به حزب، چگونگی بستگیری سهل و ساده اکثریت قریب به اتفاق رهبران حزب، تشکیل میز گرد های تلویزیونی و اعترافات پرمضمون این رهبران به پیش کسوتی کیانوری، یک سلسله تردید ها، بد گمانی ها و ابهامات چندینی در کلیه زمینه ها برای من بوجود آورد که پس از خروج از ایران و بازاندیشی درباره حوادث، بویژه آشنائی با مدرک محرمانه و تکان دهنده «ساواک» بد گمانیها به نقطه اوج خود رسید، تا جائیکه تحقیق پی گیرانه قضایا با انگیزه و محرک قوی، برای من به یک وظیفه اصلی تبدیل گردید. چون مدرک «ساواک» ارتباط مستقیم با سؤال شما و قسمتی از آن، وقایع مربوط به کودتای ۲۸ مرداد را تداعی میکند لذا چگونگی دسترسی به آن و محتویات اصلی آنرا بطور مختصر نقل میکنم:

این سند نامه محرمانه - مستقیمی است که در آذر ماه ۱۳۵۴

توسط بهزادی، مسئول ساواک سفارت ایران در آلمان شرقی، به تیمسار ریاست عالی سازمان اطلاعات و امنیت کشور در اروپا نوشته شده که یک نسخه از آن بعد از چند ماه بدست ایرج اسکندری دبیر اول حزب توده ایران رسیده است. متن کامل این سند بعداً در سرگذشت دکتر جهانشاهلو تحت عنوان «ما و بیگانگان» و بوسیله بابک و من در بخش چهارم خاطرات ایرج اسکندری انتشار یافته است.

در این نامه گفته میشود «بر اساس گزارشاتی که مظفر فیروز به رابطین انگلیسی خود داده است. خاله اش مریم فیروز که زن کیانوری دبیر حزب توده است و با وی در ارتباط میباشد، اطلاعاتی در اختیار او قرار میدهد. از این گزارشها چنین برمی آید که کیانوری در پلنوم، با پشتیبانی روسها دبیری حزب منحل را در اختیار خود گرفته است و در واقع اسکندری جز صورت ظاهری پیش نیست. این در تأیید اطلاعات قبلی است که از سال پیش از قول کیانوری و زن و نزدیکانش نقل شده است. مظفر اظهار نظر میکند که باید از این جریان در رخنه کردن در درون حزب و در دست گرفتن رهبری آن استفاده نمود و کار کرد. بعقیده او کیانوری و زنش موفق شده اند کاملاً قاب روسها را بدزدند و از قراریکه مریم به مظفر گفته است کیانوری از اعتماد کامل روسها برخوردار است و هرچند یکبار او را احضار و دستورات محرمانه به وی میدهند. ظاهراً شخصی بنام سیمونوف (در اصل سیموننکو مسئول روابط بین المللی حزب کمونیست شوروی و حزب توده) رابطه نزدیک با کیانوری و مریم دارد و آنها هرچه میخواهند بوسیله او انجام میدهند. این شخص به مریم قول داده است که بزودی شوهرش را به دبیر کلی حزب برساند. این اطلاعات از طرف امریکا نیز تأیید شده است. در نامه پس از روایاتی درباره سوابق، ارتباطات خانواده فیروز، فرمانروائیان، دولتشاهی و فعالیتهای فرامرز سیف پور فاطمی داماد مریم فیروز و رفت و آمد هائیکه سازمان مرکزی همه آنها را تحت کنترل دارد خاطرنشان میسازد که همه اطلاعات از امریکا و پاریس به سرویس های انگلیسی میرسد و سپس در اختیار «ساواک» قرار میگردد. مسئول «ساواک» نظر سازمان امنیت و اطلاعات مرکز را مورد بهره برداری از این اطلاعات که بوسیله یک هیئت عالیرتبه اعزامی (مرکب از آقایان محمود رنجکش، احسان نراقی و احمد مجیب) در جهت پیشرفت نقشه «سینه خیز» که بر علیه حزب توده ایران تدوین شده است و به مشارالیه ابلاغ نموده اند، در قسمتی که مربوط به گفتگوی ماست چنین بیان میکند:

«اینکه کیانوری و زنش با روسها نزدیکی بسیار دارد و مورد پشتیبانی آنها قرار دارند از نظر سازمان مرکزی «ساواک» امر

مثبتی است. زیرا کیانوری بمناسبت بمناسبت اقداماتی که در سال ۱۳۳۲ نموده است و نامه ای که از او در دست است، شستش زیر سنگ است و در آینده میتوان از او استفاده نمود. از طرف دیگر زنش مورد اعتماد کامل است و با ارتباط وسیعی که او و خانواده اش دارند وثیقه مطمئنی برای سازمان است. بنابراین:

- ۱- باید برای زمینه روی کار آمدن سریمتر کیانوری تبلیغ شود.
- ۲- هر قدر ممکن است در بی اعتبار کردن کمیته مرکزی و روی بی مرضگی اسکندری تکیه شود.
- ۳- هیچگونه کوششی برای ارتباط مستقیم کیانوری و زنش انجام نگیرد.
- ۴- ارتباط منظم با لندن و پاریس بوسیله ج - ۵۳، ع - ۷۲ حفظ گردد....

### توضیح:

از سوی خوانندگان راه آزادی سؤال شده است، آیا مطالب و اظهار نظرهای آقای آذرنور در مصاحبه اش، مواضع حزب دمکراتیک مردم ایران نیز می باشد؟ لذا توضیح مجدد این نکته را ضروری می دانیم که به روال همیشگی، در مصاحبه هایی که تا به حال صورت گرفته است، این بار نیز مسئولیت گفته ها و اظهار نظرها در باره حوادث تاریخی و یا اشخاص با خود گوینده است. هیات تحریریه

در اینجا پیش از همه پرسیدنی اینست که ماهیت و کیفیت اقداماتی که کیانوری مدتی بعد از وقوع کودتا انجام داده چیست؟ نامه ای که بمنزله وزنه سنگینی انگشت کیانوری در زیر آن قرار دارد و در بایگانی «ساواک» بدقت حفظ و بگهداری میشود چه ماهیت و قدرتی دارد که میتواند دهها سال بعد انجام نقشه «سینه خیز» را برعلیه حزب توده ایران تسهیل و فراهم سازد؟

گفتنی است که طبق تقاضای ایرج اسکندری مقامات امنیتی آلمان شرقی که رخنه و نفوذ فوق العاده ای در سازمانهای غرب داشتند پس از مدتی تحقیقات لازم، اصالت و اعتبار گزارش «ساواک» را تأیید نموده و چون مطالب اصلی آن در ارتباط با شورویهاست، پیشنهاد می کنند نظر آنها نیز خواسته شود لذا این تقاضا بوسیله اسکندری انجام می پذیرد. علاوه بر تأیید رسمی مقامات آلمان شرقی، مهمتر از آن فعل و انفعالاتی که در آن دوران، حتی مدتها بعد از بدست آمدن این نامه، در سطح رهبری حزب، پلنوم و غیره در تطابق با مندرجات آن صورت گرفته است، تردیدی در صحت و اعتبار گزارش «ساواک» بجا نمیگذارد. آنچه مربوط به خود شورویهاست هیچوقت پاسخی به اسکندری داده نشد و تعجب شدید اینجاست که در اجرای وعده سیمونکو، بهمان ترتیبی که در گزارش «ساواک» از قول مظفر فیروز به رابطین انگلیسی قید شده بود، ایرج اسکندری بطور ناگهانی از دبیر اوکی حزب معزول و بجای وی کیانوری به این مقام گمارده میشود.

نمیدانم آیا میتوانم لغت مناسبی برای این نوع بدبختی و سیه روزی پیدا کنم؟ ... مصیبت، بلیه، تراژی و فاجعه ... هیچکدام گویا و رسا نیستند.

بهر حال من مدتهای مدیدی با کنجکاری موشکافانه ای این جریان را تعقیب نمودم. البته طبیعی است که برای من بعثت داشتن سوابق خدمتی در ارتش، نتیجتاً آشنائی با همدوره ها و رؤسا و فرماندهان سابق و برخی مقامات عالیترتبه ارتش، بررسی و تحقیق در اینمورد آسان تر بود. باید بگویم که مدتها کوشش من به نتایج درخور توجهی نرسید. اما سرانجام وقتی مسئله را با یکی از افسران اطلاعاتی بلند پایه ای که در سالهای دهه بیست باهم در لشکر واحدی خدمت میکردیم و ایشان بعثت سوابق خدمتی بعدی در این رشته مسائل صلاحیت اظهار نظر داشتند مطرح ساختم، چون شخصاً اطلاع دقیقی از این امرنداشتند، پاسخ مقتضی را به بعد از مسافرتی موقوف کردند که قرار بود به محل اقامت یکی از مأموران مهم و دست اندرکار آن زمان فرمانداری نظامی که در جریان رویداد های روزانه بود انجام دهد.

پاسخ مزبور که بیش از پیش غافلگیر کننده، شگفت آور و برای اولین بار شنیده میشد حاکی از آن بود که کیانوری یکبار بوسیله همین مأمور فرمانداری نظامی دستگیر و پس از بازداشت کوتاهی مرخص گردیده است. من از بازگوشی گفته هائی که در این مورد با افسر عالیترتبه فوق بین ما گذشته است، برای جلوگیری از هرگونه تلقینات احتمالی خودداری میکنم و فقط قسمتی از آنچه را که این مقام بصورت کتبی به من داده اند و مربوط به بحث ما است عیناً نقل می کنم: «کیانوری يك دفعه دستگیر شد. زرندي نشان داد. به بختيار اطلاع دادم. بختيار با يك نفر به فرانسه تلفنی صحبت کرد. گفت او را نگه دازید. مرا خواست، رفتم حضيرة القدس. يك خارجی آنجا بود گفت او را ببر با کیانوری روبرو کن. صحبت کردند گفت او را ول کنید. فرار کرد. مریم هم يك دفعه منزل يك قاضی بود. خبر داد. به بختيار خبر دادم گفت کارش نداشته باش.»

در این یادداشت کوتاه، تنها نام زرندي و مقداری از سوابق او برای ما کادر های قدیمی حزب آشنا است که تاریخچه نسبتاً طولانی دارد و دیگر هیچ! اتفاقاً زرندي پس از مدتها همکاری با رکن دوم فرمانداری نظامی و سپس فرار و پناهنده شدن به شوروی اعتراف کرده است که یکبار کیانوری را لو داده است.

راه آزادی: نام زرندي در برخی مدارك حزبی دیده میشود. زرندي کی بوده که کیانوری را میشناخته و باعث دستگیری وی گردیده است؟

آذرنور: زرندي یکی از کادر های فعال حزب توده ایران بود که با کیانوری روابط حزبی مستقیم داشت. زرندي مدتی بعد از کودتا دستگیر شد و تسلیم وی باعث کشف چاپخانه مخفی، شبکه های پخش نشریات، ... و عده زیادی از کادر های مؤثر حزب گردید. او پس از

مدتی همکاری ثمربخش با مأمورین فرماندار نظامی فرار کرد و به شوروی پناهنده شد. من شخصاً او را نمی شناختم ولی پس از قرائت گزارش بیست و چند صفحه ای او در شوروی، که به چگونگی همکاریها، خیانت ها و فرار خود اعتراف میکند با نام و سوابق او آشنا شدم. زرندي در گزارش خود، درباره دستگیری کیانوری، تا آنجائی که من بخاطر دارم نوشته بود: طبق معمول با ماشین جیب فرمانداری نظامی و مأمورین در خیابانهای تهران برای شکار گشت میزدیم. در خیابان نادری کیانوری را که لباس افسری به تن داشت دیدم. فوری به مأمورین نشان دادم و او را دستگیر کردند. کیانوری دفعتاً مأمورین را غافلگیر کرد و با شلیک چند گلوله که در نتیجه آن یکی از درجه داران را مجروح نمود، فرار کرد. من تحت تاثیر این حادثه که به حماسه ای شبیه بود بخود آمدم و لحظه ای بگشته خود برگشتم و برای آنکه فرار کیانوری را تسهیل کرده باشم، به بهانه لزوم کمک فوری پزشکی، توجه مأمورین را به حمل سریع و سرپرستی درجه دار مجروح در بیمارستان جلب کردم. زرندي انگیزه فرار خود را دو علت عمده ذکر میکند که اولی و مهمتر ابراز شهامت کیانوری در این رویداد است. او علت دیگر را، نتیجه و تاثیر روایات درجه دار شکنجه گری بیان میکند که در منزل او تحت نظر وی زندگی میکرده است. برطبق نوشته زرندي این درجه دار هر شب استقامت، پایداری و مردانگی دستگیر شدگان توده ای را مستوده و برعکس ضعف، بی شخصیتی افراد سازمانهای دیگر را که با يك تهدید و کشیده به عجز و لایه افتاده و همه اسرار خود را بروز میدادند تعقیب و تقبیح مینموده است. زرندي مینویسد بخود آمدم و گفتم هم سنگر های بیروز تو با ابراز شهامت، فداکاری و وفادار به آرمانها خود دشمن را به ستایش واداشته اند و تو این چنین خود را در منجلاب تسلیم و خیانت آلوده کرده ای ... (منقولات از قول زرندي به معنی است).

خوبست نام زرندي در این مصاحبه بمیان آمد. گزارش تقریباً ۳۵ سال قبل وی، درباره لو دادن کیانوری و دستگیری او با خبری که بدان اشاره گردید مبنی بر اینکه یکبار کیانوری دستگیر شد و زرندي او را نشان داد همخوانی پیدا میکند، ولی قسمت بعدی خبر یعنی ماجرای تیراندازی و فرار او از معرکه، با گزارش همین افسر حاکی از اینکه او را از زندان آزاد کرده اند تناقض دارد. این دو خبر از دو منبع مختلف، چه با هم ارتباط داشته باشند و یا نداشته باشند، در هر حال شرحی که زرندي در مورد فرار کیانوری میدهد اگر چه سی و پنج سال قبل توجه و دقت کسی را جلب نکرد ولی اکنون بنظر بحث انگیز میباید. بهر صورت کاسه ای زیر نیم کاسه بهشم میخورد. درمورد زرندي نمیتوان بیش از این بحاشیه رفت. هنوز مطالب دیگری درباره دستگیری کیانوری باقی مانده است.

را آزادی: ادامه بدهید.

آذرنور: بهر حال خبر دستگیری کیانوری بعد از کودتای ۲۸ مرداد و آزادی وی با مداخله يك فرد خارجی و بدستور بختيار معنی جدیدی شد که کشف آن بعثت فقدان منابع موثقی تحقیق بسیار مشکل مینمود. از سوشی قضاوت ها با تکیه به قرائن و احتمالات، احتمالات دیگری پیش میآورد که برای يك نتیجه گیری مستند کافی نبودند. از سوی دیگر اهمیت خبر بعدی بود که برای من ضرورت شناخت ماهیت این قضیه را بهر قیمت ممکن، الزامی میساخت. در این راستا من مسئله را با افراد معدود و صلاحیت داری که تعداد آنها از شماره انگشتان يك دست کمتر بود مطرح ساختم. از جمله در ملاقاتی که با دوست نفید دکتر حسن نظری که سوابق و روابط نزدیکی با ارگانها، شخصیت های حزبی و روابط بین المللی داشت بعمل آوردم. پس از تمهید مقدماتی با ایشان، اظهار داشتیم خبر مهمی بدستم رسیده است که حکایت از دستگیری کیانوری بوسیله فرمانداری نظامی، بعد از کودتای ۲۸ مرداد میکند. نظری بدون اینکه منتظر توضیح چگونگی رویداد از جانب من باشد، بخود این حق تقدم را داد که بگوید «بلی، میدانم و از کم و کیف آن اطلاع دست اول دارم و این موضوع یکی از مطالب مهم یادداشت های من است که در بخش های بعدی خاطرات خود آنرا بطور میسوط شرح خواهم داد. مضمون کلام آنروز نظری این بود: وقتی در عراق بودم، روزی ملامصطفی بارزانی کسی را دنبال من فرستاد تا برای مسئله مهمی با وی ملاقات کنم. پس از دیدار ملا یکی از افراد خود را احضار نمود و خطاب به وی اظهار داشت: آنچه را که درباره کیانوری برای من شوح دادی، برای

فرد مزبور گفت: بعد از کودتای ۲۸ مرداد زمانی که در زندان فرمانداری نظامی بودم بچشم خود دیدم که کیانوری را پس از دستگیری به زندان آوردند و پس از مدت کوتاهی مرخص کردند و بر اساس شایعاتی که در زندان پیچیده بود گواهی میداد که گویا سید ضیاءالدین طباطبائی به زندان آمد و با وساطت وی کیانوری را مرخص کردند. نظری میگفت من جریان را فوری به کامبخش گزارش دادم و او به من تاکید کرد درباره این موضوع با کسی صحبت نکنم. پس از چندی مرا به جلسه ای دعوت کردند که کامبخش و آنیسیموف Anissimov (یکی از کادر های سطح بالای حزب کمونیست شوروی، وابسته به کا. گ. ب که در چارچوب روابط بین المللی با حزب توده ایران در تماس بود) و من شرکت داشتیم. در این جلسه آنیسیموف به من ابلاغ کرد که درباره گزارش تو، ما از جریان دستگیری کیانوری و ترخیص وی اطلاع داریم و خود کیانوری گزارش کامل آنرا داده است. او تاکید کرد که در مورد این مقوله نباید با کسی صحبت شود. نظری با تبسم معنی داری خاطرنشان ساخت که لحن گفتار آنیسیموف طوری بود که آشکارا این معنی از آن مستفاد میشد «فضولی موقوف، ما از همه چیز اطلاع داریم».

دوست دیگری که بمثابة يك حزبی متعصب چند سالی مستقیماً با کیانوری کار کرده است و سوابق خدمتی در سازمانهای اطلاعاتی ارتش داشته و اظهار نظرش میتنی بر تحلیل های حرفه ایست در پاسخ نامه ای که نظر وی را خواسته بودم چنین مینویسد: «بنظر من آزاد شدن کیانوری از بازداشت بعد از ۲۸ مرداد، در محدوده فکر سیاسی - اطلاعاتی تیمور بختیار نمیتوانست باشد. این نقشه زیرکانه میباید از آن شاپور جی (ریپورتر) بوده باشد. در آن سالها تیمور بختیار و همکاران عمده او تحت هدایت انگلیسها و امریکائیا (عمدتاً انگلیسها) اجراگر امور بودند... دورتر، وقتی به نمونه هائی از عملکرد های کیانوری مذاقه کنیم شك نسبت به او که بعنوان عامل سرویس های اطلاعاتی انگلیس هم بوده باشد، بوجود میاید، اما آیا از این نمونه هاو قرائن و حتی فاکت قوی شما درباره ماجرای بعد از ۲۸ مرداد و آزاد کردن او از زندان را میتوان بعنوان سند عاملیت او نسبت به دستگاه اطلاعاتی انگلیس قلمداد کرد؟ با شناخت نسبی که درباره عملکرد های دستگاه اطلاعاتی انگلیسها در ایران داریم، چنین امکانی منتفی نیست ولی متأسفانه تمام این نمونه ها بمثابة قرائنی است که میتوان مطرح کرد و نتیجه گیری اطلاعاتی بعنوان تأیید امر، هنوز کافی بنظر نمیاید».

اظهار نظر این دوست که ضمناً چند سالی در مقام عضویت کمیته مرکزی حزب توده ایران فعالیت داشته است، بر پایه تجارب، دانش حرفه ای و اطلاعات موجود میباشد که بنوبه خود معقول و منطقی است. اما داده های دکتر نظری بویژه از آنجهت که با به صحنه آمدن منبع جدید اطلاعاتی معتبر و مستقل، موضوع دستگیری و ترخیص کیانوری را تأیید میکند دارای ارزش اطلاعاتی و بهره برداری حائز اهمیت و درخور توجهی است، اگرچه منبع جدید موضوع را از زاویه دیگری مطرح میسازد و متناسب با آن برخورد دیگری با مسئله دارد. راه آزادی: روایات مختلفی که به آنها اشاره گردید، ابهاماتی هم بوجود آورده است. بالاخره استنتاج خود شما که این موضوع ها را شخصاً تعقیب و بررسی کرده اید بویژه در وابستگی و همکاری احتمالی کیانوری با سازمانهای اطلاعاتی انگلستان در تحقق کودتای ۲۸ مرداد چیست؟

آذر نور: من اعتراف میکنم که صلاحیت لازم در امور، رموز و کیفیت عملیات جاسوسی - ضد جاسوسی ندارم. بویژه در چائیکه شیوه های جاسوسی انگلیسها که بسیار پیچیده، فنی و حرفه ای است مطرح میباشد. انگلیسها با آشنائی کامل به محیط، سوابق تاریخی و با تکیه به رجال و شخصیت های خود فروخته وابسته، نفوذ عمیقی در دستگاههای کلیدی کشور داشتند و با کادر های کاردان، تکنیک پیشرفته و استعداد استثنائی از این امکانات وسیع، حد اکثر بهره برداری را میکردند و در این راستا اکثر ایدون گذاشتن رد پاشی، حتی عوامل آنها در سطوح پائین تر از خطر شناسائی مصون مینمادند. ملاحظه کنید مثلاً یکی از اطلاعات جالب افسر بلند پایه امنیتی که آنرا با اطمینان خاصی بیان میکرد این بود که رکن دوم ستاد ارتش بطور یقین میدانست یکی از اعضای مهم مرکزیت رهبری حزب توده ایران با انگلیسها تماس دادرولی از مشخصات او

هیچگونه اطلاعاتی نداشت. خبر مشابه از افسر دیگر رکن دوم میباشد که با مصطفی فاتح در تماس بوده و از قول او نقل میکند که در سطح بالای رهبری حزب عوامل نفوذی داشتند. تصادفاً خود من مدت کمی بعد از ۲۸ مرداد با پدیده ای مواجه شدم که از وجود عامل نفوذی خطرناکی در رده بالای رهبری پرده بر میداشت. این راز بعد از دستگیری سرگرد رستمی گوران فرمانده گردان اعزامی از کرمانشاه که یکی از افسران قویاً مورد اعتماد ارتش بویژه تیمور بختیار بود کشف شد. افسر رکن دوم ستاد ارتش مأمور زندان فلک الافلاک که دوست بوران دبیرستانی من بود و هیچ کمکی را از من مضایقه نمی کرد در پاسخ سؤال من که «دیگر دستگیری سرگرد رستمی گوران با آن سوابق مثبت و روشن چه صیغه ایست؟» صریحاً اعتراف کرد که رکن دوم در مقامات بالای حزب عامل نفوذی دارد که فقط يك درجه پائین تر از کمیته مرکزی است که داده های او بدون چون و چرا در رکن ۲ پذیرفته میشود و وابستگی سرگرد رستمی را به حزب او گزارش داده است. البته این موضوع در کمیته زندان مطرح شد و ما آنرا فوری به رهبری گزارش دادیم. بعد ها نیز در هر فرصتی مسئله پی گیری شد که متأسفانه از سوی رهبری هیچوقت جدی گرفته نشد.

درباره وجود عوامل نفوذی در حزب «مارک - کازیرو روسگی» در جزوه ۶۳ صفحه ای بنام کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ که در ماه اوت ۱۹۸۷ منتشر ساخته و سرهنگ نجاتی ترجمه آنرا تحت عنوان «جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران» ضمیمه کرده است مینویسد «در این ایام (۱۹۴۲) «سیاه» تا سطوح عالی تشکیلات حزب توده رخنه کرده بود و از متن دستورات رهبری حزب به کادر ها اطلاع داشت. لذا میتوان گزارشات مزبور را (عدم احتمال توسل حزب به کودتا) بسیار دقیق تلقی کرد».

میخواهم خاطرنشان سازم، باوجود اینهمه نشانه ها، شواهد، قرینه ها، بدون سترسی به مدارک مستند، من بخود اجازه نمیدهم تا انگشت روی فرد مشخصی بگذارم. علیهذا وظیفه خود میدانم با در اختیار قرار دادن همه اطلاعات، شواهد و قرائن، بتوانم افراد صلاحیت دار، محققین و متخصصین را یاری برسانم تا با جمع بندی و تلفیق آنها با اسناد و داده های مختلف دیگر حقایق را برای تدوین بدون تحریف تاریخ معاصر روشن نمایند، اگرچه من استنباطاتی دارم که نظریاً شخصی است.

از آنچه که درباره انگلیسها گفته شد در مقایسه با شورویها وضع فرق میکند. سیستم و شیوه عمل آنها در اینمورد با «گشاد بازیهای» عجیبی توأم است. گسترش طیف فعالیت آنها و استفاده بی بند و بار از مجریان غیر حرفه ای، بی صلاحیت، فرصت طلب و دلایل دیگر «باری بهر جهت» قصد و نیات آنها را بسهولت فاش میسازد. مثلاً بعد از ورود ما به شوروی از همان روز های اوّل و پس از گذشت زمان اندکی، کافی بود تا بتوان ۹۰ - ۸۵ درصد حزب ها را که به خدمت کا. گ. ب کشیده شده بودند شناسائی کرد. رفیق افسری برای نشان دادن روش شورویها در این رابطه، حزب را به مزرعه ای تشبیه میکرد که کا. گ. ب بمثابة کشاورزی، تخم جاسوسی و خبرچینی را مشت به مشت در آن پخش مینمود تا هر جا زمینه مناسب و مستعدی پیدا شود رشد و نمو نماید و محصول بدهد، بدون اینکه نگر داری و مراقبت از آن نیازی به سرمایه گذاری و صرف انرژی ویژه ای داشته باشد. طبیعی است که این روش در مسائل مهم جاسوسی به این صورت صادق نمیشد... و یکی از دلایل عمده ای که اجازه میدهد در مورد فعالیت های غیر اصولی و مداخلات خشن شورویها در امور داخلی احزاب به اصطلاح برادر، از جمله ایجاد مکتب پرورش جاسوسی با اطمینان نزدیک به یقین اظهار شود در همین توضیحات مستتر است. اکثریت پناهندگان به شوروی بطور نسبی با این واقعیت تلخ و دردناک آشنا هستند. ببخشید از اینکه من گاهی به خاطر ضرورت تشریح برخی مسائل ناگزیر به حاشیه میروم.

شما استنتاجات شخصی مرا پرسیدید. اگر چه من درباره وابستگی کیانوری به سرویسهای جاسوسی شورویها بطور مشخص نظر خودرا ابراز داشتم ولی درمورد انگلیسها فقط به ارائه شایعات، نشانه ها، قرائن و دلایلی که بیانگر نفوذ عوامل جاسوسی آنها در مقامات بالای حزبی بود اکتفا نمودم. لذا بشما حق میدهم با توجه به فعالیت های پیگیرانه ای که من در این راستا انجام داده ام، با طرح این سؤال پاسخ روشن تری بخواهید.

نظر یکی از دوستان را نقل میکنم. او بدرستی میگفت «در تاریخ چندین دهساله حزب توده ایران، حتی در جنبش چپ معاصر ایران کیانوری نمونه دومی نداشته است». اگر فیلم رویداد های مهم فاصله زمانی که کیانوری فعالیت حزبی داشته است، از نظر بگذرانیم، واقعه ای پیدا نمیشود که وی در آن نقش شاخص و مؤثری (مثلی یا مثبت) نداشته باشد. در حالی که چنین وضعی حتی در مقیاس بسیار ضعیفتر شامل هیچکدام از افراد رهبری حزب، یا سابقه ترین و با نفوذ ترین آنها را هم در نظر بگیریم نمیشود. برای آنکه سخن به درازا نکشد از چند رویداد عمده بطور فشرده یاد میکنم.

اگر چه وقایع دهه ۱۳۲۰ خارج از برنامه بحث ماست اما من عهد شکنی میکنم و تنها حادثه ترور ناموفق شاه، در بهمن ۱۳۲۷ را بعنوان يك نمونه سمبولیک و بعلمت اینکه بر غیرقانونی شدن حزب و تعرض بعدی ارتجاع انجامید و کیانوری نیز در نامه خود، بعنوان شایعات از آن نام برده است اشاره میکنم.

در این واقعه هیچکدام از اعضای رهبری حزب که اکثریت قریب به اتفاق آنها در ایران و در چارچوب مسئولیتهای حزبی خود انجام وظیفه مینمودند نه در روز واقعه و نه مدتها بعد و برخی سالهای بعد نه خبر داشتند و نه در تصورشان می گنجید که کیانوری در این واقعه دست داشته است.

به یاد بیاوریم که نقشه ترور شاه در دوران بسیار حساس کشور ما، بویژه زمانی که مسئله نفت در مرکز توجه امپریالیستهای نفت خوار جهانی قرار داشت، بوقوع پیوست. در آنموقع تیمسار سپهبد رزم آرا مقتدر ترین شخصیت استثنائی ارتش، ریاست ستاد ارتش یعنی در حقیقت فرماندهی بالفعل نیرو های مسلح ایران را داشت. اجرای این سوء قصد بوسیله فردی بنام ناصر فخرآرایی انجام گرفت که بعلمت داشتن کارت خبرنگاری روزنامه «پرچم اسلام» مناسباتش با چریکاناتی از حرکت اسلامی گره میخورد. ارتباط ناصر فخرآرایی با معشوقه خود بنام مهین اسلامی که دختر باغبان سفارت انگلیس بود بعنوان یکی از اسرار پشت پرده بخاموشی گزاشد. ضارب باوجود تسلیم، گویا به فرمان شاه یا نستور یکی از همراهان بلند پایه که او را نکشید، در نتیجه تیراندازیهای اطرافیان شاه، بدنش به غربال تبدیل گردید.

در مورد یکایک اجزاء مطالب فوق به اضافه روایات متفاوت دیگر در این باره، با اینکه در محافل مختلف دولتی، حزبی، رجال و شخصیت های منفرد، تعبیر و تفسیر های متفاوتی ارائه شد، اما تا به امروز ماهیت واقعی، هدف، سازمان ده و معمار اصلی این واقعه روشن نشده است.

انگیزه شرکت کیانوری در این حادثه چه بوده است؟

در پلنوم چهارم وسیع، بحث مفصلی در این باره صورت گرفت. طبق نستور دکتر رادمنش دبیر اول حزب، سرگرد سفاشی، عضو سابق کمیته سازمان افسری، حقوق دان و یکی از بازجویان اصلی پرونده ترور ناموفق شاه در دادرسی ارتش، میبایستی با درنظر گرفتن این پرونده و تلفیق آن با اطلاعات و شهادت های موجود در حزب، گزارش کاملی از واقعه را تهیه نماید، این گزارش بشکل پرونده ای منظم، برای مطالعه و بحث در اختیار شرکت کنندگان پلنوم قرار گرفت. مهمترین نکته ای که در پرونده به چشم میخورد خلاصه و یا غیبت یکساعته کیانوری بود که در فاصله زمانی قبل و بعد از تیراندازی به شاه رخ داده بود. خاطر نشان میکنم که در روز مزبور رهبران حزب در مراسم یادبود و سالگرد شهادت دکتر آرائی در امامزاده عبدالله حضور داشتند. این پرونده که نسخه واحدی بود دفعتاً در پلنوم ناپدید و بکلی مفقود الاثر شد! بالاخره عمل خود سرانه کیانوری بمناسبت شرکت در حادثه ترور شاه، در ارتباط با نقاط ضعف و خصوصیات فردی وی از قبیل ماجراجویی و تک روی مورد انتقاد قرار گرفت.

آیا امروز که ۴۴ سال از واقعه مزبور میگذرد، اگر آنرا از زاویه دیگری، با بینش روشن و وسیع تری، باتوجه به گوشه و کنار آن و با در نظر داشتن دیگر رویداد های بعدی حزبی بررسی کنیم، نتیجه گیری پلنوم میتواند منطقی و معتبر تلقی گردد؟ کیانوری در جزوه «نکاتی از تاریخ حزب توده ایران» در پاسخ پرسشی مربوط به جریان این سوء قصد میگوید: «البته من اسمش را سوء قصد نمیگذارم چون يك حسن قصدی بوده است. ولی خود شیوه ای بوده است که ما نظریات معینی نسبت به آن داریم». در این جمله اعترافی از شرکت

در واقعه به چشم نمیخورد، ولی در همین پاسخ کوتاه و ماهرانه و در کلمات دقیقاً حساب شده آن، تفسیر های کشدار و پرمضمونی نهفته است.

تکرار و تجزیه و تحلیل مطالب عمده ای که در این مصاحبه درباره آنها گفتگو بعمل آمد، خسته کننده و غیرضروری است. اما نکاتی دیگر و یادآوری چند مسئله به من کمک میکند تا پاسخ به پرسش شما را دقیق تر سازم. معمولاً قرائت نامه ۵ نفر اعضای هیئت اجراییه و اعمال کیانوری در کودتای ۲۸ مرداد، بویژه برای افراد حزبی که با ساختار، سلسله مراتب و انضباط حزبی آگاهی دارند باید سؤال انگیز باشد. مثلاً کیانوری بعنوان عضو هیئت اجراییه که از مسئولیت سازمان تهران برکنار شده و تبلیغات و انتشارات حزب را عهده دار میباشد چگونه بخود اجازه میدهد خوسترانه در کار های سازمانهای دیگر مداخله نماید؟ کیانوری باوجود تشبثات پیگیرانه، چه دوران بسیار کوتاهی بعد از شکست فرقه دموکرات آذربایجان، آنهم با مداخله خوسترانه کامبخش هیجوقت مسئولیتی در سازمان افسران نداشته است. ولی چنانچه دیده شد او تا آخرین روز های لو رفتن سازمان بطور بالقوه حکم میراند و با اکثر دبیران سازمان افسری مناسبات تشکیلاتی برقرار کرده است که البته این انتقاد بخود افسران نیز وارد است. پهر حال مسئول سازمان افسری در دوران قبل از کودتا جودت بوده و طبق اعتراف خود کیانوری، سرهنگ مبهوشی مسئول سازمان افسران، در آستانه کودتا، اواخر شب اخبار مهم را در اقامتگاه شخصی کیانوری به اطلاع وی میرساند. و چالب تر آنکه کیانوری قبل از طرح مسئله در هیئت اجراییه به کمک همسرش مریم فیروز این اطلاعات را به دکتر مصدق میرسانده است. از نظر انضباط تشکیلاتی این شیوه کار، در تمام ابعاد خود قویاً محکوم است.

بدین ترتیب بازم سهولت و تردید تشدید میگردد.

انگیزه کیانوری از مبادرت به چنین اعمال خوسترانه چه میتواند باشد؟

در نامه جمعی هیئت اجراییه که خود کیانوری آنرا امضاء کرده است، از کمیته مرکزی مقیم خارج خواسته میشود اقدام کنند تا مجدداً ارتباط با شورویها برقرار گردد. در حالیکه کیانوری شخصاً و مخفی از دیگر اعضاء این ارتباط را حفظ کرده است.

این تر در اصل متعلق به کیانوری است که پس از لو رفتن سازمان افسران، اعضای آن که تقاضا داشتند تکلیف آنها را معین نمایند آیا مخفی گردند و یا خودرا معرفی نمایند؟ به آنها ابلاغ میشود، هر اندازه تعداد دستگیر شدگان زیاد باشد تعقیب ها و فشار ها بیشتر تخفیف پیدا خواهد کرد.

در پلنوم چهارم یکی از کادر ها بنام ناصر صارمی که مستقیماً با کیانوری کار میکرد گزارش داد که سرهنگ ۲ یزیدی نمینی و سرگرد وزیریان از وی خواستند تا تصمیم رهبری را دراینمورد به آنها و دیگران ابلاغ کنند. این دو نفر قراری با صارمی میگذارند در صورتیکه در ساعت و محل مقرر حاضر نشود علامت اینست که خودرا معرفی کنند. وقتی گزارش به کیانوری داده میشود او با عصبانیت صارمی را بعلمت ملاقات با آنها مورد سرزنش قرار میدهد و بعد از اینکه از حدود مسئولیت او خارج است صارمی را از رفتن به محل موعودمتن میکند. این دو افسر بعد از معرفی تیرباران شدند.

این دو برخورد متضاد را چگونه میتوان توجیه کرد؟ برای بدست آوردن اخبار و اطلاعات تماس با افسران مجاز است. اما در آن لحظات بحرانی که جان افراد در خطر است تماس از حدود مسئولیت خارج است.

از این نوع بند بازیها، مثالهای فراوان میتوان آورد. بصورت خیلی فشرده ناچار به تکرار هستم. دستگیری و ترحیم کیانوری بشکلی که بیان شد برای من يك مسئله گرهی است. وقتی انسان سوابق سنتی وابستگی بختیارها را به انگلیسها، بویژه روابط نزدیکی که تیمور بختیار با «سر شاپور ریپورتر» یکی از سر جاسوسان بویتانیاداشته، کسیکه بعلمت خدمات برجسته اش به انگلستان لقب شوالیه و نشان O.B.C دارد (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. جلد دوم از جمله به عکسهای مراجعه شود که از البوم سر شاپور در اوائل انقلاب در جریان تصرف خانه وی بدست آمده است). آنوقت نقش بختیار را در آزاد سازی کیانوری پس از دستگیری وی، در چه مسیری و در چه چارچوبی میتوان مورد بررسی قرار داد؟



پالاخره سند بدست آمده از «ساواک» و محتویات آن درباره حزب که عمدتاً کیانوری و خویشان دور و نزدیکش را در برمیگیرد چگونه میتوان تعبير شود؟

در همین رابطه، سکوت مطلق کیانوری درباره دستگیری خود و عدم اطلاع به حزب، درعین حال گزارش کامل ماجرا به بیگانه چه معنی میدهد؟

حدس من اینست: وقتی در تمام این رویدادها و ماجراها حضور و نقش کیانوری با برجستگی نمایان است فعلاً حق بجانب کسانی است که شک و تردیدشان تنها کیانوری را مورد هدف قرار میدهد. مگر آنکه ضد آن ثابت شود.

درباره فعالیت علنی، نیمه علنی حزب بعد از انقلاب، آخرین یورش که بوسیله جمهوری اسلامی صورت گرفت و ادامه حیات حزب را مختل و متوقف ساخت، دستگیریها، گفتارهای تلویزیونی، اعدامها و مصاحبه های کیانوری در موضع يك «مارکسیست ارتدکس» گفتنی و نوشتنی زیاد است که خارج از برنامه مصاحبه است.

راه آزادی: چه درونمائی وجود دارد تا بر اساس داده های جدید، قضاوت قاطع و نهائی درمورد ابهامات موجود بعمل بیاید؟

آزادور: معمولاً این قبیل مسائل نمیتوانند برای همیشه در زیر پرده اختفاء باقی بمانند. ثبوت و یا رد آنها به عوامل متعددی بستگی دارد. مثلاً چند ماه قبل يك گروه ویژه بررسی اسناد و مدارک تاریخی سازمان «سیا» اعلام کرد که بسیاری از این اسناد از جمله نقش این سازمان در سرنگونی دولت مصدق در ۱۹۵۳ از رده مدارک محرمانه خارج شده و میتوانند در دسترس عموم قرار بگیرند که اتخاذ تصمیم نهائی با رئیس «سیا» است.

بعد از کودتای ناموفق در شوروی سابق، یلتسین رئیس جمهور روسیه و چند مقام مسئول دیگر اعلام داشتند که مدارک محرمانه کا.گ.ب را انتشار خواهند داد که در این زمینه نمونه هائی مشاهده شده است.

مسلماً در اسناد بایگانی شده «ساواک» سابق نیز مدارکی وجود

دارند که میتوانند به روشن شدن برخی ابهامات کمک نمایند. از جمله آنها مطالب محرمانه مربوط به نامه «ساواک» آلمان شرقی است که درباره آن صحبت شد.

مهمتر از همه شخص کیانوری است و چنانچه خود در مصاحبه با کیهان هوائی میگوید: اکنون با همسرش در خانه آپرومند و مناسب زندگی میکنند و امکانات رفاهی و سترسی به وسایل ارتباط جمعی دارند. او نشریه «راه آزادی» را میخواند زیرا در مصاحبه خود مطالبی درباره آن اظهار داشته است و بطور یقین این مصاحبه نیز بدست وی خواهد رسید. کیانوری میتواند با استفاده از آزادیهای که در دسترس وی قرار داده شده است برای رفع شک و سوءظنهای بوجود آمده و رد هرگونه اتهامات ممکنه نه تنها از خود دفاع نماید بلکه بشیوه همیشگی موضع تهاجمی نیز بگیرد. تاریخ، جوانان امروز و نسلهای آینده از نورالدین کیانوری که هشتمین دهسال زندگی پرماجرایی خودرا میگذرانند، يك برخورد صمیمانه، پاسخ صادقانه، وارسته از همه وابستگیها و قیود گذشته و حال طلبکارند. اگر بخواهد و بتواند.

امکان دیگر شرکت و کمک شاهدان، ناظران و صاحب نظران از تمام طیف های چپ، راست و ملی میباشد تا با تبادل افکار و عقاید و احیاناً ارائه اطلاعات و مدارک مستند، بتوان به حقایق بیشتری دست یافت. شایسته است اضافه کنم که افسران اطلاعاتی که خبر دستگیری و آزادی کیانوری را پس از کودتا اطلاع داده اند اگر چه فعلاً مایل به افشای نام خود نبودند، لیکن اظهار آمادگی شد که در صورت نیاز حاضرند با معرفی خود و ارائه دلایل تکمیلی صحت کامل خبر مربوطه را ثابت نمایند.

اما امید دیگری که باقی میماند و اساسی تر است انتشار اسناد از سوی دولت انگلستان است. اگر چه انگلیسها بر طبق سوابق سنتی اسناد محرمانه خودرا بر حسب طبقه بندی (البته با معیار خوششان) در فواصل زمانی معینی منتشر مینمایند. اما میاسفانه هیچکس نمیتواند درمورد میزان و درجه محرمانه بودن مسئله مورد بحث ما، که در کدام رده بندی قرار گرفته است اظهار نظر نماید.

ناتمام

مروزی پر ... بقیه از صفحه ۱۷

بشمار می آمد، یا شتاب می کوشید سقوط شاه را با انتقال همزمان قدرت به نیرویی محافظه کار، جبران کند و چنین بود که با آنکه سفیر امریکا - سولیوان - در خاطراتش از سال ۷۵ که به تهران می آید، و از هوشیاری خویش در تشخیص موقع مناسب روحانیت برای چانشینی شاه یاد می کند و خامی و غفلت همتای روسی اش را به طنز می گیرد، اما در واقع امریکا نیز در این تشخیص مرتکب خطایی جبران ناپذیر شده بود و اهمیت این خطا را در انتخاب روحانیت برای حکومت در ایران پس از آنکه استقرار و جا به جایی تحقق یافت درک کرد، زمانی که دیگر تدبیر های سیاسی امریکا، همه جا با شکست و خطر مضاعف رویا رو گشت. مسکو هم که رهبری حزب توده را به چنانداری از روحانیت وارد کارزار کرد، خطایی تازه مرتکب شد؛ رهبری حزب توده که باید از گذشته می آموخت به دلیل سی سال دوری از ایران، حکومت روحانی را با حکومت مصدق اشتباه گرفت و سر در دامن ملاها گذاشت. و بازی دوگانه ناکامی را آغاز کرد که از اراده گرایی و مشی توطئه گرانه ناشی می شد، اما بی آنکه فرصتی پیدا کند، در اثر بازیهای بین المللی و از پرده بیرون افتادن سیاست مسکو در ایران - گروهی از انقلابی های با ارزش ایرانی را به کشتن داد و خود نیز در زندان ملعبه بازیهای ماهرانه رژیم شد و کارش به ابدال کشید.

جنگ ایران و عراق را باید عامل ششم بشمار آورد. جنگی که سیاست بین المللی در دامن زدن به آن نقش عمده داشت: اینکه روحانیت مسلط بر ایران، نمی توانست از استیلا بر عراق و فراتر از عراق، در آینده چشم بپوشد، جای بحث ندارد. اما اگر حمله عراق به ایران، شرایط اضطراری دفاع از میهن را در کشور پدید نمی آورد، هنوز شانس مقابله با استیلاي روحانیت بر قدرت در داخل کشور وجود داشت: حمله عراق سرنوشت وقایع را در ایران تغییر داد. و این جنگی بود که منافع زربانخانه های غرب را تامین می کرد. و علاوه بر گشایش اقتصادی، نزد آنها توجیه ژئوپلیتیک داشت. آغاز جنگ با استقبال آیت الله خمینی رویارو شد و او جنگ را «رحمت الهی» نامید، و از زاویه یی که او به جنگ می نگریست، باید به وی حق داد:

تمام سرکوب های درون کشور و حتی بریدن نفس روحانیت همگام با خمینی، در شرایط جریان جنگ عراق، انجام گرفت. و روزی که غرب اراده کرد به جنگ پایان بخشد خمینی با تعبیر «نوشیدن جام زهر» بر فرمان قطع جنگ صحه گذاشت.

## از ایران دوران انقلاب اکنون چه مانده است؟

کشوری ویرانه و لگدکوب ستم مذهبی، که از روی سابقه هزار ساله، تسلیم روحانیت نشده است و چشم به راه فرصت است تا شانه از زیر بار این ستم تاریخی خالی کند. و جامعه یی که در آن قدرت دست به دست شده است، و داغ ها و فراق ها تازه اند. راست است که روحانیت با مجموعه عوامل فشار خویش بر جامعه استیلاي مدنی و سیاسی دارد، اما واقع اینست که جامعه ایران، جدا از قدرت، سلطه روحانیت، به راه خود می رود، و از آنجا که خرده بورژوازی شهر و روستا، در حکومت سهم یافته است، در شرایط مناسب، سلطه دست و پاگیر روحانیت را کنار خواهد زد. طبقه اجتماعی به قدرت و حکومت راه یافته، دیگر نیاز به ایدئولوژی مذهبی برای تبیین حرکت خویش ندارد و ناگزیر آنها را خواهد کرد. آنچه می ماند اورا قی سورشته از خون و خاکستر و آوار است که روحانیت چاه طلب و خام اندیشه، از فجایع و کژاندیشی هایش به تاریخ فجایع و جنایات مذهبی در ایران افزود. و آرمان گرایی مذهبی را در سیاست و حکومت به بن بست کشاند.

## اما فردا؟

پرسشی است برای هر ایرانی که در ایران بسر می برد، و هر ایرانی که آواره جهان گشته است، پرسشی که پاسخی همراه با احساس مسئولیت می طلبد، همچنان که پرسش خود از مسئولیتی انسانی و ایرانی نشان می دهد.

پاریس: ۱۲ فوریه ۱۹۹۳

# راه ایران

## به سوی

### دمکراسی

#### قسمت دوم

#### دموکراسی عناصر و مراحل گوناگون دارد!

تصور ساده انگارانه از دمکراسی این است که گویا دمکراسی در آزادی تظاهرات و انتخابات آزاد و اینکه «مردم حرفشان را بزنند» خلاصه شده است. ساده انگاری دیگر اینست که گویا یا دمکراسی هست و یا نیست و هیچ مرحله و شکل بینابینی که چه بسا در مرحله ای مطلوبتر باشد وجود ندارد.

**الف) نهادهای شدن دمکراسی و حکومت قانون:** دمکراسی تنها رأی دادن و تظاهرات کردن نیست. مهم اینست که نهاد های سیاسی مثل دولت، مجلس، وزارت خانه ها، دادگستری، فرمانداریها، پلیس، مطبوعات، اتحادیه ها، انجمن ها و... وظایف و اختیارات خود را بدانند و به آن عمل کنند. از مشخصات جوامع مبتنی بر قدری و زورگویی و همچنین دمکراسی های نهاده نشده و هرج و مرج سیاسی اینست که هیچ کس، نه «پالائی ها» که خود قوانین را وضع کرده اند و قاعدتاً باید نگهبان آن باشند و نه «پائینی ها» به جایگاه و چهار چوب وظایف و حقوق نهاد ها احترام نمی گذارد. بدون احترام به قانون دمکراسی نمی تواند بقاء و ثبات داشته باشد. در حکومت های جبارانه، هیچ کس به اندازه زورگویان حاکم قوانین را نقض نمی کند. مردم هم که قوانین را در خدمت خود نمی بینند و خود در تدوین آن شرکت نداشته اند و بعلاوه شاهد نقض آن توسط حاکمان نامشروع هستند، هر کجا که بتوانند قوانین را زیر پا می گذارند و قانون ها و مقررات وسیله مناسبی برای کسب درآمد و رشوه گیری توسط مقامات حکومتی و کارمندان دولت می گردد.

هنگامی که پنجه اختناق از گردن چنین جامعه ای برداشته می شود، بی احترامی

#### بیژن بهیمی

به قانون و ابهام و بی ثباتی نهاد ها دمکراسی را به سرعت به هرج و مرج تبدیل می کند. هرج و مرج و نبود انضباط و مقررات برخلاف تصور عده ای نه گسترش آزادی، بلکه سلب حق از ضعفا و آزادی برای کسانی است که گردن کلفت تر و صدای بلندتر دارند.

برای آنکه آزادی به هرج و مرج و تلاشی جامعه نیانجامد، باید نهادهای کردن دمکراسی و تقویت حکومت قانون را به عنوان جزء اساسی و ضروری دمکراسی به حساب آورد. روشن است که در جریان پیچیده تحولات اجتماعی از پیش نمی توان برنامه ریزی کرد که نهادهای شدن زندگی سیاسی جامعه و حکومت قانون و آزادیهای سیاسی چه تقدم و تاخیری باید داشته باشد. بویژه که این دو در يك دورنمای طولانی تر تاریخی باید دست در دست هم پیش بروند.

**ب) برخورد آراء و روشنگری سیاسی و فرهنگی:** پیش از صد سال پیش جان استوارت میل پدر معنوی لیبرالیسم به این نکته اشاره کرده بود که نیروی بالنده اصلی برای پیشرفت جامعه، انتخابات و پارلمان و رأی مردم نیست. از نظر میل این شکوفائی اندیشه های نو و برخورد اندیشه ها و نظرات است که به دمکراسی نیروی عظیم بالنده می دهد. به همین دلیل مقدس ترین حق سیاسی برای او نه «حق رأی» بلکه «آزادی بیان» بود.

اولویت دادن به آزادی بیان و گسترش مباحثات سیاسی، فرهنگی و علمی بویژه در میان روشنفکران، برای تثبیت دمکراسی اهمیت بنیادی دارد. وجود «الیت» روشنفکری آگاه به این معنا است که دمکراسی نیروی زنده و توانائی را در جامعه پشت سر خود دارد که پیامها و مباحثات کمابیش پیچیده سیاسی و اجتماعی را به

میان افشار وسیع تر مردم می برد و اجرا شدن آنرا از نظر سیاسی، اداری و فنی تضمین می کند. به عبارت دیگر «الیت» وسیع و آگاه روشنفکری حلقه واسط بین رهبران و اندیشمندان يك جامعه و توده وسیع تر مردم و بازوی توانائی این رهبری می باشد.

بدون الیت روشنفکری پخته و آگاه، آزادیهای سیاسی به سرعت به میدان عوام فرویبی، هرجی گری و فرصت طلبی های ارتجاعی میدل می گردد و دمکراسی جای خود را به هرج و مرج، دیکتاتوری و یا جنگ داخلی می دهد. تجربه کشورمان در سالهای پس از بهمن ۵۷ نشان داد که رهبران سیاسی بی سواد و بی تجربه و توده روشنفکری بی سوادتر و بی تجربه تر چگونه امکانات مساعدی را که برای تثبیت دمکراسی در ایران بوجود آمده بود از دست دادند.

الیت روشنفکری ایران امروز تجارب گرانیهای تاریخی، ملی و جهانی را پشت سر نهاده است. بخشی از این الیت به «لطف» مهاجرت اجباری تجربه غنی از زندگی، کار و تحصیل در غرب را بدست آورده اند. نوعی شکوفائی و «رنسانس» فکری هم در داخل و هم در خارج کشور شروع شده که از جمله در دهها نشریه کار فرهنگی و علمی و گروه هنری خود را نشان می دهد. باید این فعالیت ها را تشویق نمود و بین کار فرهنگی، اجتماعی و علمی داخل و خارج پیوند های بیشتری برقرار کرد.

#### ب) حکومت آمرانه «معقول»:

معمولاً در بحث های سیاسی تصویر سیاه و سفیدی از دیکتاتوری مطلق و دمکراسی تمام عیار بوجود می آید. در حالیکه در عمل این گونه اشکال خالص دمکراسی یا دیکتاتوری در جهان واقعیت استثناء بوده و اکثر حکومت ها ترکیبی از عناصر دمکراسی و سلطه از بالا را در خود دارند. در برخی از کشور ها دیکتاتوری و روسای جمهور مادام العمر با نوعی آزادی نسبی مطبوعات و احزاب مخالف توأم است و در تعدادی از کشور های دمکراتیک تر فساد سیاسی و نفوذ گروههای قدرت و یا ترور و خشونت نهاد های دمکراتیک را فلج کرده است.

بویژه باید بین دیکتاتوریهای لجام گسیخته و حکومت های آمرانه معقول تفاوت قائل شد. در دیکتاتوریهای لجام گسیخته مثلاً از نوع دیکتاتوری استالین و یا صدام حسین نقض قانون از بالا، خشونت بی حد و مرز، عدم امنیت اجتماعی برای شهروندان ولو کسانی که به مخالفت با حکومت برخاسته اند، بی ثباتی نهاد های سیاسی و برخورد زورگویانه و دلخواه دیکتاتور و اطرافیانش با زندگی سیاسی جامعه و نقض حقوق و امنیت کسانی که به امور اقتصادی و فرهنگی اشتغال دارند امری روزمره است. در حکومت های آمرانه «معقول» از نوع سنگاپور و تایوان نوعی محدودیت فعالیت های سیاسی و سندیکائی و انتخاباتی با ثبات نسبی سیستم قضائی و نهاد های سیاسی و امنیت اجتماعی برای شهروندان ترکیب می شود. برخلاف

دیکتاتوریه‌های لجام گسیخته که به خشونت سیاسی و رکود اقتصادی و فرهنگی دامن می‌زنند، حکومت‌های آمرانه معقول معمولاً مرحله‌های مقدماتی مناسبی برای گذار به جامعه با ثبات، دموکراتیک و شکوفا هستند.

باید توجه کرد که حتی در دموکراسی‌های پیشرفته غرب نیز ایجاد نوعی تعادل میان میزان دموکراسی و تاثیرگذاری نظر مردم از يك سو و ثبات سیاسی و برنامه ریزی اقتصادی از سوی دیگر ضرورت دارد. برای مثال سیستم اکثریت نسبی در بسیاری از کشورهای اروپایی به افزایش بی‌رویه تعداد احزاب در مجلس و در نتیجه دولت‌های کوتاه مدت و ضعیف منجر شده است و سیاستمداران زیر فشار این شکنندگی سیاسی از اتخاذ تصمیمات خطیر ناتوان مانده‌اند در حالی که سیستم اکثریت مطلق که از نظر دموکراسی عقب افتاده‌تر است میدان را برای دو یا سه حزب بزرگ باز گذاشته و پشتوانه پارلمانی حکومت و کار دولت را تسهیل می‌کند. همچنین به ضرورت مستقل بودن رئیس‌بانک مرکزی از دولت و مجلس توجه بسیار شده. چرا که بانک مرکزی باید بتواند برنامه دراز مدت مالی خود را بدون تاثیر پذیری از فشارهای سیاسی بگیرد. غرض از این دو مثال اینکه حتی در دموکراسی‌های پیشرفته گاه برای بالا بردن کارآئی سیستم سیاسی اشکال کمتر دموکراتیک می‌توانند مفید تر باشند. چیزی که در مجموع به معنی نفی دموکراسی نیست.

## پایان سخن

تکامل يك جامعه پدیده‌ای بفرنج است و اجزاء این تکامل بر هم تاثیر متقابل دارند. بعلاوه هر تحول تاریخی در نوع خود بی‌مانند بوده و بسیار دشوار می‌توان از گذشته به عنوان «چراغ راه آینده» بهره جست. تثبیت حکومت مدنی و نهاد های سیاسی بدون آزادیهای سیاسی و دموکراسی بدون رشد اقتصادی و همه اینها بدون امنیت ملی ممکن نیست. اما نوعی تفکیک این عناصر از یکدیگر و دیدن برخی تقدم و تاخر ها می‌تواند مفید باشد.

در این مقاله از ورود به مباحث مشخص سیاسی روز اجتناب شده اما روشن است که نوعی بازنگری به مفاهیمی چون دموکراسی باید نتایج عملی خود را در سیاست داشته باشد. به ثبات سیاسی، حکومت قانون و نهادهای شدن دموکراسی اهمیت بیشتری باید داده شود و از خوش باوری و پریها دادن به نقش انتخابات آزاد اجتناب گردد. به تحولاتی که در دو، سه سال اخیر در کشور رخ داده از جمله سیاست‌های رفسنجانی نیز در همین مجموعه باید نگاه کرد. تمایل روزافزون به دموکراسی در میان سیاسیون و روشنفکران ایرانی که پدیده‌ای ارجمند و مثبت است. باید با نگرش واقع بینانه برای رسیدن به این دموکراسی توأم گردد. بقول اروپایی‌ها «آزاد اندیشی بزرگ است اما درست اندیشی بزرگتر است»

استکھلم-تابستان ۹۲

## پاسخ به نامه

### يك «توده ای پیر»

بابک امیرخسروی

يك فارسی زبان هم ممکن است طوری مطلب را ادا بکند که بگویند با زبان الکن سخن گفت. این حرف توهین به زبان فارسی و خلق قهرمان فارس نیست. واقعیت اینست که غلام یحیی با وجود اینکه نام قامیلش «دانشیان» بود، سواد درست و حسابی نداشت. معروفست وقتی او را به مدرسه حزبی فرستادند، لاهوردی جوان را با خود برد تا درس مدرسه را با زبان عامیانه برایش توضیح بدهد و همین خوش خدمتی مراتب ارتقاء مقام را در فرقه و بعد در حزب توده برای لاهوردی فراهم ساخت.

نویسنده محترم نامه اگر کلّ جمله را که نقل قول بالا از درون آن استخراج شده است، بدون تعصب در نظر می‌گرفت، با احتمال قوی متوجه می‌گردید که من اگر نوشته‌ام غلام یحیی با زبان الکن در مدح حزب کمونیست شوروی نطق کرد، قصدم نشان دادن عدم توانائی او در ادای يك نطق غرا، با جملات پرطنین و ترکیب زیبا و در مقام مقایسه یا نطق قدوه بود. زیرا بلافاصله نوشته‌ام قدوه «چون ناطق خوبی بود و سابقه آخوندی داشت، با حرارت و شور بسیار و جملات زیبا به نطق غرائی در ستایش از حزب کمونیست شوروی و دولت شوروی پرداخت». قصد من در آوردن این مثال، نشان دادن این واقعیت تلخ بود که چگونه افراد مختلف کمیته مرکزی، حتی مستقل‌هایش، برای ستایش از شوروی، به مسابقه می‌پرداختند.

ویاز اگر نویسنده نامه به گفتار من فارغ از تعصب و پیشداوری عنایت می‌کرد، متوجه می‌شد که در این نقل خاطره، جهت اصلی انتقاد من بیشتر متوجه قدوه است تا غلام یحیی. بگذریم.

از آنجا که ایشان انتظار دارند که اگر پاسخی بنامه ایشان داده شود، فرزندان ایشان جواب را به نحوی برای وی ارسال خواهند داشت، امیدوارم اینکار را برعهده بگیرند، تا شاید اگر واقعا سوء تفاهم باشد، برطرف گردد. مطالب دیگری در دفاع از حزب توده ایران نوشته‌اند که چون مربوط به عقیده و ارزیابی ایشان است و سوء تفاهمی در میان نیست، از اظهار نظر خود داری می‌کنم. همان طور که نوشته‌اند، در این باره «آینده قضاوت خواهد کرد».

شخصی با امضاء محفوظ که خود را «يك توده ای پیر» معرفی کرده است در «نامه سرگشاده» به آقای بابک امیرخسروی، نوشته است در جریان يك مسافرت کوتاه به اروپا چند شماره راه آزادی را خوانده است که تصادفاً شماره هاشی بوده است که مصاحبه من به مناسبت پنجاهمین سالگرد تشکیل حزب توده ایران در آنها چاپ شده است. ایشان از مجموعه سه مقاله نسبتاً میسوط جمله زیر را استخراج کرده است که من به عنوان مثال و نشان دادن رفتار برخی از اعضا کمیته مرکزی نقل کرده‌ام: «در یکی از پلنوم‌ها، باز غلام یحیی بالای منبر رفت و نطق چاکرانه‌ای در وصف حزب کمونیست اتحاد شوروی با زبان الکن خود ایراد کرد». این مرد محترم به این حساب که قصد من از بکاربردن اصطلاح «زبان الکن» توهین به زبان مردم آذربایجان است عصبانی شده به جدال قلمی پرداخته، مرا به «بی‌احترامی به مردم آذربایجان که از نظر کمی در مقام نطق خلق‌های ایران قرار دارد، متهم کرده است. می‌پرسد اگر شما با «غلام یحیی دشمنی دارید»، پس «چرا با زبان و لهجه آذری خصومت می‌کنید» و همین طور دور گرفته، در نامه سه صفحه‌ای خود به من تاخته و توهین‌های متعددی کرده است. پایان نامه را هم با تهدید خاتمه داده است: «شما با این رفتار خود نه تنها برای خود دشمن می‌تراشید، بلکه اگر مواظب نباشید سرتان را هم بر باد می‌دهید!»

نویسنده نامه مثل بنده اهل آذربایجان است. منتهی نمی‌داند که من هم لا اقل به اندازه ایشان به ویژگی‌ها و هویت قومی خود و زبان مادری خود و نیز زبان مادری دیگران احترام می‌گذارم. کافیهست ایشان به مقاله‌های من در مبحث ملی به ویژه در شماره‌های ۲۵ و ۲۶ راه آزادی و نیز طرحی که برای بحث‌های کنگره سوم تهیه کرده‌ام و بزودی انتشار بیرونی خواهد یافت، نظری بیفکند تا متوجه شود تا چه حد قضاوت وی غیرمنصفانه و ناوارد است.

استنباط من اینست که نویسنده نامه، معنای اصطلاح «زبان الکن» را درست متوجه نشده است. این اصطلاح به آن اشارت دارد که سخنگو از فصاحت و بلاغت در گفتار محروم است، یعنی شکسته و بسته سخن می‌گوید.



## مشارکت در بحث مسئله ملی

بابک امیر خسروی

### بخش آخر

#### ملت ایران از کی پا به حیات گذاشته است؟

از آنجه تا بحال آمد و تعریفی که از ملت و منشاء تکوین و شکل گیری آن، به انکاء نظریه ها و تأملات اندیشمندان و جامعه شناسان مختلف ارائه گردید، می توان با بازنگری و تعمق در تاریخ و سرنوشت ساکنان فلات ایران، نتیجه گرفت که ملت ایران یک شبه بوجود نیامده، یا محصول تحولات اقتصادی - اجتماعی یکی دو قرن اخیر نمی باشد. بلکه تکوین آن حاصل یک روند طولانی تاریخی است که از قرن های بسیار دور، حتی از زمان ماد ها و هخامنشیان آهسته آهسته نطفه بسته و در راه تکوین خود گام برداشته و احتمالاً در دوران ساسانیان شکل اولیه آن ریخته شده است. البته قبل از ماد ها، تمدن درخشان چندین هزار ساله عیلامی وجود داشت و دولت عیلام بر بخشی از فلات ایران حکومت می کرد و از دولت های پرقدرت زمان خود بود که عاقبت در حدود شش قرن قبل از میلاد به دست آشور بانی پال، پادشاه سناک و خونخوار آشور از صحنه خارج شد. اما عیلامی ها، در اثر اختلاط و امتزاج با پارس ها، در تمدن و تاریخ ایران جاودانه شدند. زیرا پارس ها بعد از مهاجرت به نواحی جنوب در مهاجرت عیلام قرار گرفتند و چنانچه از شواهد برمی آید در آخرین جنگ های عیلام با شور در کنار آنها بودند و از قرائن برمی آید که هخامنش سرکرده پارسی ها بوده و به همین مناسبت عیلامی ها توسعه تدریجی قدرت آنها را در منطقه تحمل می کرده اند. بعد ها نیز هخامنشیان، شوش پایتخت عیلامی را تختگاه خود قرار دادند و تمدن عیلامی و ماد ها را یکجا به ارث بردند و تداوم بخشیدند. ملت کنونی ایران که نسل ما وارث آنست، محصول یک تاریخ پر فراز و نشیب باستانی است، که در روند تکوین آن بارها از هم گسسته و یار دیگر بهم پیوسته و جوش خورده است. تأمل ما بر عصر ساسانیان، بخاطر استقرار وحدت و تمرکز دولتی از طریق ایجاد ارتش منظم، پایه ریزی دستگاه اداری - دیوان، تعمیم دین مزدیسنان و آئین زرتشت چون آئین ملی و ایدئولوژی قومی - ملی، توسعه بازرگانی و برقراری سیستم پولی و مالیاتی واحد و منظم و بالاخره پیدایش آگاهی نسبی به ایرانی بودن و تمایز از دیگران، از «انیران»، نشانه های مختلف این لحظه مهم در تاریخ تکوین ملت ایرانست. البته تحصیل یقین در این باره، نیاز به کار تحقیقی بیشتر دارد. آنچه در برخورد اول مشاهده می شود، عناصری است که منشاء شکل گیری ملت ایران را بدست می دهد:

ایجاد ارتش منظم با قدرت فرماندهی و مهارت جنگی، کشور را از تهاجم و تجاوز دائمی طوایف و اقوام مهاجم شرقی و امپراطوری روم و بیزانس و نیز از تحریکات داخلی نجبا و مدعیان سلطنت که در دوره ملوک الطوایفی اشکانیان به تضعیف و انحطاط و بالاخره سقوط آن سلسله انجامید، محافظت می کرد. دستگاه اداری - دیوان،

عامل مهم بسط قدرت متمرکز دولتی بود. «این دستگاه دقیق و پیچیده یا سعی در جمع آوری مالیات و استقرار عدالت و امنیت، تمرکز و وحدت کشور را تأمین می کرد و قدرت مطلقه پادشاه را در سراسر کشور بسط می داد.» ۱۴۴ وحدت و تمرکز و استقرار امنیت بی سابقه در کشور موجب رونق فوق العاده بازرگانی و توسعه کشاورزی و صنعت شد. رونق بازرگانی چین به بیزانس که از خراسان و شهر های ایران می گذشت، در توسعه و شکوفائی شهر های چون تیسفون نقش عمده ای داشت. هفت شهر معروف به مداین کسری از یادگار های آن دوره است. پیدایش آئین مانی و نهضت مزدکیان، حاکی از نوعی پویائی فرهنگی جامعه و از جمله نهضت های اصلاح طلبانه و جنبش های عدالت جویانه متعلق به این دوره است که نه فقط از افتخارات تاریخ جنبش های اجتماعی ایرانند، بلکه در نوع خود در شمار برجسته ترین جنبش های در سطح جهانند. از مهم ترین دستاوردهای فرهنگ ملی در این دوران، اهتمام در تدوین اوستاست. می دانیم که آئین مانی و مزدک متأثر از آئین زرتشت بوده است. اشاره برخی مورخین به وجود «نامه شاهان» از توجه این عصر به ضبط حماسه های ملی و تاریخ داستانی دارد. دکتر عبدالصمد زرین کوب می نویسد: «این هم که می گویند هرمز چهارم در زندان درخواست داشت تا چیزی از اخبار شاهان پیشینه را از روی دفتر بر وی فروخوانند، نشان می دهد که در پایان عهد خسرو انوشیروان قسمتی از داستان های ملی و اخبار شاهان گذشته ایران تدوین یافته بود. چنانکه منظومه پهلوی «یادگار زریران» و «کارنامه ارتخشیر پاپگان» ظاهراً در همین ادوار به صورت نهائی خویش تدوین شده اند.» ۱۴۵ هانری ماسه، ایران شناس فرانسوی توضیح می دهد، ۱۴۶ بنا به یکی از مورخان روم شرقی و چند تن از مورخان قدیمی ایران، بدستور یزدگرد سوم ساسانی، اسناد مربوط به شرح احوال پادشاهان گذشته جمع آوری و تدوین شد. بر اساس این فرمان، دانشور دهقان کتاب «فدای نامه» را تدوین کرد. این مقق در عصر خلافت منصور عباسی آن را به عربی ترجمه نمود. بسال ۲۴۶ هجری کتاب مزبور بدست چهار تن از دانشمندان زرتشتی به فرمان ابومنصور بن عبدالرزاق والی توس، از عربی به فارسی برگردانده شد. دقیقی، با استفاده از منابع پهلوی بود که قریب هزار بیت در وصف زرتشت و جنگ ایران و توران سرود. و کار ناتمام او بدست فردوسی تکمیل گردید. دکتر خاتلری در این باره اطلاعات گسترده تری می دهد. و نشان می دهد از زمان ساسانیان، اضافه بر کتاب ها و رساله های آئین زرتشت، نظیر زند اوستا چون «بزرگ ترین بازمانده از زبان و ادبیات پارسیک» ۱۴۷، دینکرد بدهشن، ارداویراف نامه (افسانه دینی)، ادبیات غیر دینی نظیر اندرز نامه ها، تاریخ و داستان وجود دارد. مطالب دو کتاب ایاتگار زریران و کارنامه ارتخشیر پاپگان در «خدای نامه هائی که در عصر ساسانی تدوین شد، گنجانده بودند و از آنجا به شاهنامه فردوسی راه یافته است.» ۱۴۸ وی سپس از آثار ادبی دیگر نظیر منظومه درخت اسوریک و رساله خسرو کواتان آریکد و نیز مانیگان چترنگ (شطرنج) و کتاب شهرستانهای ایران و کتاب پهلویک یاد می کند و به تفصیل به آن ها می پردازد. علاقمندان می توانند به صفحات ۲۲۴ به بعد از جلد اول اثر وی رجوع کنند.

متأسفانه به علت تاراج های متعدد مهاجمان خارجی، نمونه ای از تاریخ های پهلوی که به نثر نوشته اند، باقی نمانده است. اما آن مقدار محدودی که بجا مانده و یا از آنها یاد شده و در متون دیگری بکار گرفته شده اند، انعکاسی از تلاش چشمگیر زمامداران آن عصر برای تدوین ایدئولوژی قومی - ملی با تکیه بر تاریخ ایران و حماسه ها و اسطوره های ایرانیست، که جمع آوری و تدوین آئین زرتشت، بخشی از آن را تشکیل می داد. همه این ها را باید نشانه های آگاهی نسبی ملی و پرورش فرهنگ ایرانیست دانست که بعد از سلطه اعراب نیز در اشکال مختلفی تداوم پیدا کرد و از بسیاری جهات گسترده تر و پر بار تر شد. عصر ساسانی، بی تردید دوران طلایی موسیقی ایرانی و پایه گذاری آن بدست اساتید کلاسیک چون باربد، نکبسا، سرکش است. برخی از آهنگ ها و ترانه های باربد، اشاره به داستان های حماسی باستانی ایران مثل کین ایرج، کین سیاوش، گنج فریدون و... دارد، که توجه به روایات حماسی را نشان می دهد. اهمیت فرهنگ و هنر ساسانی، از لحاظ تأثیر و نفوذ آن در تکوین فرهنگ ملی ایران، در استمرار و نفوذ آن تا قرن ها بعد

از سلطه اعراب است. مستشرق و ایرانشناس معروف ا. گودار که مدتی نیز رئیس اداره باستان شناسی ایران بود، توضیح می دهد که هنر در قرون اولیه هجری، یعنی هم زمان با فرمانروایی سامانیان و آل بویه و حتی سلجوقیان، بی گفنگو همان هنر ساسانی در لباس اسلام است. در این دوره، در زمینه های مختلف هنری از قبیل معماری، نقاشی، پارچه بافی، اشکال و رسوم ساسانی برتری خود را حفظ کرده بود. مساجد همان ساختمان معابد ساسانی بود که ظاهر آن را به صورت دیگری آراستند و صحن و آتشگاه را میدک به محراب نمودند. متأسفانه صفحات راه آزادی، اجازه پرداختن بیشتر به موضوع نمی دهد.

تاکید بر این نکته را ضروری می دانم که قصد من در اینجا بررسی موضوع تکوین و نطفه بندی و شکل گیری ملت ایرانست نه چیز دیگر. ذکر اقدامات اردشیر و شاپور اول و بویژه خسرو انوشیروان (که به غلط عادل لقب یافته است) فقط در این رابطه است و به هیچ وجه به معنای چشم پوشی یا بی توجهی به خشونت های وی و شاهان دیگر نیست. اینجا جای خود و بحث خود را دارد. به همین ترتیب است، فساد آخرین پادشاهان ساسانی و انحطاط اخلاقی آن ها، بویژه بعد از خسرو پرویز و توطئه های درون دربار سلطنتی و بجان هم افتادن آنها. بخوبی که وقتی عمر بن خطاب با وعده گنج های خسروان به مجاهدان فاتح و تمتعات بهشت به شهیدان اعراب را برای هجوم نهائی به ایران آماده کرد، دیگر کسی نمانده بود که دفاع از کشور را، آنگونه که پیش از چهار صد سال به آن پرداختند، بپایبند.

با سقوط ساسانیان، ایران از حالت بزرگ ترین قدرت آسیای عصر خود به صورت دست نشانده اعراب درآمد و برای اولین بار پس از ۱۲ قرن شکوه و عظمت، استقلال خود را از دست داد. با اینحال، روح ملی ایرانیان زنده ماند. ملت ایران، در روند گذار از فراز و نشیب های پیشمار و تحمل مصیبت های سنگین و فداکاری های افتخار آفرین، قوام یافته و شکل و ترکیب کنونی از آن باز مانده است. دوره هائی بوده است که در اثر هجوم خارجی و گاه اقوام تاراجگر، استقلال و تمامیت ارضی ایران بکلی خدشه دار شده است. گاه حاکمیت ایرانی فقط بر ایالات و بخش های کوچکی از ایران تقلیل می یافته است. در دوره های شکست و ضعف ایران، معمولاً هرج و مرج و ملوک الطوایفی بر کشور حاکم می شده است. اما بشهادت تاریخ، همواره از ژرفای تاریکی ها در حالی که عزا و ماتم ایران را فرا گرفته بوده است، فرزندان خلفی، پرچم مبارزه ملی و استقلال ایران را برافراشته و مردم را به رستاخیز نویینی دعوت کرده و با همت عمومی و فداکاری مردم بار دیگر استقلال و حاکمیت ملی ایران را برقرار ساخته اند. خوانندگان راه آزادی با این نمونه ها آشنا هستند و یادآوری آنها در اینجا به الطناپ کلام می انجامد. هر جا هم، پاره هائی از تن ایران کنده شده و هم میهنان ما سرنوشت متفاوتی پیدا کرده اند، ناشی از تجاوزات خارجی و جنگهای نابرابر بوده است. از آنجا که از نقش فرزندان خلف ایران و شخصیت ها در راه استقلال ایران صحبت کردیم، تاکید یک مطلب را ضروری می دانم، و آن اینست که ملیت ایرانی و هویت ملی ما، تنها به ضرب شمشیر یک «پهلوان» که گویا توده های بی اختیار چون رمه های برگان بدنیاال وی راه افتاده باشند، حفظ نشده و پایرجا نمانده است. با شمشیر می شود کشور گشائی کرد، اما نمی توان ملت ساخت. بدون زمینه ای از احساس ملی و میهنی در میان مردم، یعنی آنچه را که بتوان در مفهوم گسترده تری ایرانییت و ایران دوستی نامید، هیچ سالاری قادر به رستاخیز ملی نمی بود. رهبران ملی نیز فقط، وقتی در چنین نقشی ظاهر شده و قادر به ایفای چنین رسالتی می شوند که بصورت عصاره وجدان ملی متجلی شوند. نقش گاندی، سوکارنو، مصدق، ناصر، تیتو و... این چنین بود. در گذشته نیز تاریخ ملت ها سرشار از آنست. ژان هیپولیت در مقدمه بر فلسفه تاریخ هگل می گوید: «در تاریخ اقوام، مواقعی هست که دولت به نست مردان بزرگ برپا و حفظ می شود. مردانی که برای یک لحظه مظهر اراده عام اند و نظر خود را، بر رغم وجود قوم، بر وی تحمیل می کنند.» ۱۶۹ پس به نقل از هگل چنین می افزاید: «همه دولت ها به قدرت مردان بزرگ برپا شده اند. و منظور از قدرت، نیرومندی جسمانی نیست. زیرا همه افراد از لحاظ جسمانی نیرومند تر از یک تن واحدند. منظور خصلت های ویژه ای است که مرد بزرگ از آن برخوردار است و بهمان دلیل دیگران وی را سالار خود می نامند؛ یعنی برغم اراده

خویش از وی پیروی می کنند. و اراده آنان در همین است که اراده او اراده ایشان باشد.» ۱۷۰

## نقش فرهنگ و تمدن ایرانی در پاسداری از هویت ملی

در بخش چهارم این سلسله مقالات درباره ایدئولوژی قومی - ملی به تفصیل صحبت شده است. آنچه در اینجا تاکید آن ضرورت دارد، نقش فرهنگ ملی چون جوهر و ذات ایدئولوژی قومی - ملی و نقش روشنفکران ایرانی در طول تاریخ در ایجاد آنست. این نقش بویژه بهنگام سلطه خارجی و توسل ایرانیان به مقاومت منفی در سنگر فرهنگ و هنر و ادب و تاریخ برجستگی می یافته است. در مقاطعی از تاریخ ایران هویت ملی و ملیت ایرانی با نوک قلم فرزندان ایران پاسداری شده است. (شاهنامه فردوسی)

در بخش چهارم به این مطلب در رابطه با عصر بعد از سلطه اعراب اشاره کردیم و نمونه هائی آوردیم به جرات می توان گفت که اگر ملت ایران از فرهنگ و هنری اصیل و پرتوان و تمدنی والا برخوردار نبود، هرگز قادر نمی بود هجوم اقوام بدوی عرب و اقوام تاراجگر مغول و ترکان و ازبکان را از سر بگذراند و عاقبت سلطه گران را در خود مستحیل کند و حاکمان ترک و مغول را به مدافعان و حامیان فرهنگ و تمدن ایرانی میدک سازد و از این راه، هویت ایرانی و ملی خویش را پاسداری کند. لنین اندیشه عمیقی در رابطه با فرهنگ قوم غالب و مغلوب مطرح می کند که مناسب بحث ماست. می گوید قومی که بر قوم دیگر غالب می شود، آن قوم را به انقیاد خود درمی آورد. سپس سؤال می کند: «اما سرنوشت فرهنگ این دو قوم چه می شود؟» می نویسد در اینجا قضیه به این سادگی ها نیست. زیرا: «اگر قومی که غالب شده است از قوم مغلوب یا فرهنگ تر باشد، فرهنگ خود را بر وی تحمیل می کند و اگر برعکس باشد این رخ می دهد که قوم مغلوب، فرهنگ خود را بر قوم غالب تحمیل کند.» ۱۷۱ نمونه فرهنگ و تمدن ایران در مقایسه با اقوام مسلط و وصف حال این نظریه است.

در اثر تهاجم چنگیز خان، شهر های خراسان از جمله باختران، هرات، نیشابور و گرگان تل خاکستر شد. با یورش های همزمان سایر فرماندهان مغول، نظیر چوچو و سویوتای در همان سال های وحشت زا، غرب ایران و بویژه شهر تاریخی ری منهدم شد. مغول ها در یورش های بعدی سراسر فلات ایران را تصرف و ویران کردند. رنه گروسه عضو فرهنگستان فرانسه اذعان دارد علی رغم اینها بزودی «دستگاه اداری هلاکو بدست کارمندان ایرانی چرخید. و پادشاهان مغول بزودی با تمدن ایرانی خو گرفتند و چندی نگذشت که چنگیز خانی ها به صورت شاهزادگان ایرانی درآمدند.» ۱۷۲ و با فرمانروائی غازان خان بر ایران، سلسله مغول ها سرانجام رنگ و روی ایرانی به خود گرفت. ۱۷۳ تیموریان نیز در آغاز، وحشتناک ترین دشمن ایران بودند. آهرامی که تیمور لنگ از جمجمه کشتگان در طول دیوار های اصفهان برپا داشت و به روایتی هفتاد هزار تن قربانی این فاجعه شدند، حکایت از آن دارد. اما جانشینان وی خلق و خوی ایرانی گرفته و چنان تحت تاثیر تمدن و فرهنگ ایرانی قرار گرفتند که به صورت خادمان فرهنگ و هنر آن درآمدند.

در رابطه با بحث ما در موضوع ملت ایران و اقوام تشکیل دهنده آن، برای هر علاقه مندی، تعمق در واقعیت انکار ناپذیر تاریخ نه چندان دور میهن مان را پیشنهاد می کنم: چه حکمتی موجب شده است که در ۵۰۰ سال گذشته، همه سلسله های پانجاهی که هرکدام به اقوام مختلف تعلق داشته اند، هرگز به فکر تشکیل دولت قومی - زبانی خاص خویش نیفتادند و همواره اولین کارشان تامین وحدت سرتاسری فلات ایران و ایجاد دولت واحد ایران بوده است؟ چه رمزی در این نهفته است که صفویه از اردبیل بپایبند و اسماعیل صفوی تا نستش به تبریز می رسد خود را شاه ایران، و نه آذربایجان، می خواند و اولین اقدامش جنگ با هم زبان های ترک عثمانی می شود؟ و جانشینان وی با ازبک ها و سپس باز با ترک های عثمانی بخاطر تمامیت ارضی و استقلال ایران می جنگند؟ چگونه است که صفویه بدون دو ملی، پایتخت خود را از اردبیل به تبریز و از آنجا به قزوین و عاقبت به اصفهان منتقل می کنند و شاه عباس از اصفهان نصف جهان می سازد. و تمام هم و غم آنان اعتلاء ایران و سرفرازی ملت ایرانست نه یک ایالت و قوم معین؟ حتی روزی که قزلباش ها

(که صفوی را روی کار آورده بودند)، گریه و قصاصی می کنند. شاه عباس صفوی آنها را قلع و قمع می کند.

همین سوالات را برای تعمق در موضوع، می توان در رابطه با قبایل افشار و قاجار که جزو هفت قبیله ای بودند که به یاری اسماعیل صفوی برخاستند، مطرح کرد. نادر شاه از خراسان و آقامحمد خان از استرآباد برخاستند و در تاریخ ترین لحظات تاریخ ایران، تا دم مرگ در راه استقلال و تمامیت ایران شمشیر زدند. عجب است که قاجاریه نیز تهران را پایتخت خود قرار می دهد و کوچک ترین وسوسه محلی گری و قوم گرایی بخود راه نمی دهد. کریم خان زند، لوتبار، پایتخت خود را شیراز قرار می دهد نه بروجرد، و خود را وکیل الرعایای ایران می خواند نه لرستان!

پاسخ به این سوالات را در تمام ابعاد آن نمی توان صرفاً بر پایه «مانیت» و «عوامل مین» و «ماتریالیسم تاریخی» توضیح داد. یک عنصر معنوی و اسطوره ای در تکوین ملت ایران نقش دارد، که قابل لمس و بیان نیست. زیرا ملت، به معنی احساس و ایستگی و تعلق به یک ملت، از برای احساساتی که نسبت به آن نشان می دهیم، بروز می کند. عاطفه و احساسات را می شود درک کرد، اما قابل لمس و اندازه گیری نیست.

ایرانیت و ایران دوستی، در خون تک تک ما جریان دارد و همان عاملی است که علی رغم اختلافات گوناگون، همبستگی ملی و پیوند درونی ما ایرانیان را مستقل از تعلق به هر قوم و طایفه ای، از هر کیش و مذهب، فارغ از تعلقات طبقاتی و گرایش های سیاسی

### نتیجه گیری و طرح ما

آنچه با جرات، به اتکاء اسناد معتبر تاریخی می توان تاکید کرد، اینست که در ایران قوم پرتو و قوم زیردست، یا به عبارت متداول، «ملت سلطه گر» و «ملت زیر سلطه» وجود ندارد و چنین مقوله هایی با واقعیت تاریخ ایران خوانائی نداشته و معنی ندارد. همه ما، مهاجرانی هستیم که از هزاره های دور، بتدریج در این آب و خاک خانه کرده و به میهن خود مبدل ساخته ایم. سرزمین باستانی ما، بخاطر موقعیت جغرافیائی و نشت ها و دره های سرسبز و بارور و خوش آب و هوای خود، در طول هزاره ها، اقوام و طوایف مجاور را برای سکونت در آن ترغیب می کرده است. سرزمینی که اقوام آریایی ماد و پارس و پارت، پس از کوچیدن از اقامتگاه خود و اسکان در آن، نام مشترک قومی خود ایران را بر آن نهادند و ثبت در تاریخ کردند. همین آریایی ها، از سوشی با بومیان ساکن این سرزمین، که متأسفانه اطلاع درست و روشنی از ریشه و تبار آنها در دست نیست و از سوی دیگر با هیلامی ها که خود تمدن بزرگی داشتند و بر بخشی از فلات ایران حکومت می راندند، در آمیختند. بعد ها و در طول سده ها، کشور باستانی ایران که روزی بر جاده تجاری ابریشم قرار داشت، گذرگاه اقوام و قبایل متعدد و جولانگاه یونانیان، رومیان، تازیان، ترکان و مغول ها و دیگران گردید. ملت کنونی ایران، از اختلاط و امتزاج قومی - نژادی، فرهنگی و زبانی و مذهبی همه اینها به وجود آمده، شکل گرفته و در طول تاریخ قوام یافته و استوار مانده است. اما اثرات این اختلاط هنوز در ترکیب و سیمای قومی ایران رنگ و نشان خود را برجای گذاشته است.

آریایی ها همان قدر حق آب و ریشه دارند و ایرانی هستند که خوز های هیلامی قبل از آنها و یا مثلاً ترکمن ها، که بیش از سایر اقوام ساکن ایران، سیما و ویژگی های قومی خود را حفظ کرده اند. این حکم، درباره خود اقوام آریایی نیز صادق است. پارس ها کوچک ترین امتیاز و برتری بر آذری ها و کرد ها که ریشه و تبار قومی شان به آریایی های ماد می رسد، ندارند. گفتیم که این قوم ماد بود که اولین دولت آریایی را در ایران زمین (بخش مهمی) تشکیل داد که قوم پارس نیز در قلمرو آن بود. اگر موضوع را از لحاظ قوم شناسی (Ethnologie)، که اساس بحث ماست، مورد توجه قرار دهیم، قوم پارس در ایران اکثریت عددی ندارد. زیرا هرکس فارسی صحبت می کند، از نظر قومی پارس نیست. قوم پارس عمدتاً در ایالت فارس امروزی و اطراف آن سکونت داشته است و زبانشان نیز در گذشته ها، مثل همه ماد ها و پارس ها در غرب ایران، زبان پهلوی و لهجه های وابسته به آن بود. به همین لحاظ، صاحب نظران برای

تمایز زبان مردم پارس (بخش جنوب غربی ایران) از فارسی دری، اصطلاح «گویش پارسیک» را بکار می گیرند. و بر همین روال، زبان ایرانیان مشرق در عهد اشکانیان را «پهلوانیک» و مردم آذربایجان را «گویش آذری» می خوانند. دکتر خانلری بر پایه اسناد تاریخی چهل گویش ایرانی، از جمله گویش کردی، گویش خوزی، طبری، دیلمی و غیره را برمی شمرد. در این نوشته، نسبتاً به تفصیل، چگونگی همه گیر شدن زبان فارسی دری و استقبال داوطلبانه اهل ادب و سخن و سیاست و دولتمداران از آن را شرح دادیم. روشن است که اگر موضوع را از جنبه زبان هائی که مردم ایران بدانها سخن می گویند، بسنجیم، بی تردید فارسی دری، زبان اکثریت آنهاست. اساساً در ایران هیچ شخصیت و جریان سیاسی مسئول و معتبر، مخالف نقش زبان فارسی چون زبان مشترک ایرانیان نیست. شادروان صادق شرفکندی در یکی از آخرین مصاحبه هایش (بخش فارسی رادیو فرانسه) تاکید می کند که ایران «احتیاج به زبان واحد دارد. یعنی یک زبان سراسری که مسلماً در ایران، زبان فارسی خواهد بود.»

پس مسأله بر سر چیست؟ مسأله بر سر شناسائی زبان مادری اقوام و اتباع غیر فارس زبان ایران و شناسائی حقوق آن ها به آموزش زبان مادری و تأمین شرایط لازم برای تحقق اصول پایه ای مصوبات سازمان ملل متحد است. در ماده ۲۷ از میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی سازمان ملل متحد صراحت دارد: «در کشور هائی که اقلیت های نژادی - مذهبی یا زبانی وجود دارند، اشخاص متعلق به اقلیت های مزبور را نمی توان از این حق محروم کرد که مجتمعاً با سایر افراد گروه خودشان از فرهنگ خاص خود متمتع شوند و به دین خود متدین بوده و بر طبق آن عمل کنند یا زبان خود را استعمال نمایند.» مسأله در ایران، اجرا و تحقق تمام و کمال موازین مندرج در مصوبات سازمان ملل و مندرجات منشور حقوق بشر و رفع تضییقات و محرومیت هائیکه نسبت به اقلیت های قومی - زبانی از آنها رنج می برند، در بررسی مبحث ملی در ایران، باید از این واقعیت حرکت کرد که ملت ایران دربرگیرنده اقوام متعددی است که مؤلفه های تشکیل دهنده آنند. ایرانیان، هر جای کشور باشند، از یک هویت قومی برخوردارند که اساساً ریشه در تبار آن ها دارد و در فرهنگ و زبان یا گویش آنان تجلی می یابد. درعین حال، اقوام ایرانی طی قرون ها تاریخ و سرنوشت مشترک، به احساسات و عواطف و فرهنگ مشترکی دست یافته اند که ملت ایرانی آنها را به عبارت دیگر تعلق شان به ملت واحد ایران را پرورانده و شکل داده است. بنابراین، موجودیت یا هویت قومی و تعلق ملی مکمل یکدیگرند، نه نافی هم. معمولاً رابطه و پیوند اقوام ایرانی و ملت ایران را به قالی ایران تشبیه می کنند. قالی های محلی و منطقه ای گوناگون، در عین داشتن خطوط و رنگ آمیزی های متفاوت، در طرح کلی هویت قالی ایران جا می گیرند و مؤلفه های مختلف آن را تشکیل می دهند. به عبارت دیگر، اجزاء یک کل اند نه نافی یکدیگر. عین این وضع را در مورد موسیقی ایران و سایر جنبه های هنری و فرهنگی، در جشن ها و عزا ها، در مراسم و آداب و رسوم... می توان مشاهده کرد. چنین واقعیتی را می توان به عالم جامعه شناختی نیز، که کل زندگی و کار ایرانیان، به مثابه انسان ها و همبودی ها تجلی می یابد، تعمیم داد و به نتایج مشابهی دست یافت.

بنابراین، وظیفه ما بررسی و یافتن بهترین راه حلی است که بتواند درعین احترام و کمک به شکوفائی هویت قومی اقوام ایرانی، مناسبات آن ها را با ملت ایران، در شرایط جهان پیشرفته و مدرن کنونی، به انسانی ترین و معقولانه ترین وجه برقرار سازد. من اساس نظریاتم را در رابطه با جستجوی چنین راه حلی، در طرح جداگانه ای تنظیم کرده ام که بزودی برای بحث و تبادل نظر، در اختیار خوانندگان راه آزادی قرار خواهد گرفت. بدین لحاظ برای اجتناب از تکرار، از وارد شدن در آن، در این سلسله مقاله ها، خودداری می کنم.

پایان

منابع

۱۱۷- همان منبع ۸۹ صفحه ۱۹۰

۱۱۸- به نقل از کتاب هانری لوفور: «ملی گرایی علیه ملت ها»، فرانسه، ادیسیون سوسیال، سال ۱۹۲۷ صفحه ۱۲۳

بقیه در صفحه ۳۵

# اینکه

## دعوت از سرمایه گذاران امریکایی

به گزارش حزب ملت ایران علی شمس اریکائی که مقام «ریاست منطقه آزاد تجاری قشم» را بعهده دارد شامگاه ۱۱ بهمن ماه در کانال تلویزیونی سی.ان.ان امریکا سرمایه گذاران امریکایی را دعوت کرد تا در جزیره قشم سرمایه گذاری کنند. وی در بخشی از سخنان خود گفت که: «قشم خورشید تابان جدید منطقه است و امکانات گسترده ای را برای سرمایه گذاری دارا می باشد.»

### منتظری

اخبار رسیده حاکی از بروز برخورد های متعدد در شهر قم بر سر مواضع اخیر منتظری است. ابوالحسن بنی صدر طی مصاحبه ای با رادیوی بین المللی فرانسه به زبان فارسی خبر از دستگیری وی داد و روزنامه جمهوری اسلامی آشکار و با لحن تهدید آمیز به وی اخطار کرده است که مواظب اعمال خود باشد این روزنامه در شماره ۲۶ بهمن خود می نویسد: «روز چهارشنبه ۲۱ بهمن آقای منتظری در جمع شاگردانش در قم سخنانی به زبان آوردند. پس از آنکه طی روز های بعد محتوای آن مطالب به گوش مردم قم رسید خشم انسانهای باغیرت پرانگیخته شد و همین امر موجب عکس العمل هائی از سوی اقشار مختلف شد. این روزنامه ضمن درج خبر راهپیمایی روز ۲۲ بهمن در برابر منزل منتظری به حمایت از مسئولین و نیز با اشاره به نامه خمینی درباره وی نوشت: «نامه ۶ فروردین امام، اکنون نیز موجود است و اگر روزی منتشر شود مردم به عمق قضایا پی خواهند برد و تکلیف خود را درخواهند یافت....» به آقای منتظری توصیه می کنیم با خود خلوت کنند و بر آنچه در روز ۲۱ بهمن گفته اند کمی بیندیشند.»

### گردون تبرئه شد

عباس معروفی صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر مجله گردون در دانگاهی که با حضور هیئت منصفه و حمید مصدق وکیل مدافع متهم تشکیل شد از اتهامات انتسابی تبرئه شد. هیئت منصفه پس از استماع مدافعات مدیر مسئول و سردبیر گردون و وکیل مدافع او اعلام کرد که متهم را «بزهکار» نمی دانند و شعبه ۲۵ دادگاه کیفری یک تهران نیز پس از اعلام نظر هیئت منصفه و براساس رأی هیئت طی حکمی مدیر مجله گردون را از اتهامات انتسابی تبرئه کرد. در پی این حکم جناح های افراطی و برخی از مطبوعات وابسته به آنها علیه این حکم دست به اعتراض زدند. از سوی دیگر به نوشته روزنامه های ایران نشریه آوای شمال به اتهام نشر عکس های «مستحجن» توقیف شده است.

## حقوق بشر از دیدگاه روزنامه سلام

روزنامه سلام طی مقاله ای از مقامات جمهوری اسلامی خواسته است که در زمینه حقوق بشر تسلیم کشور های غربی نشوند. این روزنامه ضمن درج اخبار مربوط به محکومیت ایران در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و تصویب گزارش اخیر گالیندوپل آشکارا وزارت خارجه و مسئولین را بخاطر همکاری گذشته با وی و دیگر سازمانهای بین المللی مورد انتقاد قرار داده است. این روزنامه نوشته است که: «توجه کردن و اهمیت دادن به مسئله حقوق بشر در ایران از نگاه دیگر یعنی از دریچه قضاوت و رأی مردم جهان بویژه جامعه بزرگ مسلمانان چه در داخل و خارج از کشور، نه تنها مطلوب بلکه شرط لازم بقا و تداوم ارزش های انقلاب اسلامی و استمرار انقلاب است.»

### انتشار مجدد راه توده

نشریه راه توده که پیش از سال ۶۳ توسط سازمان حزب توده ایران در خارج از کشور منتشر می شد، بار دیگر انتشار خود را از سر گرفته است. این نشریه توسط عده ای از ناراضیان حزب توده ایران در خارج از کشور اداره می شود.

### کمبود سوخت در زمستان

سرد

اخبار متعدد رسیده از ایران و نیز گزارش های پرشماری که در نشریات ایران منعکس شده اند، حاکی از آنند که کمبود سوخت در زمستان امسال بسیاری از مناطق سرسبز کشور بصورت معضل اصلی مردم درآمده است. در برخی از شهر ها مانند زنجان و شماری از شهر های کردستان انتظار در صف طولانی در برابر نفت فروشی ها به صحنه ای عادی از زندگی روزانه مردم تبدیل شده است.

## فعالیت های سازمان بابک خرمدین

طی هفته های اخیر اعلامیه های متعددی از سوی سازمان بابک خرمدین حاوی اخبار مربوط به حملات چریکهای این سازمان به مراکز امنیتی جمهوری اسلامی منتشر شده است. یازدهمین اعلامیه این سازمان بتاريخ ۲۴ بهمن ۷۱ حاکی از به قتل رساندن ۵ تن از وابستگان سپاه پاسداران در تهران است. در این اعلامیه ضمن اعلام مرگ یکی از چریکهای این سازمان بنام سروان پاسدار حمید رضا غفار زاده آمده است که سازمان بابک خرمدین در ازای مرگ هریک از اعضای خود ۵ تن از پاسداران رژیم را خواهد کشت. بنا به اخبار درج شده در اعلامیه کلیه ۵ قتلی که سازمان مزبور مسئولیت آنها را بعهده گرفته است از طریق ربودن پاسداران و محاکمه و اعدام صحراوی آنها صورت گرفته است.

پیشتر این سازمان خبر از سوء قصد نافرجام به جان رفسنجانی را داده بود. همچنین در اعلامیه شماره ۸ سازمان خبر انفجار یکی از پایگاه های استراق سمع وزارت اطلاعات در شهر سمنان به اطلاع عموم رسیده است. برابر این اعلامیه در حمله فوق ۳ تن از پاسداران کشته و ۲۰ تن مجروح شدند. اعلامیه شماره ۷ سازمان بابک خرمدین به افسران و درجه داران ارتش هشدار داده است که فریب تبلیغات و اخبار ساختگی سازمان امنیت جمهوری اسلامی در زمینه عملیات سازمان فوق علیه ارتش را نخورند.

### فیلم جدید مخملباف زیر

#### قیچی سانسور

به نوشته روزنامه سلام از سوی مسئولین جشنواره تهران به مخملباف پیشنهاد شده است چندین صحنه از فیلم جدیدش بنام «هنرپیشه» را حذف کند ولی وی از این امر سرباز زده است. بنا بنوشته این روزنامه بر سر نمایش فیلم آخر بهرام بیضائی نیز سد های متعدد گذاشته اند.

## دلالی و واسطه گری برای دشمنان مردم ایران

جمعی از ایرانیان مقیم کانادا طی نامه سرگشاده ای که نسخه ای از آن برای راه آزادی ارسال شده است، کسانی را که با مسئولین سفارت خانه های جمهوری اسلامی برای براه انداختن مراکز تبلیغی اسلامی همکاری می کنند بشدت مورد انتقاد قرار داده اند و آنان را بخاطر «دلالی و واسطه گری برای دشمنان مردم ایران» مورد شماتت قرار داده اند.

## فجایع خونین و دلخراش ایران

سهیل، سانحه هوایی، حوادث تهران

تنها طی هفته های اخیر کشور بلا زده ما شاهد چند حادثه تکان دهنده و مرگبار بوده است. آخرین تراژدی جاری شدن سیل بدنبال پارندگیهای شدید بهمن ماه در بسیاری از مناطق کشور بود که علاوه بر شکستن پل ها و سد ها و از بین بردن زمینهای کشاورزی و مزارع دهقانان و منازل مسکونی مردم در روستا ها و شهر ها، جان صد ها نفر را نیز گرفته است.

استانهای خراسان، کرمان و هرمزگان از عمده مراکز خسارات دیده هستند و گفته می شود که تنها در استان هرمزگان حد اقل ۲۲ نفر کشته و یا مفقود شده اند. فاجعه سیل تنها در بیرجند در استان خراسان ۲۰۰۰ واحد مسکونی را ویران ساخته و ۱۲۰۰ تن را بی خانمان کرده است. رئیس جمعیت هلال احمر اعلام نمود که امکانات این جمعیت برای کمک به سیل زدگان کافی نیست و از مردم درخواست کمک کرد. در شهر هایی نظیر جیرفت، رفسنجان، سیرجان صد ها جسد قربانیان سیل زیر آوار مانده و یازماندگان آنها با کمبود شدید آذوقه، سوخت و قطع برق روبرو گردیده اند.

تراژدی دیگر سانحه هوایی در اثر تصادم یک هواپیمای مسافربری با یک هواپیمای نظامی بود که باعث کشته شدن ۱۳۴ نفر گردید. هواپیمای مسافربری سقوط کرده، یکی از ۱۰ هواپیمای مسافربری که از حدود یکسال پیش با خلیان و خدمه روسی از طرف ایران کرایه و برای انتقال زائران به مشهد از آن استفاده می شده است. عدم نعت برج مرقیت فرودگاه مهرآباد در راهنمایی هواپیمای مسافربری «توپولف» و هواپیمای نظامی «سوخو» علت اصلی وقوع سانحه ذکر شده است. هر دو هواپیما در دو منطقه نظامی حدود ۸ کیلومتری غرب تهران سقوط کردند. رادیو و تلویزیون ج.ا.پس از ساعتها تأخیر خبر این سانحه جانگداز را منتشر کردند که با انتقادات گسترده مطبوعات کشور روبرو گردید. فاجعه سوم کشته شدن ۱۶ دانش آموز

ممتاز مدرسه ارشاد و مرگ ۲ مربی، راننده و مستخدم مدرسه و مجروح شدن تعداد دیگری بود. این فاجعه در اثر تصادف مینی بوس حامل دانش آموزان ممتاز مدرسه ارشاد با دیوار در چاده ولنجک روی داد.

فاجعه چهارم برخورد دو قطار در ورامین بود که منجر به کشته شدن دهها تن گردید. به گزارش مطبوعات حادثه بر اساس اشتباه سوزن بان خط اتفاق افتاد و در نتیجه یک لوکوموتیو وارد خطی دیگر گردید که از سوی دیگر آن قطار مشهد به سوی تهران در حرکت بود. دو قطار در ایستگاه راه آهن پیشروی ورامین به هم خوردند. شدت تصادف به حدی بود که نو واگن کامل از قطار مسافربری مشهد به تهران از خط خارج گردید و کاملاً منهدم شد. تراژدی پنجم در قلب پایتخت و هنگامی روی داد که بر اثر ریزش ناگهانی قسمتی از خیابان و پیاده رو ایستگاه مرکزی مترو در جنوب غربی میدان خمینی قسمتی از دیوار کارگاه مترو و پیاده رو به قعر محوطه ایستگاه مرکزی در بست اهدات متروی تهران فروکش می کند که در نتیجه آن ۷ تن از شهروندان بی گناه تهرانی را به کام مرگ می کشاند. بنا به گفته کارشناسان و مطبوعات کشور حفاری غیر اصولی و عدم رعایت نکات ایمنی و شکسته شدن شمع محافظ علت این حادثه درناتک بوده است. اکثر مطبوعات کشور پنبویه خود به شرح هر یک از این فجایع دلخراش پرداخته و خواهان برخورد جدی مسئولان و توجه به جان انسانهایی که این چنین به کام مرگ و نیستی میروند، گردیدند.

در این میان گزارش های گوناگونی از کمبود نفت سفید انتشار یافته است. روزنامه ابرار نوشت که در بسیاری از روستا های شهرستان قاین (استان خراسان) در حالیکه برودت هوا به ۲۲ درجه زیر صفر رسیده بود مردم در صفهای طولی در انتظار یک گالن نفت سفید بودند و در نتیجه مجبور به استفاده از بوته ها برای گرما زایی شده اند. کمبود مواد سوختی حوادثی را نیز بدنبال داشت و اخیراً روزنامه کیهان از روستای خرم آباد در نزدیکی چناران در استان خراسان گزارش داد که بدلیل کمبود نفت سفید و استفاده از گازوئیل بجای نفت در بخاری های چگه ای، در انفجار یک بخاری ۶ نفر از اعضای یک خانواده کشته شدند.

## قایق ظریف ما و دریای توفانی جهان

مسعود بهنود در شماره ۷۶ نشریه آدینه انتخاب بیل کلینتون به سمت رئیس جمهور آمریکا و شرایط تازه جهانی پس از پایان جنگ سرد را به تفصیل مورد بررسی قرار داده و پس از تأکید بر اینکه «در دنیایی که هر کس صرفه خود را می جوید و جوامع مختلف در بهترین شرایط می کوشند تا کشتی خود را به ساحل برسانند برای ایرانیان شناخت شرایط جهانی به تحولات و بحرانیها فایده بسیار دارد.» از جمله چنین می نویسد:

«در دوران آینده برای استقلال طلب ترین و آزادخواه ترین حکومتها، شرایط از جهتی برای برکنار ماندن از توفانها، سهل تر از گذشته است و از جهتی دشوار تر، سهل تر چون آمریکا برای گذشتن از دوران فعلی و آماده کردن جهان برای پذیرش رهبریش، نیاز به ترمیم گذشته و پاک کردن لکه هایی دارد که در دوران دو قطبی بر چهره مجسمه آزادی افتاده و کشوری چون ایران می تواند روابط معتدل و آرامی با جهانی برقرار کند که رهبری آمریکا، گرچه به اکراه، به آن بها میدهد. از سوی دیگر شرایط جدید دشوار تر است، چون در جهان دو قطبی صرف شعار مرگ بر شوروی بیعنه کننده شعار مرگ بر آمریکا بود و سیاست نه شرقی و نه غربی، کشوری چون ایران را از زیر ضربات مستقیم هر دو قدرت بیرون می کشید. در دوران جدید، روشهایی به این سادگی در دسترس نیست. وضعیتی که ایران ما، در آرایش تازه جهانی بحرانی و در تلاطم دارد، می توانست امتیاز بزرگی محسوب شود اگر ایران از جهت اقتصادی در وضعیت مطلوب

بود چنانکه اروپای غربی و ژاپن. به بیان دیگر اگر کشور ما، تجربه های قبل از دمکراسی را گذرانده بود و اینک پیوند های خود را توسط نهاد های مردمی محکم کرده بود و در عین حال توانسته بود به آن میزان از تولید ملی و پیشرفت صنعتی و کشاورزی نایل آید که به این اندازه که هست متکی به درآمد نفت نبود و توانسته بود از چنبره عقب افتادگی و اقتصاد تک محصولی به درآید، این شرایط مزیت اضافی بود. اما افسوس که چنین نیست...»

«در این دوران تازه، اگر فردا روزی، آمریکا و دیگران زیر پرچم سازمان ملل به منطقه ای چون بوسنی و هرزگوین لشکر بفرستد و آرامش و صلح را بدانجا برگردانند - یعنی همان چیزی که ما در طلب آنیم - و امکان دهند که مردم رنج دیده آن سامان چنان زندگی کنند که خود می خواهند، تعجبی ندارد. گرچه در دوران گذشته تصور چنین کاری محال بود. این دنیا تحلیل ها و عملکرد های مناسب خود را می طلبد. قناعت کردن به شعار کوپنده «مرگ بر آمریکا» بدان می ماند که با لباس مناسب میهمانی به زمین ورزش رفته باشیم. در زمانی که آمریکائیان مصرف کننده نفت ایرانند و کالای ساخت آمریکا - گیرم بیشتر از طریق واسطه ها و گاه مستقیم - در بازار داخلی فراوان شده است و سفیر ایران در سازمان ملل متحد عملاً در آن سرزمین کار یک سفیر فعال را می کند که حرف حکومت مطبوعهش را به گوش ها می رساند و جواب میدهد و پاسخ دریافت می کند، حرف قطع روابط دیپلماتیک بی معنا نیست. آمریکا، اسرائیل نیست که برقراری رابطه سیاسی یا آن به معنی پذیرش موجودیتی باشد که مسلمانان از قبول آن اکراه دارند. آمریکا یک واقعیت است که حتی برای شرکت در مراسم تدفینش هم باید وجودش را باور داشت، چه رسد به آنکه ایرانیان طلب هایی از آمریکا دارند که وصول آن در شرایط اقتصادی موجود ما را از سر



زدن به ده ها بانک و دولت و بستن دهها قرارداد اعتبار و وام بی نیاز می کند... هر دوره ای ابتکار تازه و حرکت نو می طلبد. قطع روابط با امریکا، دیگر می باید در قالب مصلحت های سیاست خارجی کشور بررسی شود و نه در منطق سیاست داخلی، چنانکه برقراری روابط دیپلماتیک با رژیم همچون بعث عراق که تا چند ماه پیش از آن بمبهای شیمیایی و دوبرسد بر سر مردم بی دفاع شهر های ایران می ریخت، از آنجا که با نیت احقاق حقوق ما و پیشبرد اهدافی که برای آنها چانه های عزیزی گذاشته شده بود، صورت گرفت، جای هیچ ایراد نداشت. و این تنها مثالی است از آنچه در مقابله با بحران و توفانی که دریای جهانی را تهدید می کند، باید مطرح شود و راه مناسبی برای آن جستجو شود...

کشور هایی چون ایران با آنکه باز در منطقه قرمز قرار دارند، فرصت کوتاهی خواهند داشت تا خود را بسازند و به اندازه شوند و اندازه واقعی ایران با سیاستی متین و حساب شده، کوچک نیست»

### کشف شبکه زیر زمینی متعلق به ج. ا در ترکیه

مطبوعات ترکیه از کشف یک شبکه زیرزمینی از بنیادگرایان اسلامی در ترکیه خبر دادند که اعضای آن در ایران تعلیم دیده و در ترکیه اقدام به قتل از جمله چند خبرنگار و روشنفکر ترکیه و حد اقل یک ایرانی از اعضای سازمان مجاهدین خلق در آنکارا بنام اکبر قربانی کرده اند. سلیمان دمیرل نخست وزیر ترکیه نیز در پیامی که برای هاشمی رفسنجانی ارسال کرد بطور جدی خواستار همکاری مقامات ج.ا در تحقیقات پلیس ترکیه در زمینه گروه های زیر زمینی بنیادگرای اسلامی شد که بنا به شواهد متعدد اعضای آن در ایران تعلیم دیده اند.

باوجود تنش شدید میان ج.ا و دولت ترکیه در اواخر بهمن ماه یاد داشت تفاهمی مبنی بر ادامه همکاریهای دو کشور در آنکارا به امضاء رسید.

## مصاحبه ماهنامه ایران فردا با چنگیز پهلوان

این گفتگو که در شماره سوم این نشریه چاپ شده مسایل مختلفی را جمع به فرهنگ، هویت ملی، مذهب، آینده تمدن ایرانی و رابطه اوضاع سیاسی با تمدن و غیره را در برمی گیرد. گوشه هایی از پاسخ چنگیز پهلوان به سؤالات ماهنامه ایران فردا را به اختصار نقل می کنیم. بارز ترین مشخصه ای که حوزه تمدنی ما باید از آن دفاع کند و آنرا ترویج دهد، زبان فارسی است. بنابراین هر نوع تفکر دینی و هر نوع کوشش فرهنگی در این حوزه، یعنی زبان فارسی دفاع و حراست نماید، می تواند به بقای تمدنی ما کمک نماید. ما اگر این مشخصه را از دست بدهیم در این جهان بعنوان یک تمدن از بین خواهیم رفت... زمانی در برخی از تفکرات سیاسی همه چیز را موقوف به وجود یک نظام سیاسی می کردند. این تفکر درست نیست برای اینکه ما را در یک موضع انفعالی قرار می دهد. برای من بقای این تمدن مهمتر از وجود شکل معینی از یک نظام سیاسی است. من هرگز حاضر نیستم به خاطر استقرار یک نظام معین سیاسی، حوزه تمدنی ام به خطر بیفتد. البته به میزان اینکه موقعیت پیدا کنم، نظراتم را راجع به نظام سیاسی خواهم گفت ولی اولویت با حوزه تمدنی است که در آن زیست می کنم. .... ما باید از یک تفکر سیاسی سنتی بیرون بیاییم و فکر نکنیم که می توانیم ماشین دولت را یکسره سرنگون کنیم و یا اگر توانستیم چنین کنیم به نفع مان است. مخالفت ما با دولت به معنای اخص آن، مخالفت با یک عده معینی از حکومتگران است و گرنه مجموع دولت در زندگی ما دیگر رسوخ کرده است. بنابراین ما باید از آن تلقی سنتی روشنفکری که سعی می کرد از دولت جدا بماند و آلوده نشود، فاصله بگیریم. ما شهروندان این مملکت هستیم که در بیشترین وجه، ارتباطمان با دولت غیرسیاسی است و فقط در حوزه های معین، این ارتباط صورت سیاسی دارد. بنابراین در هر تغییر اجتماعی، نباید بخواهیم که دولت را از بین ببریم چرا که این تصور به ما زیانهای زیادی زده است.

## قضایات تاریخ

گورباچف و ارزیابی ماجرا و جایگاه او بعنوان یکی از شخصیت های استثنائی و تاریخ ساز قرن بیستم، موضوع مطلبی است که محمود طلوعی در شماره ۵۱ نشریه دنیای سخن نوشته است. چکیده این مقاله از این قرار است:

«در تعریف سیاست و علم سیاست سخنان بسیار گفته و نوشته شده ولی به گمان من کاملترین و بهترین تعریف از مضمون سیاست این است که «سیاست علم تشخیص ممکنات است» و سیاستمدار خوب کسی است که شرایط زمان و موقعیت مکان را به درستی درک کند، در محدوده امکانات خود عمل نماید، به عواقب کار بیندیشد و بطور خلاصه واقع بین باشد و آینده خود و کشورش را فدای تعصبات و توهمات و اندیشه های غیر عملی و جاه طلبانه خود نکند. اگر یا چنین برداشتی از علم سیاست، تنی چند از رهبران و دولتمردان معروف تاریخ معاصر جهان را به محک آزمایش بزنیم به این نتیجه می رسیم که ناپلئون بزرگترین امپراتور آغاز قرن بیستم، که نیمی از قاره اروپا را تحت فرمان خود درآورد، سیاستمدار ابلهی بود که در اوج قدرت با بست زدن به یک کار پیوده و غیر عملی، یعنی حمله به روسیه که انگیزه ای جز جاه طلبی نداشت، نیم میلیون فرانسوی را به کشتن داد و موجبات سقوط امپراتوری خود را فراهم ساخت. هیتلر در نیمه اول قرن بیستم همان اشتباهی را تکرار کرد که ناپلئون در اوایل قرن نوزدهم مرتکب آن شد و در همان دامی افتاد که ناپلئون در آن سرنگون شده بود. در مقابل آنها می توان از بیسمارک دولتمرد بزرگ آلمانی نام برد که با سیاست و کیاست و استفاده از قدرت، آلمان را متحد ساخت و پس از تحقق این هدف از محدوده امکانات خود فرا تر نرفت و یا چرچیل که برای رویارویی با هیتلر، به دشمن دیگری که او را کم خطر تر از هیتلر تشخیص می داد، یعنی استالین روی آورد و با او بست داد... آیا گورباچف قدرت و امکانات خود را در کار بزرگی که آغاز کرده بود تشخیص داد؟ یا بدون مطالعه و اندیشیدن به عواقب کار موجبات فروپاشی و تجزیه کشور خود را فراهم ساخت؟ ... ریشه تمام وقایعی که به فروپاشی شوروی انجامید در جامعه شوروی و ساختار حکومت شوروی بود و اگر زمینه های اقتصادی و اجتماعی بحرانی را که در سالهای اواخر ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ جامعه شوروی را فراگرفت عامل اصلی این تحول بدانیم، شیوه گورباچف در رهبری شوروی و شتابزدگی او در انجام اصلاحاتی که می بایست مرحله به مرحله و طی یک دوره ۱۰ - ۱۵ ساله انجام شود، مهار قدرت و حکومت را از دست او گرفت، و نتیجه ای که از این تحول حاصل شد، بی تردید با نیت واقعی و هدف اولیه او مطابقت نداشت... دمکراسی و قضای باز سیاسی، در جامعه بسته ای که ۷۰ سال اختناق را پشت سر نهاده بود به انفجاری انجامید که حاصل



آن تجزیه و فروپاشی ابرقدرتی چون شوروی بود. آیا گارباجف نمی دانست که يك جامعه تحت فشار و اختناق را یکبارہ نمی توان از بند رها کرد؟ آیا او از عواقب این آزادیها در جامعه کثیر الملله شوروی، که هر يك بدون توجه به توانائی ها و امکانات خود در پی استقلال بودند، آگاهی نداشت؟ پاسخ این سؤالها چه مثبت و چه منفی گارباجف را از آنچه بر سر خود و ملتش آورده است، تبرئه نمی کند. و شگفت آنکه این ملتهای رها شده که همه درگیر مضایق اقتصادی و هرج و مرج و اختلافات داخلی هستند، از کرده پشیمانند و روزگاران نه چندان خوش گذشته را بر اوضاع ناپسامان کنونی و آینده نامعلوم خود ترجیح میدهند...

استالین یکی از شقی ترین دیکتاتورهای تاریخ بود که طی ۳۰ سال حکومت مطلقه خود، بیش از ۳۰ میلیون نفر را در برنامه های اشتراکی کردن کشاورزی و تصفیه های خونین خود و جنگ دوم جهانی به کشتن داد ولی در پایان عمر خونبارش بزرگترین امپراتوری تاریخ را برای جانشینانش برجای گذاشت. گارباجف انسانی شریف و آزاده بود، ولی آن امپراتوری عظیم را از هم پاشید و در آزاء آن به مردمی که هنوز برای استفاده از مواهب دموکراسی آمادگی نداشتند، آزادی داد. تاریخ حکم محکومیت استالین را بعنوان بزرگترین جباران تاریخ داده است، ولی درباره گارباجف هنوز زمان صدور حکم دادگاه تاریخ فرا نرسیده است.

## مقاله تحلیلی مشروح تایمز مالی درباره اوضاع ایران

پس از حدود ۸ سال سکوت، اخیراً تشریح تایمز مالی «فانیشنال تایمز» ضمیمه مفصلی درباره اوضاع اقتصادی ایران منتشر کرده است که شامل يك مقاله عمومی و ۱۵ مقاله درباره جنبه های گوناگون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران است. در این ضمیمه شمار بزرگی از شرکتهای ج. ا هم با انتشار آگهی به تبلیغ خدمات خود برای شرکتهای و سرمایه گذاری خارجی بست زده اند.

مقاله اصلی تایمز مالی ضمن بررسی و تحلیل کوششهای ج. ا برای بازگشت به صحنه جهانی از اینکه این تلاشها موفقیت آمیز باشد، ابراز شک و تردید شده است. این مقاله همچنین به بررسی اصلاحات اقتصادی دولت رفسنجانی پرداخته و آنرا در جهت پاسخ دادن به نیاز های عمومی کشور ارزیابی کرده است. یروشته این نشریه رهبران ج. ا درک می کنند که بهترین راه حفظ قدرت سیاسی همین توجه به احتیاجات مردم است. ولی درباره آینده این اصلاحات باوجود موانع و نارسائی های جدی نظیر بوروکراسی دولتی و محافظه کاران مذهبی با شک و تردید نگریسته شده است. شایان ذکر است که ضمیمه های تحلیلی تایمز مالی درباره اوضاع اقتصادی کشور های مختلف که هر از چندی انتشار می یابد اغلب در محافل تجاری، صنعتی و دستگاههای اداری غرب با اهمیت جدی تلقی می شود.

## انتقاد به روشنفکران

### سیاسی «دیروز»

شماره ۱۱ و ۱۲ نشریه پیش به مناسبت پشت سرگذاردن چهارمین سال انتشار این نشریه از جمله نوشته است که: «در این چهار سال و در شرایطی که اپوزیسیون ایران، محافل روشنفکری و جامعه ایرانیان در تبعید، سرخورده از شکست های سیاسی - ایدئولوژیک يك دهه اخیر پیش از گذشته چهار رکود و بی هدفی شده اند، پویش را منتشر می کنیم تا در کنار سایر نشریات و فعالیتهای سیاسی، فرهنگی جدی و ترقیخواه در تبعید، در ایجاد فضای بحث آزاد برای تبادل آراء و عقاید، نقش سازنده ای ایفا کند...

... متأسفانه شاهدیم که در غیبت يك جنبش امید بخش فکری - ارزشی، جامعه ایرانیان خارج از کشور و بخصوص بسیاری از روشنفکران سیاسی «دیروز» رفته رفته از آرمانها و ایده الهای آزادیخواه، دمکراتیک و عدالت جویانه گذشته خویش فاصله گرفته و با از دست دادن روحیه مبارزه جویی حتی از حق محرز زیستن در سرزمین و زادگاه خود نیز در می گذرند و از اصل خویش بالکل فاصله می گیرند و تسلیم حوادث شده و با حل شدن در مناسبات و ارزشهای جامعه جدید، جداً با گذشته خود وداع می کنند. پس از طرح چنین موضوعی، مقدمه نشریه موضوع را عوض کرده و به درج نامه ای از ایران پرداخته که نویسنده آن بنام مهرداد. ا. پس از ده سال اقامت در سوئد و به پایان رساندن تحصیلاتش کمتر از یکسال است که به ایران بازگشته است. آقای مهرداد در نامه خود ضمن برشمردن مشکلات اقتصادی مردم و فشار هایی که تأمین معاش روزانه بخصوص برای اقشار کم درآمد در بردارد نوشته است: «آنچه در آنها می شنوید با آنچه در اینجا می گذرد، دو چیز کاملاً متفاوت است» زندگی در اینجا واقعاً سخت است. وی پس از اشاره به فقدان آزادیهای سیاسی و اجتماعی در ایران ادامه می دهد: «... برای من که سالها در سوئد زندگی کرده و از نزدیک با پیشرفتهای آن جامعه و کلاً جوامع غربی آشنا هستم، مشاهده وضعیت جامعه خودمان بسیار آزار دهنده است. اینکه مسئولان نالایقی بر مصدر امور نشسته و مانع از این می شوند که نیرو های مختلف سیاسی و ائبوه ایرانیان تحصیل کرده و متخصص چه در داخل و یا خارج کشور آستین بالا بزنند و جامعه بهم ریخته ایران را سر و سامانی بدهند.»

## توقف کار دو نشریه خارج از کشور

ناشرین هفته نامه خبری سیاسی ایران تریبون که از یکسال پیش فعالیت انتشار خود را در استکهلم آغاز کرده بودند، اعلام نمودند که انتشار آنرا مدتی متوقف میکنند. علت این توقف مشکلات مالی قید شده است

و انتشار مجدد آن مشروط به تأمین هزینه های چاپ و توزیع نشریه شده است. از سوی دیگر انتشار نشریه همایش توسط روشنفکران آزادیخواه ایرانی در هلند نیز مدتی است که به دلیل مشکلات مالی جدی متوقف مانده است.

افزون بر اینها پس از تغییراتی که در سازمان فدائیان خلق در اواخر تابستان صورت گرفت، هنوز از انتشار نشریه فدائی ارگان این سازمان خبری نیست.

## نامه به وزیر خارجه فرانسه

سه سازمان ایرانی طی نامه ای به دوما وزیر خارجه فرانسه از او خواستند در دیدار با ولایتی به واقعیت های حقوق بشر در ایران توجه کند. در این نامه می خوانیم:

در آستانه مسافرت آقای ولایتی، وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی به پاریس، علاقمندیم توجه شما را به این نکته جلب کنیم که دولت ایران نه فقط به نقض حقوق بشر در ایران ادامه می دهد، بلکه همچنان فعالانه مخالفان مهاجر در اروپا را از طریق ترور دنبال می کند.

از وین تا برلین، از ژنو تا پاریس، ده ها مخالف رژیم زیر گلوله های آدم کشان، که از سوی نمایندگان سیاسی رژیم در اروپا حمایت می شوند، به قتل می رسند.

آقای وزیر، ما از شما می طلبیم با تهدید به مقابله، جلو اینگونه فعالیت تروریستی را در خاک جامعه اروپایی بگیرید.

آقای وزیر، تجربه چند سال اخیر بخوبی به اثبات می رساند که بدون يك موضع گیری محکم در مقیاس بین المللی برای رعایت حقوق بشر در ایران، تناسب نیرو ها در میان جناح های مختلف رژیم امکان نمی دهد توقع داشت که موضع جمهوری اسلامی تغییر بیاید.

ما بار دیگر از شما می طلبیم، بنام ارزش های والای جهانی که شما مدعی آن هستید، و بخاطر روابط فرانسه و ایران که می بایست بعد از رژیم اسلامی تداوم بیاید، به آقای ولایتی تفهیم کنید که هرگونه توسعه روابط سیاسی و اقتصادی میان پاریس و تهران، منوط به رعایت حقوق بشر در ایران است.

جمهوری خواهان ملی  
حزب دمکراتیک مردم ایران  
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

نشریات، اطلاعیه ها و بیانیه های خود را برای درج در صفحات آینه به آدرس زیر ارسال دارید.

H.D.M.I  
BOX 51043  
40078 GOTEBOG  
SWEDEN

## پاسخ سازمان فداییان خلق ایران اکثریت به «مسکو نیوز»

به دنبال مقاله «بار دیگر در مورد کمک صادقانه به احزاب برادر» مسکو نیوز که در روزنامه هایی چون کیهان و سلام نیز منتشر گردید، نشریه کار در شماره ۴۹ خود موارد گوناگونی را که در چهارچوب مناسبات سازمان اکثریت و حزب کمونیست شوروی سابق مطرح بوده، مورد بررسی و دفاع قرار داده است. نشریه کار مواردی از قبیل حضور کادر رهبری و بخشی از اعضای سازمان طی چند سال در شوروی و افغانستان، عبور اعضای سازمان از مرز ایران و شوروی، تشکیل چندین پلنوم کمیته مرکزی سازمان در تاشکند را بعنوان «مساعدتهای حزب میزبان» مورد دفاع قرار داده و تنها دریافت کمک مالی از حزب کمونیست شوروی را بعنوان يك اتهام مضحک به شدت تکذیب کرده است. روزنامه کار این بخش از مطالب نشریه فوق را «انتقامجویی» نامیده که «مسکو نیوز» و «خبرگزاری جمهوری اسلامی» را بهمیدیدر وصل می کند. نشریه کار نه تنها هیچگونه انتقادی را نسبت به روابط سازمان اکثریت و حزب کمونیست شوروی سابق نپذیرفته، بلکه نوشته است که «این مناسبات برپایه اشتراك دو نوع نگاه به جهان و جامعه، نحوه تحول آنها و وصول بشریت و همه ملتها به نظامی عادلانه و بری از استثمار بوده است.» در پایان تاکید شده است که «اکنون نیز ما به مثابه يك نیروی پاورمند به همبستگی انترناسیونالیستی با هر نیرویی که با آن در ارزش ها و اهداف خود احساس اشتراك کنیم، مناسبات سیاسی برقرار می کنیم و خواهیم کرد. برای ما این پیوند ها دارای ارزش عالی و ضرورت قاطع در مبارزه بخاطر اهداف و آرمانهایمان می باشد.»

## مشارکت در بحث مسئله ملی

پیرو دعوت کمیته همبستگی متشکل از سه سازمان سیاسی جمهوریخواهان ملی ایران، سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت و حزب دموکراتیک مردم ایران (واحد های هامبورگ) آقای بابک امیرخسروی روز دوازدهم دسامبر در جمعی از پویندگان و علاقمندان حضور یافته و در زمینه «مسئله ملی و مفهوم تمامیت ارضی در ایران» سخنرانی ایراد نمودند. در این جلسه ایشان پیش طرح سند خود را که در رابطه با میثاق ملی در ایران و برای ارائه به کنگره سوم حزب دموکراتیک مردم ایران تهیه شده قرائت نمودند. در انتها حضار به طرح نظرات و سوالات خود در این زمینه پرداخته که توسط آقای امیرخسروی بدانها پاسخ داده شد. ایشان همچنین در خلال حضور خود در شهر هامبورگ نشست خصوصی با آقای حسن شریعتمداری از شورای مرکزی جمهوریخواهان ملی ایران داشته که در این ملاقات در مورد مسائلی مربوط به اپوزیسیون سیاسی و نحوه عملکرد آن مذاکره و تبادل نظر شد. کمیته همبستگی سه سازمان فوق در هامبورگ امیدوار است که در زمینه مسئله ملی موفق به ادامه برگزاری چنین کنفرانسهایی و جلسات بحث و گفتگو با شرکت افراد صاحب نظر از میان سایر گروههای سیاسی و همچنین اپوزیسیون غیر متشکل گردد. در قسمتی از اطلاعیه اعلام موجودیت این کمیته که در ابتدای برنامه قرائت شد، ضمن دعوت از افراد و گروهها جهت همکاری و همیاری چنین آمده است: «این کمیته در صدد است طبق طرحی که خود حاصل مدتها همکاری و نشست مشترک و نتیجه تبادل اندیشه بویژه در میان افراد این سه گروه میباشد، در پی برگزاری جلسات سخنرانی، بحث و گفتگو و مناظره با شرکت صاحب نظران در میان فعالین سیاسی و

اپوزیسیون متشکل بر سر مسائل گره ای جامعه ایران و موانع همکاری عملی میان آنان و در جهت مشخص نمودن نقاط افتراق و اشتراك کوشیده و در انتها با ارائه جمع بندی و گردآوری طرح ها و راه حلهای ارائه شده موجب فراهم سازی امکان گشایش باب همکاری حول محور های برافراشته شده تفاهم و توافق گردد.»

## چند خبر کوتاه

- به گزارش خبرگزاری فرانسه برای اولین بار يك هیئت اقتصادی ج. ا برای انجام مذاکراتی در زمینه همکاریهای نفتی بطور رسمی به امریکا سفر کرد. به گفته يك عضو هیئت ایرانی، این مذاکرات به منظور حل اختلافات مالی شرکت ملی نفت ایران و شرکت نفتی امریکایی اموکو برگزار می شود.
- تلویزیون (NDR) آلمان از شرکت ۲۰۰۰ پاسدار در جنگ درونی سودان گزارش داد.
- بخش مهمی از مسابقات بین المللی ده فجر برای اولین بار به ورزشهای بانوان اختصاص دارد. همزمان با این مسابقات «محمد علی کلی» بنا به دعوت فدراسیون بوکس از ایران دیدار خواهد کرد.



کمک مالی رسیده  
وفا از سوئد ۴۰ مارک

معرفی کتاب  
«برشاووش» مجموعه شعری از رحمان کریمی است که در سه دفتر و ۱۹۵ صفحه، به قیمت ۱۰ مارک در آلمان منتشر شده است.

مشارکت در ... بقیه از صفحه ۲۰	سیاست رسمی دول تحاکم بر ایران» راه آزادی شماره ۱۳ صفحه ۷
۱۱۹- «اصل ملیت ها» از هوزر پاریس ۱۹۱۶ به نقل از منبع شماره ۱۱۸ صفحه ۱۱۸	۱۳۵ و ۱۳۶- «گرد و پیوستگی نژادی و تاریخی آن» دکتر رشید یاسمی صفحه ۱۲۵
۱۲۰- همان منبع ۸۹ صفحه ۱۹۲	۱۳۷- «سرنوشت ایران چه خواهد شد» احمد کسروی تبریزی ۱۳۸ و ۱۳۹- منبع ۱۰۸ صفحه ۱۵۵
۱۲۱ و ۱۲۲- همان منبع ۸۹ صفحات ۱۹۵ و ۲۰۲	۱۴۰- منبع ۸۹ صفحه ۱۹۲
۱۲۳- کاروند کسروی صفحه ۵۴۱	۱۴۱- منبع ۸۹ صفحه ۲۰۲
۱۲۴- «کرد و کردستان» نوشته واسیلی نیکیتین ترجمه محمد قاضی صفحه ۴۲	۱۴۲ و ۱۴۳- منبع ۱۳۵ صفحه ۱۴۰
۱۲۵ و ۱۲۶- «تاریخ زبان فارسی» اثر دکتر خانلری جلد اول صفحه ۲۰۹	۱۴۳- منبع ۱۳۵ صفحات ۱۴۲ و ۱۴۳
۱۲۷- منبع ۱۲۳ صفحه ۳۱۱	۱۴۴- «تاریخ مردم ایران» دکتر عبدالصالحین زرکوب صفحه ۵۰۲
۱۲۸- منبع ۱۲۳ صفحه ۳۱۲	۱۴۵- منبع ۱۴۴ صفحه ۵۲۵
۱۲۹- منبع ۱۲۳ صفحه ۳۶۵	۱۴۶- «تاریخ تمدن ایران» ترجمه جواد یحیی صفحات ۳۶۰ و ۳۶۱
۱۳۰- منبع ۱۲۳ صفحه ۳۵۷	۱۴۷- منبع ۱۲۵ صفحه ۲۲۱
۱۳۱ و ۱۳۲- همان منبع ۱۲۳ صفحه ۳۷۰	۱۴۸- منبع ۱۲۵ صفحه ۲۲۴
۱۳۳- نامه انگلس به مارکس ۶ ژوئن ۱۸۵۲ به نقل از مجله دنیا دوره دوم سال ۱۳۴۹ صفحات ۱۷ و ۱۸	۱۴۹ و ۱۵۰- «مقدمه بر فلسفه هگل» ژان هیپولیت ترجمه باقر پرهام صفحات ۱۱۱ و ۱۱۲
۱۳۴- مقاله ب. لایون: «مساله ملی در ایران و شوینیزم بعثابه	۱۵۱- «آثار منتخبه دو جلدی» لنین. ترجمه فارسی پورهرمزان. جلد دوم قسمت دوم صفحه ۷۹۲
	۱۵۲ و ۱۵۳- همان منبع ۱۴۶ صفحات ۲۹۱ و ۲۹۲

## توطئه نافرجام ترور دکتر حائری

در پی توطئه نافرجام ترور دکتر مهدی حائری توسط تروریست های جمهوری اسلامی در آلمان که به دستگیری یکی از آنها منجر شد، آخرین قربانی جنایات جمهوری اسلامی در خارج کشور طی نامه ای ضمن پرده برداشتن از این نقشه شوم از تمام ایرانیان خواستهایست با اقدامات ضد انسانی به مقابله برخیزند. وی که در لیبس روحانیت طی سالهای مهاجرت بویژه با انتشار مقالات متعددی علیه استبداد دینی در ایران و ولایت فقیه آشتی ناپذیری خود را با سیاست های دست اندر کاران تهران پرورشی نشان داده است در این نامه می نویسد: «در اعتراض به ترور اینجانب تلفنی به یکی از بلند پایگان نظام گفتم چرا شما این اعمال ننگین و شرم آور را انجام می دهید. در جواب گفت تو چه فکر کردی. دکتر سروش که از ماست و یکی از ارکان فرهنگی نظام به حساب می آید، در سخنرانی با ایمان و اشاره و در لفاظیه حوزه علمیه و روحانیت انتقاد کرده نزدیک بود از زندان اوین سر در بیاورد تو در خارج از کشور در اغلب روزنامه ها می نویسی که روحانیت مشروعیت ندارد، حکم قتل رشدی مخالف و مغایر با دیانت اسلام و اصول مذهب شیعه می باشد... بعد انتظار داری که به جناب عالی کتاب سال از طرف جمهوری اسلامی اهداء شود.» گفته می شود که پلیس آلمان در جریان این عملیات به لیستی دسترسی پیدا کرده است که در آن اسامی ده ها تن از رهبران اپوزیسیون ایران قرار دارد و ظاهراً قرار است توسط گروه های آدمکش به قتل برسند.

## نیرو های چپ کدامند و چه جایگاهی دارند؟

چپ به چه نیرویی اطلاق می توان کرد و آینده این نیرو ها در جامعه ما چیست؟ طیف نیرو هائی که خود را چپ می دانند کدامند، دگرگونی های سال های اخیر چه تغییراتی در این دسته بندی بوجود آورده است و این نیرو ها از کدام برنامه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دفاع می کنند؟ آیا می توان در طبقه بندی نیرو های چپ بروشنی میان گرایش های گوناگون تفاوت قائل شد و به دسته بندی آنها دست زد (چپ سنتی، چپ دمکرات...). این نیرو ها از مقوله های مهمی مانند عدالت اجتماعی، حقوق بشر، دمکراسی، سوسیالیسم، محیط زیست، بازار، رشد اقتصادی چه درکی ارائه می دهند؟ تحولات اساسی در قشر بندی جامعه چه تأثیراتی در موقعیت و نگرش چپ ها دارند؟ آیا می توان گفت که چپ بدون ایدئولوژی وجود ندارد؟ آیا آرمانخواهی چپ او را به ناگزیر بسوی نوعی ایدئولوژی یا مجموعه ارزش ها و نظر ها سوق نمی دهد؟ رابطه چپ ها با سایر نیرو های سیاسی چگونه تحول یافته است؟ چپ ها با گذشته خود چه برخوردی دارند؟ آیا چپ ها قادرند باز هم در سطح بین المللی به نوعی اتحاد عمل در برخی عرصه ها و یا همبستگی در زمینه های معین دست یابند؟

اینها و سؤالات پر شمار دیگر در چند سال اخیر یکی از مهم ترین زمینه های بحث و تحلیل های سیاسی را تشکیل می دهند. با نگاهی گذرا به مجموعه این بحث ها و برخوردها شاید بتوان ادعا کرد که چپ ها در مجموعه خود هنوز در دوران بازسازی، نوسازی و یا دوباره سازی می برند. هنوز نمی توان از يك نظام فکری یا مجموعه منسجم جا افتاده چپ از هر گرایش آن سخن به میان آورد. این ناتوانی در بازیابی خود و پی ریزی يك تفکر و فلسفه سیاسی نوین فقط ریشه در سردرگمی و گیجی ضربه ناشی از حوادث دهه هشتاد نیست. پیچیدگی دنیای امروز ما و مسائلی که پیرامون ما را گرفته اند کار را دو صد چندان دشوار می کنند.

در ماه های گذشته دو کنفرانس برلن (بین الملل سوسیالیستها) و برزیل (با شرکت احزاب چپ آمریکای لاتین) آزمایش خوبی برای سنجش میزان انسجام تفکر چپ و

در ایران خودمان حزب توده، راه کارگر، حزب دمکراتیک مردم ایران، سازمان اکثریت و حتی گروه های وابسته به نیرو های ملی - دمکرات هم خود را در شمار چپ ها به حساب می آورند. اگر نخواهیم وارد نزاع بین گروه ها شویم، آیا می توانیم عناصری از تفکر نیرو های چپ را بعنوان شاخص های اصلی تفکر چپ طرح کنیم؟

اهمیت این بحث از یکسو و تنوع نظریات موجود از سوی دیگر باعث شدند تا ما ستونی را در روزنامه به بحث آزاد پیرامون چپ و آینده آن اختصاص دهیم. این ستون بروی همگان باز است. هیئت تحریریه از برخی چهره های سرشناس سیاسی ایران و کادر های چپ بطور مشخص برای شرکت در این بحث دعوت کرده است. خوانندگان ما نیز می توانند به فراخور موضوع مورد علاقه خود به يك یا چند مسئله پیرامون این بحث جدی بپردازند و مقاله خود را برای نشر در روزنامه برایشان ارسال دارند. ما برای رونق این بحث بروی همه خوانندگان خود حساب می کنیم.

## معرفی کتاب

کتاب «تاریخچه فرقه جمهوری انقلابی ایران و گروه ارانی ۱۳۱۶ - ۱۳۱۴»، نوشته حمید احمدی (انور) در ۲۷۲ صفحه منتشر شده است. قیمت آن ۱۳ مارک است. متقاضیان می توانند با واریز نمودن این مبلغ به حساب بانکی زیر:

KONTONUMMER: 6229414800

BLZ: 10020000 BERLINERBANK

و ارسال فیش حواله بانکی به آدرس

زیر، آن را دریافت کنند:

POSTFACH 210671

D 1000 BERLIN 21

GERMANY